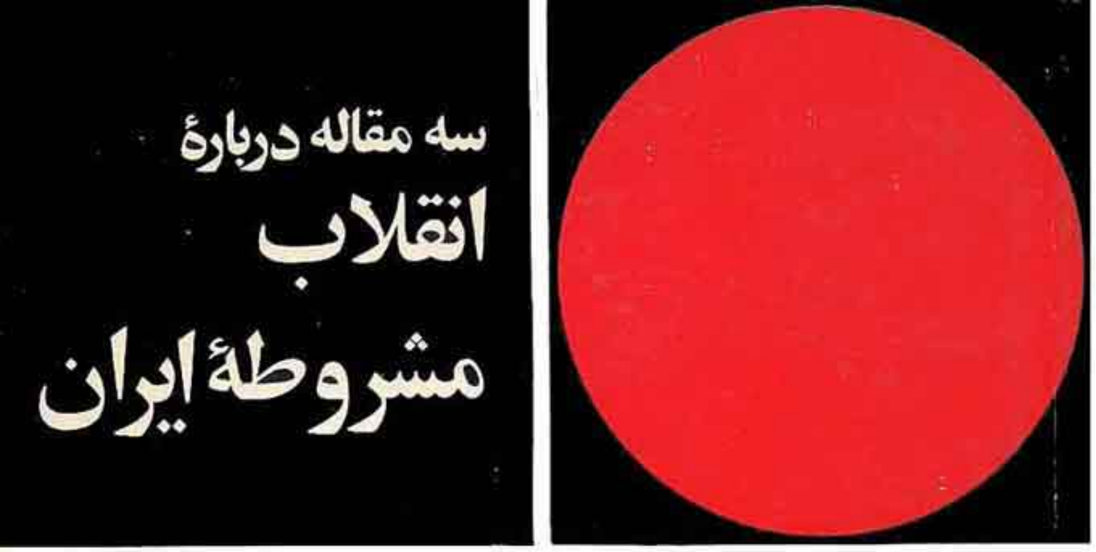

م. پاولویچ
و. تریا
س. ایرانسکی

ترجمهٔ
م. هوشیار

شرکت سهامی کتابهای جیبی
با همکاری مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

سه مقاله در بارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران

پاولویچ/ تریا/ ایرانسکی
ترجمهٔ م. هوشیار
چاپ اول: ۱۳۳۹ با همکاری کتابفروشی چمن آرا
چاپ دوم: ۱۳۵۷
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

ken

فهرست

مقدمهٔ مترجم ۵
۱. مسألهٔ اراضی زراعتی در ایران ۹
۲. تحولات اقتصادی ایران در سالهای اخیر ۲۵
۳. دورهٔ مشروطیت. ۳۴
۴. نقش بختیاریها در مبارزه برای مشروطیت ایران . ۶۰
۵. رقابتهای سیاسی انگلیس و روس در ایران. . . . ۷۸
۶. بریگاد قزاق در ایران ۹۸
۷. مختصری در بارهٔ رشد انقلاب ایران ۱۲۳
۸. جنبش آزادی ملی در ایران (۱۹۲۵-۱۹۱۷) . . ۱۴۰
۹. دل روسیهٔ شوروی در آزادی ملی ایران ۱۷۹

مقدمهٔ مترجم

۱

ملتها گمان می‌کردند که وظیفهٔ تاریخ‌نویس منحصراً توصیف مجالس عیش‌و عشرت بزرگان و یا شرح جنگ و جدال امرا است. در این وقایع‌نگاری که غلط نام تاریخ‌نویسی برآن نهاده بودند هرگز جانب راستی و درستی را رعایت نمی‌کردند، برطبق منافع ممدوحین زبان‌قلم در دست گرفته، آثاری تحریف شده، مبتذل و بدون ارتباط منطقی قضایا از خود باقی می‌گذاشتند.

تنها، گروه معدودی علاوه بروصف بزم و رزم سلاطین، مختصری نیز بعرف و عادات و با روابط اجتماعی ملل ـ البته بطور نارسا، و غالباً مغرضانه اشاره می‌کردند. ملتها تاریخ را ساخته و پرداختهٔ برگزیدگان و اجتماع را آلت فعلی در دست آنان معرفی می‌کردند. بنظرشان گویا تعیین مسیر تاریخ به‌دست نوابغ سپرده است و اگر فرضاً حادثهٔ «غیرمترقبه»ای برای یکی از نوابغ پیش آید کافی است که «ورق را برای همیشه» برگرداند.

با تکرار جملهٔ «تاریخ تکرار می‌شود» و با تعبیر غلطی از این جمله ـ که می‌کوشیدند ـ و می‌کوشند ـ وانمود کنند که جریان تاریخ بریک دور تسلسلی قرار دارد.

گاهی محرک اصلی تحولات تاریخی را: معتقدات، طرز فکر، سرشت، نفوذ و نژاد، عرف و عادت دانسته؛ و زمانی وضع جغرافیایی و یا «دست‌غیبی» را عامل اساسی تحولات تاریخی می‌پنداشتند.

مردمان قدری دوآتشه، این بندگان جهل و اوهام، ارادهٔ سلاطین و امرا را برتر از دائرهٔ نفوذ «ضرورت» دانسته و بجای آنکه لااقل آنان را نیز در سلک محکومین قضا وقدر دانند، سر برآستان قدر قدرتشان می‌نهادند. این طرز فکر و تبلیغ آن تنها از سرچشمهٔ منافع طبقاتی و خصوصی قدرتهای حاکمه آب می‌خورد.

دانش امروز که به‌اسلحهٔ تئوری و تجربه مجهز است مدلل داشته که:

۱. تاریخ ساخته و پرداختهٔ نوابغ و افراد ممتاز اجتماع نیست.

۲. تحولات اجتماعی امری ضروری است.

۳. ارادهٔ ممتاز افراد اجتماع، یکی از شرایط تحقق ضرورت فوق است.

۴. هیچ نیرویی نمی‌توان یافت که جلو جبر تاریخ را بگیرد. برای مدت محدودی می‌توان جریان تحول را بتأخیر انداخت ولی مانع و موجد آن هر دو در برابر سیل بنیان کن تاریخ محکوم به‌نیستی هستند.

۵. عامل اساسی تحولات اجتماعی، نزاع طبقات مختلف‌المنافع و علت اصلی آن، تحولات اقتصادی و در درجهٔ اول تغییرات وسایل و روابط تولیدی است.

۶. کسانی نابغه‌اند که با تشخیص ضرورت تاریخی، تمام نیروی خود را در خدمت تحقق این ضرورت و پیشرفت اجتماع بگمارند.

از تمام مطالب فوق به‌این نتیجه می‌توان رسید:

تاریخ را با وقایع‌نگاری نباید اشتباه کرد.

اولین وظیفهٔ تاریخ، تجزیه و تحلیل منطقی قضایا، کشف و ارائهٔ علت و معلولی حوادث است. همانطوری که گفته شد باید علل حوادث تاریخی را در ریشه‌های اجتماعی و مخصوصاً اقتصادی آن پیدا کرد. و از موقعیت و تکامل «وسائل تولید»، آینده را بدرستی و روشنی تخمین زد.

۲

در میان حوادث شگرف تاریخی ملت ما، انقلاب مشروطیت ایران موقع برجسته‌ای دارد! این انقلاب حق دارد بمثابهٔ نقطهٔ تحول واقعی در حیات ملت ایران تلقی گردد. در جریان این انقلاب ملت ما براستبداد قرون‌وسطایی خودکامگان فائق می‌آید. توده‌ها برپا می‌خیزند، با دشمنان داخلی و خارجی مبارزه می‌کنند، قربانی می‌دهند و پیش می‌روند... ولی بعلت عدم آگاهی به‌قوانین تاریخ، بعلت نداشتن تشکیلات رهبری‌کننده، بعلت فراموش کردن سنن انقلابی، بالاخره بعلت کوته‌نظری و خیانت گروهی که رشتهٔ نهضت را در دست داشتند، از جادهٔ انقلاب منحرف و سردرگم شده نتیجه‌های لازم را نمی‌توانند بدست آورند.

بغیر از چند مقالهٔ نسبتاً علمی که در مجلات مترقی بچاپ رسیده تاکنون چندین کتاب و مقالات متعددی در بارهٔ مشروطیت ایران نوشته شده است. متأسفانه غالب آثار اخیر منبع کسب وجاهت مؤلفین و وسیلهٔ تحمیق و انحراف مردم بوده است. تا آنجا که توانسته‌اند انقلاب مردم زحمتکش و آزادیخواه ما را با آگاهی با انتساب به‌تحریکات سفارت انگلیس و زمانی با انحصار به‌بند و بست چندتن از «رجال» به‌ابتذال کشانده و از اوج انداخته‌اند. بدون توجه به‌علل

اصلی قضایا، به‌شرح مختصر و یا مفصل جریانات اکتفا کرده وگویا بادعای خود پرده از روی اسرار مشروطیت ایران برگرفته‌اند. در این میان چند نویسندهٔ خارجی نیز که در وابستگی آنان به‌محافل استعماری تردیدی نیست، قضایا را آنچنانکه مایل بوده‌اند، نه آنچنانکه اتفاق افتاده است سرهم‌بندی کرده‌اند.

بالاخره کتاب تاریخ مشروطیت «احمد کسروی» با وجود نواقص فراوان، این امتیاز را برآثار دیگران دارد که اولا در «کادر وقایع‌نگاری» تا آنجا که توانسته است جانب بی‌طرفی را رعایت کرده و ثانیاً به‌اصالت و ریشه‌دار بودن نهضت و جنبه‌های توده‌ای آن تکیه نموده است. متأسفانه در این کتاب نیز عیب کلی همان عدم توجه به‌علل اصلی قضایا—شرایط اقتصادی اجتماع آنروزی ایران—برجای خود باقی است.

۳

کتابی که اینک ترجمهٔ آن منتشر می‌شود انقلاب ایران را نه‌تنها بمانند یک پدیدهٔ تصادفی وجدا از عوامل دیگر، بلکه بعنوان نتیجهٔ قضایای قبلی و در عین وابستگی به‌شرایط زمانی و مکانی آن تجزیه و تحلیل نموده، ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب مزبور را بررسی و از مطالعهٔ آن دورنمای آینده را نشان داده است.

ضمن مطالعهٔ این کتاب، خوانندگان باید چند نکته را در نظر گیرند:

الف. کتاب در ۱۹۲۶ نوشته شده، بسیاری از شرایط آن روز اینک عوض شده است. مثلا نه‌تنها امروز طبقهٔ کارگر ایران از نظر کمیت بمنزلهٔ صفر نیست بلکه نیروی قابل ملاحظه‌ای است که بخوبی می‌تواند نهضت ملی ایران را رهبری نماید.

ب. کتاب، محصول کوشش جمعی سه‌سرد مبارز و از سه‌بخش تشکیل شده است:

بخش اول مربوط به‌شروع مبارزهٔ سیاسی در ایران بقلم م.پ. پاولویچ می‌باشد، در این قسمت ابتدا شرایط اقتصاد ایران قبل از انقلاب بررسی شده و تحولات اقتصادی و مبارزه در راه مشروطیت و همچنین نقش بختیاریها در آن، مورد مطالعه قرارگرفته است. بعلاوه به‌نقش دول انگلیس و روسیهٔ تزاری بعنوان یک عامل منفی و ضدانقلابی و همچنین به‌بریگاد قزاق بعنوان تکیه‌گاه ارتجاع اشاره شده است.

بخش دوم بقلم «و. تریا» و مربوط به‌نقش سوسیال دموکراتهای قفقاز در انقلاب مشروطیت ایران است. «و. تریا» شخصاً در جنگهای دفاع از شهر قهرمان

تبریز که در محاصرهٔ نیروهای محمدعلی‌شاه بود، شرکت داشته، این قسمت کتاب درحقیقت گزارشی است که نامبرده برای تقدیم به کنگرهٔ سوسیال‌دموکراتها تنظیم نموده است.

بخش سوم بقلم «س. ایرانسکی» و مربوط به‌مبارزهٔ مردم ایران در راه آزادی ملی است. در این قسمت کتاب، مبارزه با اشغالگران انگلیسی و نقش انقلاب حکومت شوروی در نجات ملی ایران مورد بررسی قرارگرفته است.

ج. انقلاب مشروطیت ایران از لحاظ ماهیت یک انقلاب بورژوازی بوده و در صورت پیروزی و تحکیم آن، نمی‌توانست غیر از آزادیهای بورژوازی چیزی برای ملت ما به‌ارمغان آورد. دربارهٔ انقلاب مزبور باید با درنظرگرفتن شرایط چهل‌وچندسال قبل قضاوت نمود، نه شرایط موجود امروز.

د. برای قضاوت دربارهٔ افراد لازم است موقعیت طبقاتی و وفاداری آنان را در مراحل انقلابی مورد بررسی قرار داد. چه‌بسا طرفداران دوآتشهٔ آزادی و مشروطیت که جای خود را در مرحله‌ای از انقلاب عوض کرده، به‌ضد انقلابیون ملحق می‌شوند. چه بسا افراد دیگری که پس از سال ۱۹۲۶ (سال تألیف کتاب) به‌جبههٔ دشمنان ملت پیوسته و راه خطا و خیانت را در پیش می‌گیرند.

* * *

امید است کتاب حاضر بتواند با در نظرگرفتن شرایط امروزی ایران مورد استفادهٔ خوانندگان مخصوصاً پویندگان راه آزادی ایران قرارگرفته و برای مؤلفین تاریخ واقعی ملت ما سرمشق و نمونه‌ای باشد.

از دانش‌پژوهان انتظار می‌رود با انتقادات خلاق خود در اصلاح چاپ بعدی کتاب به‌مترجم یاری نمایند.

م. هوشیار
تهران ۲۹/۱۲/۱۸

۱. مسألهٔ اراضی زراعتی در ایران[۱]

از نظرحقوقی شاه صاحب اصلی اراضی است-بقایای اصول فئودالیسم در مناسبات اقتصاد کشاورزی-پیدایش صنف مالکان-تصاحب اراضی بزرگ زراعتی بدست مالکان بزرگ-مالیات ارضی در ایران-دهقانان بی‌زمین-تقسیم بهره-غصب اراضی دهقانان-بروز روح انقلابی در توده‌های دهقانی-راهزنی در ایران و طرق مبارزه با آن-پایه‌های اجتماعی انقلاب در ایران.

سابقاً بشیوهٔ قرون‌باستانی، زمین زراعتی و آب در تمام ایران به‌پادشاه که لقب «سایهٔ پروردگار» داشت متعلق- ومسألهٔ مالکیت در ایران با موازین قرآن و شریعت قابل حل بود. شاه در اثر حقوق فتح و غلبه، صاحب منحصر بفرد اراضی محسوب می‌شد. تاج وتخت امکان هر نوع استفاده و یا سوء استفاده از تمام ایران را به‌اختیار شاه واگذار می‌نمود. مملکت ملک‌شاه، و تعیین بهرهٔ مالکانه به‌اختیار شاه بود. ظاهر امر چنین بود. ولی عملا شاه «نگهبان بزرگوار» کشور محسوب می‌شد.

بامر پروردگار، شاه موظف بود درآمد فلاحتی کشور را صرف حوائج گروههای دینی و مؤمنین شیعه نماید. از اینرو طبق موازین شرع، زمینهای زراعتی، ملک جواسع مذهبی شیعه بود.

بنابراین مالکیت خصوصی زمین در ایران، امر عجیبی بنظر می‌رسید. شاه اراضی موات را به‌اختیار مردان متدین گذارده و آنان را

۱. این مقاله برای اولین‌بار درشمارهٔ ماه دسامبر ۱۹۱۰ مجلهٔ

Revue du monde musulman

تحت عنوان: "La situation agraire en Perse à la veille de la revolution"

درج شده است. دراینجا عین مقاله با کمی جرح و تعدیل نقل می‌شود.

موظف می‌ساخت تا اراضی تحت‌اختیار خود را آباد کرده و آبیاری نمایند.

مالک اراضی زراعتی (خان) بعرف کشورهای اسلامی، لازم بود ده‌یک محصول را به‌صاحب اولیهٔ آن یعنی شاه کارسازی نماید.

این ده‌یک یگانه مالیات قانونی است که باروح شریعت سازگار بود. «خان» بنوبهٔ خود یک‌دهم محصول را می‌توانست بنفع خود ضبط کرده و بقیه را در اختیار دهقان بگذارد.

در این زمان «خان» یعنی صاحب زمین، بمنزله مأمور حکومت و مدیر املاك است. زمینهایی که مورد بهره‌برداری قرار نگیرد، ممکن است به‌خود شاه واگذار شود. قوانین شرع، حقوق زارعان مسلمان را نیز تعیین نموده است. دهقانان حقوق غیرقابل فسخی بر اراضی مزروعی مورد استفادهٔ خود دارند. این اراضی عبارت از باغ و جالیز و زمین زراعتی است.

برای تأمین احتیاجات اجتماعی، تاحدی مراتع و جنگلها و منابع آبیاری، در یک کلمه، تمام عوامل مشترك بهره‌برداری، در اختیار «خان» قرار می‌گیرد.

باین ترتیب «ظل‌الله» برطبق موازین شرع باواگذاری املاك مزروعی و یا دادن اختیار جمع‌آوری مالیات به «خان»ها بیکبار دست از اراضی مزبور بر نمی‌دارد بلکه قسمت اساسی حق مالکیت را برای خود محفوظ می‌دارد. تنها حق انتفاع را به«خان»ها می‌بخشد. اگر در مواردی شرایط لازم از طرف «خان»ها برای عمران زمین مزروعی بعمل نیاید، شاه بامر پروردگار حق‌استرداد و مصادرهٔ آن‌را دارد. بدینطریق «خان» نیز بنوبهٔ خود، حق دارد زمینی راکه به‌اختیار کشاورزگذارده است، مصادره نماید.

دهقانان بر طبق قوانین قرآن و شریعت آزاد بوده، و در تعیین محل سکونت مختارند. آنان می‌توانند محل سکنای خود را ترك گفته و به‌دهات دیگر روند. حتی از قلمرو «خان» فعلی نیز خارج شوند. ولی در موارد بسیاری نیز تابع «خان» می‌باشند.

«خان» در املاك خود «حاکم ملك» محسوب می‌شود. سرکردگی قشون نیز با اوست. در مورد لزوم، «خان»ها بامر شاه با

تعداد معینی قوای مسلح به کمك وی می‌شتابند. باین ترتیب نتیجه می‌گیریم که: قوانین شرع برای زارعان ایرانی، حقوق و وظایفی از نظر اصولی نظیر حقوق و وظایف دهقانان اروپا در دورهٔ فئودالیزم قائل می‌شود. در این خصوص «ویکتور برار» می‌نویسد:

«برای فهم وضعیت ایران، لازم است موقعیت اروپا را در دورهٔ حکومت کارولنژیان بخاطر آوریم. در آن زمان امپراتوری وسیع شارلمانی به‌املاك کوچك زیادی تقسیم شده بود. بعضی از اینان دارای خودمختاری و تمامیت ارضی بوده و سایرین تابع صرف بودند.

امپراتور حقوق خود را بین کسانی که از املاك بهره‌برداری می‌کردند تقسیم می‌نمود. بعضی از این اشخاص املاك را بنام «ملك خصوصی» خریداری می‌نمودند. دسته‌ای نیز صرفاً سمت اجاره‌داری داشتند.»

قوانینی که در ایران جایگزین اصول فئودالیسم شده بود، رفته‌رفته مانع بزرك و قابل ملاحظه‌ای در راه ترقی کشور می‌شد. این قوانین تطابقی با شرایط نوین زندگی نداشت. لذا ماهیت اولیه را از دست داده و فقط صورت ظاهری خود را حفظ کرده بود.

طبق قانون سال ۱۸۴۸ م./۱۲۲۷ش، سه‌شخص حقوقی دارای حق مالکیت اراضی بودند: شاه، ملاك و زارع. این قانون درحین وضع، قانون مندرسی بیش نبود. زیرا در عین حالی که از نظر قانونی زمین تعلق به‌دربار و مالکان و دهقانان داشت، از نظر عملی اراضی بطریق زیر تقسیم می‌شد:

۱. خالصه‌جات: املاکی که مخصوص شاه و حکومت و دولت بود.

۲. اوقاف: املاکی که مخصوص مساجد و مؤسسات مذهبی بود.

۳. املاك اربابان: املاکی که تحت مالکیت خصوصی افراد متفرقه بود.

«خان‌ها» از ضعف حکومت مرکزی شروع به‌سوء استفاده کرده و زمینهای غیر مزروع دولتی را ضبط نمودند. باین‌ترتیب خالصه‌جات رفته‌رفته از بین رفت.

سلاطین نیز بنوبهٔ خود در اثر احتیاجی که به‌پول داشتند شروع به‌فروش خالصه‌جات نمودند. تا اواسط قرن نوزدهم میلادی، زمینهای شمال ایران بتصرف «خان»ها درآمد. خوانین، طبقهٔ ملاك و اشراف (اریستوکراتها) صاحبان اراضی را تشکیل می‌دادند. این اشراف از روز پیدایش خود، در عین‌حال طبقهٔ ملاك وگروه جنگاور مردم محسوب می‌شدند.

در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ طبقات دیگری که در رأس آن بورژوازی و پیشوایان مذهبی قرار داشتند، شروع به‌خریداری اراضی زراعتی نمودند.

با پیشرفت تجارت برنج، پنبه، کتان، میوه و صادرات دیگر، تجار و کارمندان دولت و خدام مساجد و امامزاده‌ها به‌ارزش و اهمیت زمین بیشتر پی بردند. صاحبان سرمایه‌های آزاد، شروع به‌خریداری املاك مزروعی دربار و خانها نموده و قسمت عمدهٔ اراضی را ازکف دستهٔ اخیر خارج ساختند. خانها با از دست دادن تسلط کامل خود برزمین اهمیت اقتصادی و اجتماعی خود را نیز از دست دادند. و بجای آنان طبقهٔ اجتماعی نوینی که بنام «مالکان» معروفند پدیدارشد.

با پیدایش طبقهٔ «مالك» بتدریج اختیار اراضی زراعتی به‌دست این طبقهٔ نوظهور و پولدار جمع‌شده و از عدهٔخرده مالکان و صاحبان اراضی متوسط‌الحال کاسته شد.

علت دیگر تمرکز املاك مزروعی دردست مالکان بزرك، بی‌رویه بودن اصول مالیاتی ایران بود. در دوره‌ای که مالیات املاك بصورت جنسی تأدیه می‌شد، کم و بیش وضع زندگی خورده مالکان قابل تحمل بود، ولی لغو این موضوع باعث فلاکت عدهٔ زیادی از صاحبان اراضی شد. مالکان بزرك از قدرت و نفوذ خود و هرج ومرج کشور و رشوه‌خواری و فساد مأموران دولتی سوء استفاده کرده و از پرداخت مالیات مختصری هم به‌دولت شانه خالی می‌نمودند. در این‌حال فشار برخرده مالکان و دهقانان متوسط الحال وارد می‌آمد. این فشار غالباً منجر به‌فروش آخرین اثاث منزل وگاو وگوسفند زارعان می‌گردید.

مالکان بزرك با پرداخت مبلغ مختصری درسال به‌خزانهٔ دولت، خود را از شر مأموران دولتی راحت می‌نمودند. دسته‌ای از آنان حتی

حاضر به پرداخت این مبلغ مختصر نیز نمی‌شدند. در این موقع که احتیاج حکومت به‌پول روزافزون بود، در اثر کاسته شدن ارزش پول ایران از نیمهٔ دوم قرن ۱۹ ببعد، دولتهای ایران در مقابل خطرافلاس و ورشکست قرارگرفتند. جمع‌آوری مالیات بیشتر بصورت مسأله حادی در مقابل دولت مزبور قرارگرفت. باین ترتیب فشار خارق‌العاده‌ای بردوش خرده‌مالکان و دهقانان میان حال وارد آمد.

درآمد دولت ایران فوق‌العاده تنزل نمود. درسال ۱۸۰۳ «سر جان‌مالکم» خاطرنشان می‌سازد: درآمد ایران از یکصد وپنجاه میلیون فرانک در سال تجاوز نمی‌کند. (در بیان این مبلغ نیز مبالغه شده است)

این درآمد درسال ۱۸۱۵ تا ۷۵میلیون فرانک تنزل می‌کند و پنجاه سال در این حدودباقی می‌ماند. درسال ۱۸۸۹ به‌کمتر از ۴۰ میلیون ریال تنزل می‌کند و از آن تاریخ ببعد نه‌تنها کاهشی در هزینه‌ها پیدا نمی‌شود، بلکه درآمد نیز روزبروز قوس نزولی طی می‌کند.

«کرزن» اظهار می‌دارد که درآمد سال ۱۸۹۹ ایران ۴۱ میلیون است، باین ترتیب از ایامی که دولت بزرك ایران درآمدهای هنگفتی داشت بسیار دورشده‌ایم. در زمان داریوش (۵۲۲-۴۸۶ قبل از میلاد) مبلغ مالیات نقدی‌ای که به‌خزانهٔ دولت پرداخت میشد، ۹۵میلیون فرانک بود. این مبلغ در آن‌زمان که هنوز معادن گرانبها بندرت کشف شده بود، مبلغ فوق‌العاده هنگفتی بود. مضافاً باینکه مالیاتهای جنسی و هدایا و درآمدهای دیگری نیز به‌آن ضمیمه می‌شد.

در زمان کسری پادشاه بزرك ساسانی (۵۷۰-۵۳۱ بعد از میلاد) رقم کل مالیات ایران بالغ بر ۳۶۶میلیون فرانک بود، از این ارقام بخوبی می‌توان به‌تنزل اهمیت شاهنشاهی ایران پی‌برد.

مقارن جلوس مظفرالدین شاه (۱۸۹۵) خزانهٔ دولتی ۳۲/۵ میلیون فرانک درآمد داشته و در دورهٔ سلطنت پادشاه مزبور نیز درآمد دولت ایران بین ۳۲و۳۶ میلیون نوسان می‌کرده است. علت عمدهٔ نکث اخیر درآمد، عبارت از تنزل قیمت نقره بود.

درسال ۱۸۶۴	هم‌ارز (قران)	عبارت از ۱/۰۴ فرانک
درسال ۱۸۸۰	« «	کمتر از ۰/۹۰ «

و در سال ۱۸۹۳ در حدود ۰/۶۶ فرانک. این مبلغ در ۱۹۰۰ به۰/۵ فرانک و در سال ۱۹۰۵-۱۹۰۴ به۰/۴۳۵ فرانک تنزل نمود. بطور کلی در چهل سال قبل از مشروطیت ایران، (قران) دوسوم ارزش خود را از دست داد. ارزش داخلی پول ایران بحدی تنزل کرد که تمام مسکوکات به کشورهای همسایه بخصوصاً هندوستان حمل شده و در آنجا پس از ذوب بصورت سکهٔ روپیه ضرب می‌شد.

کمبود پـول، بحرانهای مالی زیادی ایجاد نمود. صاحبان اسکناسهای دولتی بارها شورش کرده و برای تعویض پولهای کاغذی خود به‌نقره، به‌صندوقهای بانک هجوم آوردند.

خرابی وضع مالی همواره مترادف با تیره روزی دهقانان بوده است.

سنگینی بارمالیات در ایران، بردوش طبقهٔ دهقان گذارده شده و از بازرگانی داخلی و خارجی نیز کم وبیش مالیاتی اخذ می‌شد. مستغلات شهری و اموال منقول، از تأدیه مالیات معاف بوده‌اند.

مالیات بر درآمد و مالیات بر ارث در ایران بی‌سابقه بوده است. زمانی دهقان، یکدهم محصول خود را به «خان» و یکدهم دیگر را به‌حکومت می‌داد. اینک در صورتی که دهقان با وسایل شخصی به‌کشت و زرع پردازد، باید صدی ۳۳ محصول را به‌مالک دهد و در صورتی که مالک، بذر، حیوان و وسایل کشاورزی در اختیار زارع بگذارد، ۸۵ درصد محصول را می‌برد.

در نیمهٔ دوم قرن۱۹ مترادف باخرابی وضع اقتصادی دهقانان، در اوضاع اجتماعی توده‌های مردم نیز تغییراتی حاصل می‌شود. قوانین شرع که دهقان را مورد حمایت قرار می‌داد، از بین رفته و دهقانی که در ملک «مالک» مشغول کار بود، متحمل انواع جوروستم قرون‌وسطایی می‌شود دهقان دارای شخصیت حقوقی است و یگانه امتیاز وی با «سرف» همین است. در عین حال زیربارگرسنگی، فقر و ستم خورد می‌شود. هرگونه حق مالکیت نسبت به‌زمین از وی سلب شده است. وضعیت زندگی دهقان و خرده مالک، بحدی وخیم است که غالباً برای رهایی از زیر چنگال مالکان ستمگر، خود را تیول اشخاص عالی منصب قرار می‌دهند. در این دوره، دهقان در مقابل استفاده از

زمین زراعتی، تکالیف زیر را انجام می‌دهد:

۱. یک‌پنجم محصول زمینهای دیمی و یک‌سوم محصول زمینهای آبی را به «ارباب» می‌پردازد.

۲. مالکان برای برداشت بهرهٔ مالکانه برای هرده، چند سوار و یک مباشر معین می کنند. مخارج این چندنفر بعهدهٔ زارعان است. این مباشر و سواران، تازیانه‌های شکنجهٔ بالای سر زارعانند.

۳. مالک یک‌سوم بهرهٔ مالکانه را جنساً و قیمت دوسوم بقیه را نقداً دریافت می کند.

۴. حمل سهمیهٔ ارباب به‌منزل وی و یا بازار فروش، بعهدهٔ زارعان است.

۵. در صورتی که سهمیهٔ «آقا» تا رسیدن محصول جدید بفروش نرود تا یک ماه قبل از رسیدن محصول جدید، می‌تواند بمظنهٔ روز، بین زارعان خود تسمت کند (این قیمت همواره غیر عادلانه است) زارعان در عوض بایستی سرخرمن از محصول جدید با مظنهٔ یکماه پیش، حق ارباب را به‌وی مسترد دارند. باین ترتیب ارباب برای هر یک‌من غله، یک‌من‌ونیم تا دومن دریافت می‌دارد.

۶. در فصل زمستان، اسبهای مالک بین زارعان تقسیم می‌شود و زارعان مجبورند در مدت سه‌تا چهار ماه بخرج خود آنها را نگهداری نمایند.

۷. در صورتی که «آقا» در یکی از دهات احتیاج به‌بنای خانه داشته‌باشد، لازم است زارعان از تمام دهات عده‌ای را برای بیگاری روانه نمایند. تعیین تعداد آنان با مالک و تهیهٔ مخارج خوراك روزانه آنها بعهده خودشان است.

۸. تهیه وسایل سوخت برای «آقا» بعهده زارعان است.

۹. قاصدها از بین دهقانان انتخاب می‌شوند و حمل نامه‌ها بین چاپارخانه‌ها بعهده آنان است.

۱۰. در صورتی که مالک‌جنسی خریداری نماید، در هر فاصلهٔ دوری هم که باشد، حمل آن بعهده زارعان است.

۱۱. زارعان بایستی جاومنزل دراختیار کوچ نشینانی که زمستانها از ییلاق برمی‌گردند، بگذارند. مالک عائله ایلات را بین خانواده‌ها

سرشکن می‌کند و دهاتیهای بیچاره را در مضیقه می‌گذارد. غالباً «آقا» امر می‌کند که یکی از زارعان به‌خانهٔ همسایه نقل‌مکان کرده و منزل خود را در اختیار ایلها بگذارد و معمولا در این مواقع هستی دهاتیها با غارت و دستبرد ایلها مواجه می‌شود.

۱۲. زارعان موظفند از طرفی برای دولت و از طرف دیگر برای مالک خدمت سربازی انجام دهند. وقتی در اختیار دولت قرارمی‌گیرند، باسم «سرباز» نامیده می‌شوند. سربازی پیشهٔ مادام‌العمر آنان می‌شود. پس از خود نیز، انجام وظیفه ارثاً به‌اولادشان می‌رسد. گاهی از هر ده ۵ تا ۸ نفر سرباز می‌گیرند و تمام اولاد ذکور این سربازان، نسلا به‌نسل سرباز محسوب می‌شوند.

سن اغلب سربازان از هفتاد هشتاد سال تجاوز می‌کند و در صورتی که پا به‌سن بگذارند، می‌توانند پسر یا نوهٔ خود را بجای خود معرفی نمایند.

ولی در حقیقت این «سربازان» وظیفه سربازی انجام نمی‌دهند، زیرا اصولا در ایران اردویی وجود ندارد.

سربازی درخدمت «آقا» بدو صورت انجام می‌گیرد:

اولاً، مالک در دهات از هر ۲۵ خانوار یک‌نفر سوار می‌گیرد. اسب و اسلحه و تأمین آذوقهٔ خود و خانوادهٔ این سوارها بعهدهٔ زارعان ده است. ارباب از سواران مسلح درشکار و زدوخورد با مخالفان خود، و همچنین هنگام سرکوبی شورش دهقانان، استفاده می‌نماید.

ثانیاً، زارعان ناچار از انجام یک نوع خدمت سربازی عمومی هستند. در یورشهای «آقا» به‌املاک همسایگان، تمام زارعان که قدرت حمل اسلحه دارند، مجبورند شرکت کنند و برای این امر یک نوع بسیج عمومی بعمل می‌آید. در این‌قبیل زدوخوردها دهقانان تمام لوازم مورد احتیاج سنگر را بایستی بخرج خود تأمین کنند.

۱۳. هنگام شکار، دهقانان بایستی مخارج غذای مالک و بیست‌سی نفر اطرافیان وی را برعهده گیرند.

۱۴. مالک حق دارد از زارع مقصر جریمه‌گرفته، وی را مجازات کرده و حتی تیرباران نماید. البته اختیار مصادرهٔ اموال او را نیز داراست. حق محاکمه و مجازات، مخصوص مالک است. در

املاک «ملاکان بزرگ» مباشر (داروغه و موکل ارباب) حق تعیین و تغییر مقدار مالیات، جریمه گرفتن، مجازات و حبس و حتی اعدام زارعان را دارا است. در یک کلمه، مباشر، نگهبان، سرکلانتر، جاسوس سیاسی، زندانبان و جلاد «آقا» است. مباشر در ده خود، چون صدراعظم در تمام ایران، فرمانفرمای مطلق می‌باشد.

از سال ۱۸۸۰ به‌بعد وضع دهقانان روبه وخامت می‌گذارد. بعلت صدور محصول پنبه وکتان و برنج و میوه و ابریشم ایران به اروپا، مخصوصاً به‌بازار روسیه، قیمت املاک ترقی کرده، تجارت ایران با روسیه سالیانه تا ۲۵-۳۰ ملیون‌فرانک می‌رسد. صراف‌ها و تجار که صاحبان جدید اراضی و وارثان املاک «خانها» محسوب می‌شوند، با اصول جدید استثمار شروع به‌بهره‌داری از زمین می‌کنند. اصول مورد قبول اینان طاقت‌فرساتر بوده مالیاتهای جدیدی به‌دهقانان تحمیل می‌شود. و اگرچه مالک نمی‌تواند دهقان را خرید وفروش کند، ولی عملا تمام دهاقین را بضمیمهٔ ده می‌تواند بفروشد.

دهقانان گاهی از دست ستمکاران، پیش مجتهدهای بزرگ نجف وکربلا و مشهد شکایت می‌برند و زمانی چشم انتظار به‌کمک مجتهدهای محلی می‌دوزند. عدهٔ زیادی از مجتهدها در سلک طبقهٔ «مالکان» درآمده و از طرف توده‌ها بنام «مجتهدقلابی» موسوم می‌شوند.

«مجتهدین‌قلابی» مطابق منافع طبقاتی خود، شریعت و طریقهٔ اثنی عشری را تحریف می‌کنند و ناچار در این موارد، دهقانان دست نیاز به‌دامن «مجتهدین حقیقی» نجف دراز می‌کنند و این «مجتهدین حقیقی» هم نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند به‌توده‌هایی که زیرفشار ظلم خورد می‌شوند، کوچکترین کمکی بنمایند.

سالها پیش تودهٔ ملت روس، تزار را دشمن طبقهٔ ملاکین پنداشته عده‌ای را برای شکایت روانه دربار وی می‌نمودند... توده‌های ملت ایران نیز بهمین امید به‌مجتهدهای کربلا و نجف متوسل می‌شوند ولی بهمان اندازه که تزار به‌ملت روس کمک می‌کرد، ملت ایران نیز مورد پشتیبانی «مجتهدین حقیقی» خود قرارمی‌گیرند.

در حقیقت دوره‌ای که صاحبان مناصب بزرگ در ایران از

تکفیر مجتهدهای کربلا به‌خود می‌لرزیدند، مدتی پیش سپری شده بود. اینان با «مجتهدین قلابی» عهد مودت بسته به‌تقاضاهای مشروع مؤمنین راجع به‌تجدید نظر در مالیات‌های اخذ شده، ترتیب اثر نمی‌دادند. طبق موازین شرع «زمینهای مورد استفاده، حتی آنهایی که بتازگی در آنها بذرافشانی شده است قابل ضبط نیستند» طرفداران خلق با ارائهٔ این قانون شرعی برعلیه ملاکانی که درصدد تصرف اراضی دهقانان بودند، اعتراض می‌کردند. ولی این اعتراضها هم بجایی نمی‌رسید. صاحبان زور وزر شروع به‌خریداری و یا تصرف عدوانی تمام اراضی زراعتی نموده و ضعفا را تحت فشار قرار داده و آنان را از زمینهایی که آباء و اجدادشان درآن مشغول کشت و زرع بودند، بیرون می‌راندند.

نه‌تنها اراضی دهقانان بلکه املاك موقوفه، اراضی متعلق به‌مساجد و مدارس و کتابخانه‌های عمومی نیز مورد تجاوز قرارگرفت. باین ترتیب املاك «زهریه» که از ۲۰۰ سال به‌اینطرف موقوفه بود، به‌مالکیت خصوصی اشخاص درآمد. از این املاك که دارای ۳۸۰ پارچه آبادی و وسعتش بیش از املاك حکومت ساکسون بود، بیش از ۱۵ پارچه ده در اختیار مسجد باقی نماند. بتدریج دهقانان، املاك خود را از دست داده و تنها زن و فرزندانشان برایشان باقی می‌ماند. حتی در این‌مورد نیز توده دارای آزادی کاملی نبود. مثلا مجبور می‌شد که دختران زیبای خود را بعنوان صیغهٔ سه‌ماهه به‌حرمسرای «مالك» بفرستد...

مقدار مالیات نیز روزبروز در تزاید بود. در سال ۱۹۰۰ م./ ۱۲۷۹ ش، خزانه سلطنتی تهی‌گشته و وزرای ایران را برای اتخاذ تصمیم‌های نوینی به‌تکاپو انداخت. از اینرو سالی دوبار فرمانداران را تعویض نموده و حاکم جدید را موظف به‌تقدیم پیشکشی به صدراعظم می‌کردند. حاکم نیز که علاقه‌ای به‌تقدیم هدایا از جیب شخص خود نداشت، پول مزبور را از ملاکان محل مأموریت خود، مطالبه می‌کرد. ملاکان نیز که مشمول مالیات دوجانبه شده بودند، بر دهقان فشار آورده آنان را از هستی ساقط کرده، و به‌گدایی انداختند. بعد از این دهقانان برای دفاع از حقوق عمومی خود، در غالب نقاط با شهرنشینان هم آوازشده، دست اتحاد به‌آنان دادند. در سال ۱۹۰۵

م./ ۱۲۸۴ ش، در اغلب دهات، دهقانان مباشران را رانده و از پرداخت مالیات خودداری کرده و در دهات شروع به‌تشکیل انجمنهای محلی نمودند. مأموران دولتی و مالکان و مباشران جرأت ورود به‌این دهات را نداشتند. انجمنهای محلی برای تأمین مخارج دولتی یک پانزدهم محصول زمین دیمی را جمع‌آوری کرده به‌انجمنهای شهر فرستادند.

باین ترتیب ملاحظه می‌نماییم که دهقانان ایران در آستانهٔ انقلاب، چه وضعیت رقت باری دارند. ده‌نشینان یا از دست دادن زمین زراعتی، فقیر و مستأصل شده و تابع صرف مالکان شده‌اند. مالکان نیز بنوبهٔ خود اراضی قابل استفاده کشور را متصرف شده و با شدت بیمانندی در استثمار دهقانان می‌کوشند. دیگر زندگی برای دهقانان غیرقابل تحمل شده است.

استثمار ملاکان و مباشران آنان، بی‌نهایت سنگین وطاقت‌فرسا شده، قحطی و مرض و فحشا که محصول فقر و تنگدستی است در حاصلخیزترین ولایات حکمفرمایی می‌کند و حال آنکه در مدت چهار سال در این ولایات می‌توان از اراضی بایر باغ زیبایی دایر نمود. در نتیجهٔ وخامت اوضاع اقتصادی، دهقانان نفرت و کینهٔ بی‌سابقه‌ای نسبت به‌استثمارگران خود پیدا کرده، بجان آمده و به‌مطالعهٔ راه‌های رهایی از چنگال ملاکان و مباشران مبادرت می‌کنند. متأسفانه فکر دهقانان هنوز به‌آن پایه نرسیده است که برای نجات کشور از ظلم و بیداد و هرج ومرج، دست به‌یگانه چارهٔ مطمئن زده و در نهضت انقلابی جداً شرکت نمایند. از اینرو در اثر جهالت و نادانی خود، آلت دست دشمنان خود قرارمی‌گیرند.

عمال روس تزار برطبق سیاست دیرینهٔ خود در بین دهقانان حس نفرت شدیدی نسبت به‌مالکان استثمارگر پیدا کرده و در عین حال جنبه‌های مثبت اصول ادارهٔ روسیه را تعریف می‌نمودند. این سیاست درگالیسی اتریش در بین دهقانان روسیه و چکسلواکی و پس از شورش سال ۱۸۶۳ در لهستان و فنلاند بادقت زیادی تعقیب می‌شد. عمال تزاری درگزارشهای محرمانهٔ خود اشعار می‌داشتند که دهقانان آذربایجان و سایر ایالتهای شمالی ایران، بابی‌صبری تمام انتظار

الحاق ایران را به‌امپراطوری روسیه دارند.

تیگرانف مأمور تزار درکتاب (وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران) می‌نویسد: در ضمن سیاحت در آذربایجان تمام دهقانان از من می‌پرسیدند: «چه وقت آذربایجان به‌روسیه ملحق می‌شود».

بدون شبهه در این اظهارات مبالغهٔ زیادی شده است ولی قدر مسلم آن است که نهضت انقلابی ۱۹۱۰ م./۱۲۸۹ ش-۱۹۰۸م./ ۱۲۸۷ ش، ایران ضربه‌های غیرقابل جبرانی به‌نقشه‌های عمال تزاری وارد آورده و آنان‌را مفتضح ساخت.

عصیان دهقانان ایرانی به‌پایان رسید. از این شورش فایده‌ای عاید دهقانان ایرانی نشد بلکه فقط امپریالیستهای روسی برای پیشرفت نقشه‌های خود از آن استفاده بردند.

اینک دهقانان مظلوم ایرانی که در زیرچنگال ظلم و شکنجهٔ ملاکان بیرحم و فئودال سینیورمآب بی‌عاطفه دست‌وپا می‌زنند با از بین رفتن امپریالیستهای روسیه چشم امید خود را به‌توده‌های زحمتکش کارگر و دهقان روسی دوخته و نجات خود را در اتحاد با آنان می‌بینند.

مالکان اراضی بزرگ، صنف مرتجعی را تشکیل داده و شاه را برای اتخاذ تصمیمات ارتجاعی تحریک می‌نمودند. اینها دست در دست لیاخوف گذاشته و طرفدار بمباران مجلس بودند.

بهادر جنگ، رحیم‌خان، عین‌الدوله، آقامیرهاشم، حاج‌میرزا-حسن و همچنین آقا سیدعبدالله مجتهد قلابی معروف که چندی پیش بدست انقلابیون تهران اعدام گردید تماماً جزو این طبقه و دشمن غدار آزادی ایران بوده‌اند.

در ایران قریب دوهزار ملاك بزرك وجود دارد.

برای مطالعهٔ کامل وضع دهقانان ایرانی شمه‌ای نیز از راهزنی در ایران صحبت کنیم.

در دهات ایران راهزنی مرضی خطرناکتر از وبا است. دسته زیادی از کوچ‌نشینان ایران فقط از راهزنی اعاشه می‌کنند. عده‌ای از راهزنان صاف و پوست کنده اظهار می‌دارند:

«ما مردمان پر دل و شجاعی هستیم، ما با اسلحه، بزرگ

شده‌ایم ولی دهقانان بره‌های ترسویی بیش نیستند. بدون هیچ زحمتی می‌شود پشم آنها را قیچی کرد و اصلا خدا دهقان را برای همین کار خلق کرده است.»

برای پی‌بردن به‌شدت این بیماری، داشتن اطلاعات زیر ضروری است:

در مشرق ایالت آذربایجان ۳۹ قبیلهٔ کوچ‌نشین وجود دارد. طوایف عمدهٔ این قبایل طایفه علی‌حسنلی، خوجابگلی، طالش، میکائیلی، حاجی خوجانی و جهان‌نیملی است.

اینان آشنایی به‌هیچ حرفه‌ای ندارند و هنر منحصر بفردشان راهزنی است. هر چند یکبار به‌دهقانان مالیات می‌بندند. مالیات از نوع جنسی و یا نقدی است. کاروانها را غارت کرده و برای قتل و غارت به‌شهر یورش می‌برند. همه از محل زندگی راهزنان مطلعند. هر قبیله در نقطهٔ معینی قشلاق می‌کند. اکتشاف محل آنان خالی از هر نوع اشکال است.

چرا اصول حکومتی کهنه این راهزنی مداوم را ریشه‌کن نمی‌کرد؟

جواب ساده است: قبیله‌های راهزن به «ظل‌الله» از اموال غارتی استفادهٔ سرشاری می‌رساندند. بعنوان مساعده به‌شاه و ولیعهد پولهای هنگفتی تقدیم می‌کردند. غالباً راهزنی کلان یک یا چند قبیله مبلغ درآمد قابل ملاحظه‌ای برای حکومت و یا مأموران حکومتی محسوب می‌شد.

لازم است سیاست تجلیل حکومت مرکزی از قبایل کوچ‌نشین را علت دیگری برای اشاعهٔ راهزنی در ایران دانست.

ایلها، یگانه نیروی مسلح کشور محسوب می‌شدند. بعلت ضعف شاه، نیروی مسلح ایلها، برای نگهداری تاج سلطنتی در مقابل هجوم های خارجی وطغیانهای داخلی، بهرقیمتی می‌بایست حفظ شود.

روی این اصل شاهان گذشته هیچگونه کوششی برای ریشه‌کن کردن راهزنی وسوق‌دادن ایلهای مسلح بسوی زندگی و تمدن و کسب و کار، ابراز نمی‌داشتند. برعکس حکومت مرکزی ایران، ادامه دهندهٔ طرح شاه‌عباس بزرك (۱۶۲۸-۱۵۸۶ میلادی) بود. شاه‌عباس

برای جلوگیری از ورود نیروهای روس و عثمانی به‌خاك ایران، نقاط سرحدی را از روی نقشهٔ معینی عمداً به‌دست راهزنان، غارت کرده و وضعیت بازرگانی و فلاحتی این نقاط را به‌مرحله نیستی می کشانید.

یکی از طرق مبارزه با راهزنی در ایران، تقسیم املاك مالکان بزرگ بین همین راهزنان است.

در زندگی داخلی ایران، مخصوصاً در سالهای اخیر قبایل کوچ‌نشین نقش بزرگی بازی کرده‌اند.

قزاقهای «لیاخوف» معروف، از شاهسونها، کردها و طوایف راهزن دیگر تشکیل می‌شد.

همچنین نیروی تحت‌فرمان عین‌الدوله که مدت ده‌ماه ونیم تبریز را در محاصره داشت، از طوایف راهزن نیمه وحشی تشکیل می‌شد.

تعداد نفرات کوچ‌نشین ایران به‌سه‌میلیون‌ونیم بالغ می‌شود.

در رأس قبایل راهزن، طوایف شمال ایران را باید نام برد. پراهمیت‌ترین طوایف رشید جنوبی، طوایف «بختیاری» است که در نهضت انقلابی مشروطه نقش بزرگی بازی کرده‌اند.

بختیاریها مقاومت قزاقان «لیاخوف» را درهم شکسته و در فرارشاه و تصرف تهران نقش عمده را بعهده داشته‌اند.

حکومت انقلابی ایران، نباید از هیچ نوع فداکاری برای از بین‌بردن «راهزنی» طوایف کوچ‌نشین که تحت حمایت شاهان مستبد قرار داشتند مضایقه کند. این حکومت قوای تولیدی کشور را ترقی داده و راهزنان نیمه‌وحشی را به‌ترك عادت و ورود در زندگی نوینی مجبور خواهد ساخت. یکی ازراهزنان وحشتناك «رحیم‌خان» بود که در عین‌حال یکی از سردسته‌های مرتجعین ایران بشمار می‌رفت. رحیم‌خان یکی از مالکان بزرگ بودومتجاوز از صدپارچه آبادی داشت.

«پیرم» پس از شکستن مقاومت دسته‌های مسلح رحیم‌خان، مشارالیه را مجبور به‌فرار به‌روسیه تزاری نمود و در آنجا بوجه شایانی از وی استقبال بعمل آمد. بر حکومت انقلابی است که برای جلب طوایف کوچ‌نشین، املاك زراعتی اشخاصی نظیر رحیم‌خان را ضبط کرده، بین غارتگران بی‌چیز تقسیم نماید.

غیر از علل اقتصادی از قبیل نفوذ «سرمایه» در املاك و غیره،

هرج ومرج و عدم امنیت و راهزنی منظم را بایستی از عوامل، موجد وخامت اوضاع دهقانان ایران دانست.

این عوامل دست بدست هم داده دهقانان را مجبور به‌فرار از ده و پناهنده شدن درشهرها می‌نمود. غالباً دسته‌های بزرگی از دهقانان به‌خاك روسیه تزاری رهسپار می‌شدند تا با بدست آوردن شغلی در آن کشور، زندگی خود را بگذرانند. با در نظرگرفتن اینکه ایران یک کشور فلاحتی است، اهمیت این موضوع واضح می‌شود. زارعان ایرانی اگرچه قابل مقایسه با زارعان انگلستان یا فنلاند نیستند، ولی در عین حال کشاورزان با ارزشی می‌باشند. پس از پیروزی انقلاب که حول محور اراضی در ایران بوجود می‌آید، منظرهٔ اجتماعی نوینی در این کشور بروزکرده و دهقانان تاحدی به‌مراجعت به‌دهات تشویق شده و قبایل نیم‌وحشی، تخته قاپویی را برکوچ‌نشینی ترجیح داده و در نتیجه، دورهٔ نوینی در بهبودی وضع اقتصادی و سیاسی ایران شروع خواهد شد.

با تحلیل مناسبات کشاورزی و اوضاع اقتصادی ایران بدین نتیجه می‌رسیم که:

در ایران زمینهٔ انقلاب دهقانی آماده است. در ایران تعداد کارگر بمنزلهٔ صفر است و سنگینی بار پرداخت مالیاتها بردوش دهقانان است. که با نتیجه زحمت خود نه‌تنها مالکان، بلکه تمام بورژوازی و بوروکراتها را پرورش داده و در زیر ستم و شکنجه آنان بجان آمده است. این دهقانان ستمکش فقط بوسیلهٔ یک‌انقلاب اجتماعی می‌توانند خود را از زیر چنگال ظلم وشکنجه رهایی بخشند.

گذشته از دهقانان، در حدود سه‌میلیون ونیم پیشه‌ورنیز در آستانه افلاس و بیچارگی قرار دارند.

از صفوف این گروه اجتماعی، هزاران مرد مبارز برخاسته و دوش بدوش «ستارخان» و مبارزان دیگر، در راه مشروطیت علیه دستگاه جور و بیدادشاه جنگیده‌اند.

تحولات اقتصادی اروپا، بی‌نظمی وسایل حمل‌ونقل و مخصوصاً انقلاب اجتماعی روسیه، به‌مبادلات اقتصادی ایران ضربهٔ شدیدی وارد ساخت.

این گروه اجتماعی نیز شرایط رهایی خود را در انقلاب می‌بینند. باین وسیله اینان امکان خواهند داشت به‌فعالیت در رشته‌های تولیدی بپردازند.

همسایگی با روسیه شوروی که منبع پایان ناپذیر نیروی انقلابی است در تسریع انقلاب ایران نقش مهمی را بازی خواهد کرد.

پیروزی انقلاب در ممالک محروسهٔ شاه نیز بنوبه خود به‌پیشرفت انقلاب در مشرق زمین تأثیر شایانی بخشیده و در نتیجه به‌نابودی امپریالیزم جهانی که دنیای شرق را زیر چنگال استعمار خود گرفته است، منجر خواهد شد.

۲. تحولات اقتصادی ایران در سالهای اخیر

نفوذ سرمایهٔ اروپا در ایران-مبارزهٔ روس و انگلیس برسر بازار ایران-سیادت روسیهٔ تزاری درشمال ایران:

در ابتدای قرن بیستم ایران یک کشور کاملا آسیایی بود. از نظر سیاسی، اصول ادارهٔ باستانی، غیر از فرمانروایی مطلق و غیر محدود پادشاه، و اسارت و بردگی میلیونها رعیت چیزی نبود و این امر با عقب‌ماندگی اقتصادی وضعف قوهٔ تولیدی ایران بستگی کامل داشت. تا این اواخر در ایران اثری از راه‌آهن و کارخانه و حتی راه شوسهٔ قابل توجهی نبود. فقط خط‌آهن منحصربفردی بطول پنج کیلومتر بین تهران و قصبهٔ شاه عبدالعظیم کشیده شده و نقش آن حمل اهالی پایتخت به‌زیارتگاه بود و هیچگونه مال التجاره‌ای با این راه حمل نمی‌شد.

ناصرالدین‌شاه که در سال ۱۸۹۶ م./ ۱۲۷۵ ش، بقتل رسید کوشش زیادی بکار برد که در ایران نیز کارخانجاتی نظیر اروپا تأسیس نماید. از این قرار فابریک کاغذسازی، شمع ریزی و قندسازی بنا نهاد. برای انجام این امر از روسیه و فرانسه متخصصینی خواست. ولی بزودی این کارخانجات تعطیل شدند و ایرانی مجبور شد که مثل گذشته به‌مصرف محصولات صنعتی خارجی (انگلیس و روسیه) بپردازد.

از مدتها پیش بازرگانی خارجی ایران نیز به‌ضعف گراییده و مثل ترکیه دردست ارامنه بود.

ملت ایران بی گفتگو اسیر پنجهٔ استبداد مطلقهٔ شاه بود و در زیر فشار مأمورین دربار و حکام دولتی خورد می‌شد. حکام در ایالات، حاکم مطلق محسوب می‌شدند.

اطاعت بی‌چون وچرای ملت ایران از حکومت، ناشی از ترس از نیروی مسلح دولتی نبود بلکه علت عمدهٔ آن، عبارت از این بود که

توده‌های خلق جلال و شوکت شاهنشاهی را که براریکه اقتدار جلوس فرموده بود، ناشی از خدا دانسته و برای او منزلت «ظل‌اللهی» قائل بودند.

بجرأت می‌توان گفت که در ایران اثری از نیروی ارتش و پلیس نبود با وجود این ملت دمیلیونی ایران بی‌چون‌وچرا زیربار ظلم مأموران دولت می‌رفت. والی هر ایالت در محل مأموریت خود شاه کوچکی محسوب می‌شد و مادام که از طرف شاه یعنی رئیس مستبدان معزول نشده بود، با استبداد مطلق فرمانروایی می‌نمود. خاموشی مطلقی کشور ایران را فراگرفته بود. «ویلمورن» جهانگرد معروف فرانسوی در ۱۸۹۵ چنین می‌نگارد: «مردم ایران در خمودی مطلق بسر می‌برند. کسبی را با سیاست کاری نیست. فقط در بعضی از شهرهای بزرك چندنفر ناراضی از اوضاع می‌توان پیدا کرد که اینان نیز در طغیانهایی که فلان شاهزاده برعلیه حکومت مرکزی برپا می‌کند اشتراك دارند، در عین‌حال عدهٔ این ماجراجویان باندازه‌ای ناچیز است که بهیچوجه قابل توجه نمی‌باشد».

زندگی در ایران نیز مثل تمام کشورهای عقب‌مانده بااصول اقتصاد بدوی بدون راه‌آهن و کارخانه و پرولتاریای شهری و بدون اینکه اهالی پی به‌منافع طبقاتی خود ببرند، جریان داشت.

اطلاعات دیگران دربارهٔ ایران عبارت از این بود:

«تهران در برابر فواره‌های زیبا، به‌تخت راحت تکیه داده و در هوای بخارآلود با نشئهٔ قلیان چرت می‌زند». پیرلوتی «دوستدار» و «آشنای» مشرق زمین که در ۱۹۰۲ به‌ایران مسافرت کرده بود هدیه‌ای جز تصاویر مساجد فیروزه فام و کوههای پر برف سیمگون بهمراه نیاورد و از زندگی داخلی این کشور چیز جالب توجهی توصیف نکرد.

بنظر می‌آمد که ایران نیز مثل همسایهٔ غربی خود (عثمانی) به خواب ابدی فرورفته است.

ولی این تصورات ناشی از احساسات بود. با از بین رفتن اقتصاد روستایی بدوی-در نتیجه بهم‌خوردن مناسبات پدرشاهی و نفوذ سرمایه اروپایی در ایران و با ظهور اصول اقتصادی نوین-رفته‌رفته کشور خواب آلود به‌خود آمده و حیات تازه‌ای درکالبدش دمیده شد. ولی این امر

بتدریج و با تأنی تمام صورت گرفت.

جنبشهای پی‌درپی انقلابی در روسیه تزاری، به‌نهضت اجتماعی و سیاسی توده‌های مسلمان مشرق‌زمین کمکهای شایانی نمود.

همراه با مال‌التجاره و قزاقان و ماموران روسی، طرز تفکر انقلابی نیز از روسیهٔ‌تزاری به‌ایران وارد می‌شد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ایران نیز مثل ترکیه و چین تأثیر عظیمی بخشید.

دولتهای معظم انگلیس و روس برای تحکیم نفوذ خویش در آسیای میانه به‌مبارزهٔ خود ادامه می‌دادند و از طرفی آلمان نیز از راه‌آهن برلن-بغداد به‌سرحدات ایران نزدیک می‌شد.

در همچو موقعیتی «کشور شاهنشاهی» که از نظر جغرافیایی، در سر راه روسیه و انگلیس و ترکیه قرارگرفته بود، نمی‌توانست به‌خواب شیرین خود ادامه دهد.

ترقی اقتصادی آسیای صغیر و توسعهٔ تجارت ایران با ترکیه و هندوستان، همچنین تأثیرات اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلیس در ایران، باعث تکامل اقتصاد این کشور گردید.

روسیه در ولایات شمالی ایران شروع به‌ساختن راههای شوسهٔ مهمی نمود. تا این اواخر شاهراههای تجارتی ایران که از ارض‌روم و تبریز به‌بندرعباس کشیده می‌شد، راههای پرپیچ وخم کاروانروی بیش نبودند و تنها بزحمت زیاد باقاطر می‌شد از آنها عبور کرد.

از راههای شوسهٔ جدید که بوسیلهٔ روسها ساخته می‌شد، مصنوعات روسی وارد ایران شده و کالاهایی را که از آسیای صغیر و خلیج‌فارس وارد می‌شدند تحت‌الشعاع قرار می‌داد. گذشته از این، شوسه‌هایی که بدست روسها ساخته می‌شد برای مبادلات داخلی ایران نیز شریان حیاتی حمل‌ونقل محسوب می‌شد. از طرف دیگر، انگلیسها برای حفظ نفوذ سابق خود در ایران و برای جلوگیری از نفوذ روسیه در این مملکت، اصول دیگری در پیش گرفتند، در تمام نقاط ایران خطوط تلگرافی که وسیلهٔ مؤثری در توسعهٔ نفوذ بازرگانی و سیاسی است برقرار ساختند. در اندك زمانی ایران بوسیلهٔ شبکهٔ تلگراف انگلیس سیم‌پیچ شده و به‌خطوط تلگرافی مستعمرهٔ هندوستان متصل گردید. از سال ۱۸۷۰ به‌بعد در تمام نواحی ایران از شمال‌غرب تا جنوب‌شرق ادارات

پست وتلگراف تأسیس گردید.

این دوائر به‌دژهای کوچکی بی‌شباهت نبودند. مأموران انگلیسی مقیم آن بعلت قلت ارباب‌رجوع، اوقات خود را به‌اموری که کوچکترین ارتباطی به‌امر پست وتلگراف نداشت صرف می کردند.

دوائر تلگراف انگلیس، در تحت شرایط ویژهٔ ایران، علاوه بر اینکه وسیلهٔ تحکیم نفوذ تجاری و سیاسی می‌گردد، بمرور به‌نقاط امن و پناهگاه مصونیت‌داری (بست) تبدیل می‌شوند. باین طریق اهالی ولایتها که از ظلم حکام بجان آمده و آخرین راه چاره را بروی خود بسته می‌بینند، در تلگرافخانه‌ها مجتمع شده و در زیر سایهٔ امن پرچم پراقتدار انگلیس با تلگرافهای شکوائیه شروع به‌بمباران دربار نموده و تعویض حاکم متجاوز را خواستار می‌شوند.

آری در تاریخ مناسبات ایران و انگلیس به‌موقعی می‌رسیم که حکومت انگلستان برای قطع نفوذ روس از ولایات شمالی ایران، ماسک آزادیخواهی و دوستی ایران را به‌صورت زده و به‌جلب افکار عمومی ایران می کوشد.

در آن ایام روسیه تزاری در آسیای میانه به‌پایگاههای انگلیسی یورش برده و سعی خود را بر این امر متمرکز کرده بود که با تصرف ولایتهای شمالی ایران، راهی به‌روی تزاقان روس وکالاهای روسی به‌سوی خلیج‌فارس و سرحدات هندوستان بازکند. علاوه بر خطوط تلگرافی، انگلیسها در تمام شهرها شعبه‌های بانکشاهی را تأسیس نمودند. تجار ایرانی امانتهای خود را به‌این بانک معتبر سپرده و شروع به‌دادوستد با آن نموده و در ضمن موفق به‌گرفتن اعتبار و وام از این مؤسسه‌ها می‌گردند. باین ترتیب بانکشاهی انگلیس برای تعالی حیات اقتصادی کشور کمک ذیقیمتی می‌نماید...

در تحت تأثیر نفوذ روسیه و انگلیس، اقتصاد بدوی سابق تدریجاً از بین رفته، شهرهای مهمی مثل تهران، تبریز، رشت و اصفهان که در نظر ایرانیان دارای افتخارات تاریخی بوده و مهداولیهٔ تمدن محسوب می‌شوند، جان تازه‌ای گرفته و به‌مراکز مهم تجارتی تبدیل می‌شوند. بدین‌ترتیب برروی خرابه‌های خارآلود کشور کهنسال (شاهنامه) حیات نوینی پدیدار می‌شود. شهرهایی از قبیل تبریز به

چهارراه تجارتی دنیا تبدیل شده وکالاهایی که از آسیای میانه به اروپا صادر می‌شوند از این نقاط عبور می‌نماید. کمی قبل از شروع جنگ‌جهانی اول، از شهر تبریز کاروان‌هایی که از هزاران قطار شتر تشکیل می‌یافت، شانه روز مال التجاره‌هایی از قبیل توتون، بادام، خشکبار، پنبه، پارچه‌ابریشمی، قالی، اسلحه وغیره به‌کشورهای اروپایی حمل می کردند. صادرات از راه تبریز در سال ۱۸۹۵ بالغ بر چهل میلیون منات بود.

تجارت ایران با همسایگان خود، روزبروز در ترقی و توسعه بود. بنابه اظهار «کرزن» تجارت ایران در سال ۱۸۸۹ با انگلستان بمبلغ ۷۵میلیون لیره استرلینگ و با روسیه به ۵۰میلیون منات بالغ بوده است. بنا به‌آمار مأمورین بلژیکی گمرك ایران، در سالهای ۲-۱۹۰۱ تجارت ایران با انگلستان به۵۹ و با روسیه به۹۶میلیون فرانک می‌رسیده است.

در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ در نتیجهٔ معاهده تجارتی‌ای که بنفع روسیه برقرار می‌شود. بنابه آمار همان مأمورین بلژیکی، تجارت ایران و روس به ۱۷۰میلیون فرانک بالغ می‌گردد در همین سال تجارت ایران و انگلیس متجاوز از ۷۰میلیون فرانک و با فرانسه برابر ۱۶ میلیون و با اتریش به۶/۵میلیون فرانک می‌رسد.

باین ترتیب ملاحظه می‌شود که پس از جنگ روس و ژاپون نفوذ اقتصادی روسیه در ایران افزایش می‌یابد. در سال ۱۷۹۵ ش، از تمام کالاهایی که به‌ایران وارد می‌شد: ۱۵٪ از روسیه و ۷۰٪ از انگلستان و در سال ۱۹۰۵ یعنی ده‌سال بعد، از صادرات انگلیس به‌ایران ۲۷/۵٪ کم شده و به‌صادرات روس به‌ایران ۳۹/۵٪ افزوده می‌شود.

در آستانهٔ جنگ اول جهانی، روسیه در تجارت خارجی ایران، نقش اول را بازی می کرد، بدینقرارکه در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ واردات ایران ازکشورهای خارجی اروپا و آسیا جمعاً ۸۷میلیون منات بوده و از این مبلغ ۳۹میلیون منات مربوط به‌تجارت با روسیه بود یعنی درحقیقت صدی ۴۶ واردات ایران از روسیه بود.

بنابه اطلاعاتی که اداره گمرك ایران دربارهٔ تجارت خارجی خود

منتشر می‌کند در سال ۱۹۱۰ از ۲۱ مارس تجارت عمومی ایران بالغ بر ۸۶۰/۰۰۰/۰۰۰ قران بوده است. از این ۸۶۰ میلیون قران و یا **۱۵۶ میلیون منات صدی ۵۶ یعنی ۴۸۲ میلیون قران مربوط به‌تجارت با** روسیه است.

تجارت کشورهای مختلف با ایران بدینقرار است:

	واردات به(قران)	صادرات به(قران)	جمع
روسیه	۲۱۹۵۵۹۲۰۶	۲۶۲۲۲۶۱۳۶	۴۸۱۷۸۵۳۴۲
بریتانیا	۱۸۹۶۶۵۱۵۹	۳۷۴۱۲۸۴۱	۲۲۷۰۷۸۰۰۰
ترکیه	۱۶۲۶۸۳۸۸	۴۰۰۰۲۶۷۸	۵۵۲۷۱۰۶۶
فرانسه	۱۳۶۳۷۸۰۲	۱۲۱۰۱۰۲۲	۲۶۷۳۸۸۲۴
آلمان	۱۳۹۷۷۴۴۵	۲۰۸۸۵۰۰	۱۶۰۴۵۹۴۵
اطریش و مجارستان	۱۰۸۴۷۸۱۸	۹۸۹۲۴	۱۰۹۴۶۷۴۲
بلژیک	۸۱۳۴۷۷۳	۴۳۶۴۱۱	۸۵۹۳۱۸۴
افغانستان	۴۱۲۵۵۹۸	۲۴۱۱۲۷۹	۶۵۳۶۸۷۷
ایتالیا	۲۷۸۱۸۵۹	۳۹۷۴۹۵۳	۶۷۵۶۸۱۲
مسقط	۱۵۳۸۱۴	۲۱۵۸۸۹	۳۶۹۷۰۳
چین	۴۰۳۳۷۵	۲۳۳۷۰۰۰	۲۷۴۰۳۷۵
ایالات‌متحدهٔ امریکا	۲۹۲۱۳۸	۵۰۴۰۱۹۴	۵۳۳۲۳۳۲
ممالک دیگر	۵۸۵۸۲۵۶	۶۱۳۸۰۷۶	۱۱۹۹۶۳۳۲

از این قرار در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ روسیه معادل ۲۱۹ میلیون فرانک کالا به‌ایران صادر کرده است و این رقم تقریباً نصف واردات (۴۵/۱۳٪) ایران را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر ایران صدی ۷۰ کالاهای صادراتی خود را به‌روسیه فرستاده است. و این ارقام مبین اهمیت نقش روسیه درحیات اقتصادی ایران می‌باشد.

از روسیه به‌بازارهای ایران چیت وقند وچای و نفت فرستاده می‌شد.

در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۰۸ معادل ۸۴۰۱۹۰۲ منات و در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ بمقدار ۹۹۶۲۸۰۰ منات چیت به‌ایران صادر شده

و این ارقام صدی بیست وپنج منسوجات وارده به‌ایران و ربع تمام صادرات روسیه به‌ایران محسوب می‌گردید.

مقدار قند صادره به‌ایران نیز روزبروز در تزاید بود در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۰۹ معادل ۱۳۱۵۶۰۶۰ منات و در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ معادل ۱۸۷۵۰۳۰۰ منات قند به‌ایران صادر شده است. در آستانه جنگ جهانی اول در امر صادرات قند، روسیه نخستین مقام را اشغال کرده و رقبای خود، فرانسه و اتریش و هندوستان را از میدان بدربرده بود. ابتدا ایران صدی ۷۰-۶۰ قند مصرفی خود را از روسیه وارد می‌کرد، در صورتی که در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ این رقم به‌صدی ۸۴ بالغ شده بود. مبلغی که بابت بهای قند به‌روسیه پرداخت می‌شد معادل صدی ۴۳/۷ تمام صادرات روسیه به‌ایران بود. از حیث صادرات قماش، روسیه پس از انگلستان اولین مقام را داشت، بضرر کارخانجات انگلیس، روزبروز صادرات قماش روسی به‌ایران، افزایش می‌یافت.

گذشته از قند و قماش مقدار چای صادره به‌ایران نیز روزبروز در تزاید بود. نفت و جوهر نیز از این قاعده مستثنی نبود. واردات آهن آلات ایران بمقدار قابل ملاحظه‌ای نبود. در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۰ جمع کل ارزش آهنی که به‌ایران وارد شده بود از ۱۸۱۹۰۰۰ منات تجاوز نمی‌کرد (کمتر از دو درصد تمام واردات) از این‌رو در ابتدای جنگ جهانی اول از نظر صنایع فلزکاری بین‌المللی، ایران بازار با-اهمیتی نبود.

بنا به‌آمار منتشره از طرف ادارات گمرکی ایران، در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۱ تجارت خارجی ایران نسبت به‌سال قبل ۱۳۰/۰۰۰/۰۰۰ قران افزایش یافته و به‌یک میلیارد قران بالغ و نصف این مبلغ سهمیهٔ تجارتی ایران و روس بود.

آمار، صحت این موضوع را تائید می‌کند.

تجارت کشورهای خارجی با ایران در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۱ بقرار زیر می‌باشد:

	واردات	صادرات	جمع
روسیه	۲۶۷۷۹۷۸۷۵	۲۸۴۲۷۹۷۹۶	۵۵۲۰۷۷۶۷۱
انگلیس و			

هندوستان	۲۲۰۷۰۳۹۷۳	۵۵۳۷۰۳۴۳	۲۷۶۰۷۴۳۱۶
ترکیه	۲۱۴۴۰۷۸۵	۳۷۸۸۳۵۵	
آلمان	۱۶۶۲۶۰۹۴	۴۹۲۵۳۵۷	
فرانسه	۱۱۵۰۰۰۰۰	۲۵۹۰۰۰۰	
بلژیک	۹۹۴۷۰۰	۶۷۵۰۰۰	
اتریش و مجارستان	۹۳۶۳۰۰۰	۸۰۰۰۰	
افغانستان	۵۶۵۰۰۰۰	۳۲۰۰۰۰۰	
ایتالیا	۲۱۵۰۰۰۰	۱۰۳۸۰۰۰۰	
هلند	۱۴۵۰۰۰۰	۳۸۰۰۰۰	
عمان	۱۳۵۰۰۰۰	۵۹۹۵۰۰۰	
سوئد	۸۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰	
آمریکا	۷۳۵۰۰۰	۶۴۰۰۰۰۰	
چین	۵۸۸۰۰۰	۶۸۷۰۰۰۰	

باین ترتیب معلوم می‌شود که کمی قبل از شروع جنگ‌جهانی اول روسیه در بازار تجارتی ایران اولین نقش را بر عهده داشت.[1]

نتیجهٔ ورود سرمایهٔ روسی و انگلیسی به‌ایران و رقابت این دو، باعث شد که کوششهای زیادی برای اخذ امتیاز ساختن خطوط راه‌آهن و استخراج معادن و بهره‌برداری از جنگلهای ایران بعمل آمده، و بانکهای دو دولت نامبرده به‌مبارزه‌ای جدی وادار شوند. این امر باعث شد که ایران نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از حیث سیاسی نیز حیات تازه‌ای بگیرد.

تأثیر امتیاز معروف بانک «یولیوس رویتر» انگلیسی در سال ۱۸۹۱ و اغتشاش و جنجالی که در این کشور برپا کرد احتیاجی به توضیح ندارد. نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران که در رأس آنها سرمایه‌های انگلیس و روس قرارگرفته‌اند، گذشتهایی که نسبت به‌آنها می‌شود، استثمار انحصاری (معادن آهن و نفت و ذغال‌سنگ و سرب

۱. برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب (امپریالیزم و مبارزه برای راه‌آهنهای بزرگ) تألیف م.پاولویچ مراجعه کنید. (مؤلف)

و روی) رفته‌رفته صنف بازرگانان و روحانیان و شهرنشینان را وادار به اتحاد در مقابل سرمایه‌های خارجی و مبارزه با آنها می‌نماید.

از مدتها پیش تا قبل از سال ۱۹۰۷ (سازش معروف انگلیس و روس) مبارزهٔ ایران با استعمارگران انگلیسی و روسی تسهیل می‌شد زیرا هر کدام از دو دولت (روس و انگلیس) بعلت رقابت شدید بین خود، به‌دسته‌ای که بر علیه دولت رقیب وی مبارزه می کرد کمکهای مادی و معنوی قابل ملاحظه‌ای می کردند. از این‌رو مبارزه برعلیه این دو دشمن برای ایران آسان‌تر می‌شد.

۳. دورهٔ مشروطیت

مبارزهٔ تجار برعلیه استبداد شاه و مداخلات روس و انگلیس در ایران-نقش روحانیان در مبارزه علیه شاه-مجتهدان بزرگ نجف- بست‌نشینی- کارگران و زحمتکشان در جنبش آزادیخواهی- بیداری زنان ایرانی-مطبوعات در ایران

موازی با توسعهٔ مناسبات اقتصادی ایران تعداد و نفوذ تجار نیز افزایش می‌یافت. در تمام شهرهای ایران از روزگاران گذشته اتحادیه‌های صنفی وجود داشت. این اتحادیه‌ها برای خود سردسته و صندوقدار وجلسه‌های منظمی داشتند. حق عضویت معینی نیز از اعضا دریافت می‌شد.

در نتیجهٔ توسعهٔ روابط بازرگانی در شهرهای استانبول و بغداد و قفقاز(مخصوصاً باکو و تفلیس) و همچنین هندوستان (کلکته و بمبئی) و مارسی و لندن و منچستر، کلنی‌های ایرانی پیدا می‌شوند. تجار ایرانی در خارج کشور خود ارتباط نزدیک خویش را با ایران محفوظ نگهداشته وکالای صادراتی میهن خود ازقبیل قالی، تریاک، خشکبارو توتون و غیره را به‌بازارهای مربوطه عرضه کرده و در مدت سی‌سال اعتبار و اهمیت قابل ملاحظه‌ای کسب می‌نمایند. عدهٔ زیادی از تجار ایرانی مانند بانکداران کشورهای خارج، در مقابل ودیعه‌های مختلف وامهایی به‌دولت متبوعه پرداخته و حکومت شاهنشاهی را تاحدی متوجه و نیازمند صنف خود می‌سازند. در عین‌حال احتیاجات شاه روزبروز افزایش می‌یابد. شاه در نتیجه سیاحت درکشورهای بیگانه و خرج مبالغ هنگفتی در پاریس و تمایل به‌حفظ وضع تجملی دربار، احتیاج زیادی به‌پول پیدا می‌کند و خود را ناگزیر ازگرفتن وام از منابع خارجی می‌بیند.

در ۱۸۹۲ م./ ۱۲۷۱ ش، حکومت ناصرالدین‌شاه از انگلستان وام می‌گیرد و درآمد گمرکات جنوب و سواحل خلیج‌فارس را ودیعه این وام قرار می‌دهد. در سال ۱۸۹۷ م./۱۲۷۶ ش، هنگام جلوس بر تخت خود، مظفرالدین‌شاه از بانک روس مبلغ ۲۲میلیون منات قرض کرده و در مقابل، کنترل سایرگمرکخانه‌ها را به‌روسها واگذار می‌نماید.

در سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ شاه دومرتبه دیگر از روسیه تقاضای قرض می‌کند. این وام بالغ بر ۳۲میلیون منات و از بانک روس در ایران دریافت می‌شود. این وام اخیر، اختیار دارایی ایران را در ایالتهای شمالی به‌دست روسها می‌سپارد. گذشته از این، شاه مجبور می‌شود که از دولت دیگری غیر از روسیه استقراض نکرده و در نتیجه قبل از ۱۹۱۰ به‌ساختمان راه‌آهن نپردازد. در این هنگام بازرگانان بعلت افزایش ثروت صنف تاجر، شروع به‌تأسیس کارخانجات صنعتی در ایران می‌نمایند. متأسفانه بعلت معاهدات تجارتی مضری که دولت ایران با دول خارجی بسته است، صنایع جوان ایرانی نمی‌توانند با محصولات روسی و انگلیسی رقابت نموده و نضجی بگیرند[۱].

رفتار دول روس و انگلیس با ایران شبیه معامله آلمان با عثمانی است. بدین معنی که استثمار ثروت ایران را به‌خود اختصاص داده، معادن آهن، سرب، قلع، زغال و نفت را بدست خود می‌گیرند.

باین ترتیب امکان استفاده از ثروت طبیعی ایران، به‌انحصار روس و انگلیس درمی‌آید. و اگرچه اینان استخراج قسمت عمده‌ای از منابع زیرزمینی را به‌سهل‌انگاری می‌گذرانند با اینحال از رقابت آزاد سرمایه‌های کشورهای دیگری از قبیل ایالات متحدهٔ‌آمریکا جلوگیری

۱. معاهدهٔ تجارتی نوریه ۱۹۰۳ تحمیلی روس به‌ایران در عدهٔ زیادی از شهرهای ایران با اعتراض و جنجال مردم مواجه می‌شود. در ژوئن همین سال دسته‌های زیادی از مردم که در رأس آنها روحانیان و تجار قرار داشتند در شهر تبریز برابر کاخ ولیعهد (که در عین‌حال حاکم آذربایجان محسوب می‌شد) جمع شده و تقاضای زیر را می‌نمایند:
۱- لغو معاهدهٔ تجارتی ایران و روس ۲- تبعید (پریم) مدیر بلژیکی گمرکات آذربایجان. ایرانیان مأموران بلژیکی را عمال روس تزاری می‌دانستند و تا حدی هم حق داشتند.

می‌نمایند.

در عین‌حال مانع تأسیس کارخانجات صنعتی محلی گردیده و در نتیجه از صنعت بومی و توسعهٔ قوهٔ تولیدی جلوگیری می‌نمایند....

ازدیاد روز افزون ظلم انگلیس و روس، استبداد سیاه شاه و مطلق العنانی حکمرانان ایالتها، موانع بزرگی در نظر ترقیخواهان ایران، برای تحولات مترقی محسوب می‌شد.

بورژوازی ایران از رژیم مندرس قدیمی که دیر یا زود کشور ایران را در معرض فروش سرمایه‌های خارجی و یا اشغال قریب الوقوع روس و انگلیس می‌گذاشت، به‌وحشت افتاد و با آن بنای مخالفت را گذارد.

علاوه بر تجار، روحانیان نیز با حکومت شاه شروع به‌مخالفت نمودند. ابتدا روحانیان درجه‌اول، اکثراً مخالف جنبش آزادی بوده و روحانیان درجه دوم و سوم از مؤسسان حقیقی این نهضتها محسوب می‌شدند. و تا این اواخر در رأس نهضت قرار داشتند. در ایران روحانیان معلمان توده محسوب می‌شدند (مکتبی که علوم دنیوی تعلیم دهد وجود نداشت). این روحانیان در اجتماعات، به‌وعظ پرداخته و نوعی فرمانروایی داشتند.

نمایندگان رسمی روحانیان یا قاضی‌ها و امام جمعه‌ها، برحسب مقام روحانی خود، به‌مشاغل ملکی و محاکماتی منصوب شده و یا مساجد را تحت نظارت می‌گرفتند. اینان از نظر مردم دارای ارزشی نبودند (یهودیان روسیه نیز اعتمادی به‌روحانیانی که در خدمت دولتی بودند نداشتند.) در آذربایجان قضاتی که از جانب حکومت منصوب می‌شدند، مورد توجه مردم قرار نمی‌گرفتند.

در این زمان در ایران روحانیان غیر رسمی زیادی وجود دارند بنام «مجتهد»، توده‌های خلق به‌اینان با نظر تقدیس می‌نگرند. اینان نفوذ غیر قابل بیانی میان مردم دارند

مجتهدان نمایندگانی از سیدوعام دارند، که عبادت در مساجد و ادارهٔ امور محاکماتی و عقد عهود (بجای محاضر رسمی) و ادارهٔ امور فرهنگی توده‌ها را جزو وظایف مخصوص به‌خود می‌دانند.

اینان، این پرولترهای فکری، چون بینوایان امرارمعاش کرده

و شریک غم و شادی توده‌های فقیر و سیه‌روز خلق هستند و روی این اصل با حکومت مخالفند. هر قدر حکومت مرکزی می‌خواهد دایرهٔ نفوذ روحانیان را محدودتر سازد، بر شدت مخالفت این دسته افزوده می‌شود.

دولت از راه عدلیه صلاحیت روحانیان را محدود ساخته و قضاوت در بارهٔ امورجنائی و یا دعاوی املاك بزرك را از آنان سلب نموده و آنان را از عقد عهود، ممنوع می‌سازد. همچنین روحانیان را از نظارت در زیارتگاه‌های مقدس و ثروت‌زا محروم ساخته، بجای آنان مأموران دولتی را منصوب می‌سازد.

.... بالاخره دست بسوی املاك موقوفهٔ مساجد درازکرده و آنها را بنام خود مصادره می‌نماید. از این رو اختلاف بین روحانیان و حکومت مرکزی بروز نموده، روبشدت می‌گذارد.

در اول کار، دسته‌ای از روحانیان، مثل عناصر طرفدار ترقی و تمدن برپا خاسته و به‌تبلیغ افکار دموکراتیک و اشاعه اصول ادارهٔ جدید مشروطه می‌پردازند. دسته دوم که عاجز از درك روح زمانند، با تمام قوای خود، برای حفظ سنن کهن پافشاری می‌نمایند.

گذشته از اشتباهاتی چند، رفته‌رفته تمام روحانیان از بزرك تا کوچك به‌فکر مخالفت می‌افتند و درنتیجه، اردوی عظیم علما و مجتهدان، در سنگرهای خود علیه شاه وارد نبرد می‌شوند. در مساجد، مکتب‌ها، زیارتگاهها و بازار شروع به تبلیغ علیه حکومت مرکزی نموده، و شاه و دربار را به‌غضب الهی تهدید نموده، مردم را به‌مبارزه در راه بدست‌آوردن مشروطه دعوت می‌نمایند و حتی به‌آنهایی که در راه آزادی شهید شوند وعدهٔ بهشت می‌دهند.

افکار و اعمال این روحانیان در بین طبقات مختلف ایران، ریشه‌های عمیقی بهم می‌زند. در نتیجهٔ حوادث روسیه و نهضتهای انقلابی قفقاز، در قسمتی از ایالت آذربایجان که وصل به کردستان است، حزب «سوسیال دموکرات ایران» تأسیس می‌شود. این حزب در زیر پرچم خدا و رسول شروع به‌فعالیت می‌نماید. در سال ۱۹۰۸ م./۱۲۸۷ ش، بمحض وصول خبر شورش تهران و اعلام مشروطیت ایران به‌تبریز کمیتهٔ (انجمن) محلی فرقهٔ سوسیال دموکرات بیانیه زیر را در ده‌هزار

نسخه در تمام نقاط ایران منتشر می‌سازد:

«رنجبران جهان متحد شوید! ما سوسیال دمکراتها مدافعین حقیقی اسلام، اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود به‌دوستان آزادیخواه جهان تبریک می‌گوییم.

ما به‌تمام علما و تجار طرفدار تودهٔ خلق، و تمام مجاهدین اسلام که در تهران برای رسیدن به‌هدف مقدس خود، از جان و مال گذشته‌اند درود می‌فرستیم.

بـــه‌برادران تهرانـــی خود خطاب کرده می‌گوییم: هموطنان، برادران! شکر خدای عادل را که به‌ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به‌هدف مقدس خود، در سایهٔ اتحاد و کوشش خلل‌ناپـذیر دوستداران آزادی برداریم.

برادران حقیقی! اینک در سایهٔ اتحاد و یگانگی اقدام به‌هر عملی برای ما ممکن است. شاعر چه نیکو گفته است:

«مورچگان را چو بود اتحاد شیر ژیان را بدرانند پوست»

ژاپون ناتوان در سایهٔ بیداری و عزم راسخ، دشمنی مانند روس تزاری را مغلوب ساخت. و ما مجاهدین اسلام نیز، که مردان راه خداییم نمی‌توانیم به‌موفقیت حاصله قناعت کرده و بجای خود بنشینیم. سوقع آن رسیده است که علم سرخ آزادی را برافرازیم. به‌یک مشت دشمنان عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود، شفق خون‌آلود مشروطیت را که خونبهای قربانیان و زحمات احرار ایران است پرده پوشی نمایند.

زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت ـ مرگ بر خودبینان منفور.

فرقه مدافع اسلام سوسیال دموکرات ایران ۱۱ـ۱۳۲۴»

این بیانیه نقش فوق‌العاده مهم روحانیون ایران را در نهضت آزادی کشور خودبخوبی نشان می‌دهد. چنین بود شرکت علما و روحانیان بزرگ و مقدس عالم اسلام در مبارزه برای مشروطهٔ ایران.

روحانیان مجاهد تهران که با استبداد در نبردند، برای رفع هرگونه سوء تفاهمی از روحانیان نجف (عثمانی) شروع به‌استفتاء می‌نمایند. نجف همان زیارتگاه میلیونها نفر ایرانی و مرکز تبلیغ حکمت‌الهی و مکتب مجتهدان عالیقدر اسلامی است، که در تمام

نقاط آسیای میانه نفوذ غیرقابل وصفی دارد. سؤال روحانیان تهران بدینقرار است:

(به‌مجتهدین عالیمقام نمایندگان حکمت الهی «سایه‌شان مستدام».

لابد تأسیس مجلس شورای‌ملی را شنیده‌اید. شما بخوبی می‌دانید که این مجلس در راه حفظ قوانین و طرفداری از طریقهٔ مقدس اثنی‌عشری و امحای ظالمین و خائنین و نشر عدالت در تمام کشور و اعلاء پرچم حکومت ایران سعی و کوشش می‌نماید. متاسفانه معدودی اشخاص خودخواه مفتن، با نشر افتراها و اکاذیب در راه امحای مجلس می‌کوشند. تمنا داریم: «وظیفه مسلمین را در این مورد بیان فرمایید»)

جواب سؤال فوق از طرف مجتهدان عالیمقام نجف بدینقرار داده شد:

(بسمه تعالی و به‌نستعین. بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنت‌الله علی‌القوم الظالمین الی الیوم‌القیامه.

اما بعد، با تأییدات الهی و مراحم سماوی و زیر توجهات هادی عالیشأن حضرت صاحب‌الزمان (روحنافداه) قوانین مجلس مذکوره همانطورکه بیان کرده‌اید مقدس و محترم بوده و بر جمیع مسلمانان فرض است که قوانین مجلس مزبور را قبول و بموقع اجرا بگذارند.

اقدام برعلیه مجلس بمنزلهٔ مقاومت در برابر احکام دین حنیف می‌باشد بناء علیه تکرار نموده می‌گوییم:

«وظیفهٔ مسلمین است که از هر جنبش علیه مجلس جلوگیری نمایند»

امضاء ـ کاظم خراسانی)

همین کاظم خراسانی با دستخطی که بنام مجتهدان نجف به تبریز فرستاده است ذکر می‌کند:

«تلگراف شما رسید. شما از خائنین و دشمنان آزادی شکایت دارید. از این خبر ما تماماً ملول شدیم. ما یقین داریم که این اشخاص بدون اجازهٔ اعلیحضرت شاهانه اقدام نموده‌اند زیرا امروز تنها ملت متحدالقولند که مجلس‌ملی افتتاح شود. این مجلس به‌محو استبداد و از بین رفتن عادات زشت و انتشار قانون درکشور، کمک شایانی خواهد کرد. همچنین مجلس پشتیبان طریقهٔ شریفهٔ جعفری و محافظ حدیث‌های

ائمه خواهد بود.

بطور خلاصه مسلمانان ملزم به‌پیروی از اصول جدیده‌اند بر اعلیحضرت شاه است که در این امر پیشقدم شوند و طرد خائنین و محو دشمنان مجلس محترم و عالی و مقدس از وظائفین خاص معظم‌له است».

زمانی که یهودیان و زرتشتیان کرمان تحت تعقیب و شکنجه بودند بیانیهٔ زیر از طرف مجتهدان نجف منتشر گردید:

«بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. زرتشتیان و پیروان مذاهب دیگری که تحت حمایت اسلام هستند، از هرگونه تعرض و تجاوزی در امان بوده، اذیت و تحقیر آنان ممنوع است.

کافهٔ مسلمین ملزم به‌اطاعت فرمانهای شاه و پیروی از اوامر پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله) هستند. خداوند تعالی و تبارك فرموده است: لازم است با پیروان مذاهب دیگر با خوشی و مهربانی رفتار کرده و احترام شرف و املاك آنان را محفوظ نگهداشت.»

امضا-محمد کاظم خراسانی

بیانیهٔ دیگری نیز درج کنیم.

این بیانیه در ۱۹۰۶ خطاب به‌سربازانی که به‌نمایش دهندگان در کوچه‌های تهران تیراندازی کرده بودند منتشر گردید:

«ای عساکر اسلامی! وظیفه مسلمانی خود را بخوبی انجام دادید. خدمت حیرت‌آوری به‌اسلام کردید. انشاءالله در روز جزا پیش پیغمبر روسفید شوید. برغیرت شما آفرین! برای خاطر یک تومان و ده شاهی پول اینقدر متحمل زحمت شدید و هیچ نفهمیدید که دعوتنامهٔ علما برای نجات شما است. شما را جلوگلوله‌های دشمن می‌فرستند ولی آیا می‌دانید که خواربار و ارزاق شما را چهار نفر خدانشناس، عین‌الدوله، امیربهادر، حاجب‌الدوله و شعاع‌السلطنه می‌خورند. بدانید که پس از خوابیدن شورشها باز هم از دیدار روی پول محروم خواهید شد، در خواب چراغ بدست، پی‌ارزاق و خواربار خواهید گشت.

عجب اشخاص احمقی هستید. مثل خربار برده دم نمی‌زنید اگر خر نیستید لااقل دمی تکان دهید به‌چه خواب عمیقی فرو رفته‌اید. از این هیاهو و غوغا نیز بیدار نمی‌شوید.

ما خود را موظف می‌دانیم که شما، برادران خود را از خواب گران بیدار سازیم ما شما را دوست داریم. ما تا جان دربدن داریم با عین‌الدوله‌ها و امیر بهادرها که دشمنان مال‌وجان و ناموس شما هستند با تمام آنهایی که باسم شما پول جمع کرده و خود بجیب می‌زنند و با چوب وفلك از شما کار می‌کشند مبارزه خواهیم کرد.

به‌دین اسلام سوگند که خدا و پیغمبر و شاه هم با آنها مخالفند.

یقین داریم که اگر پی به‌مقصد سرکرده‌های خود می‌بردید دیگر از وضع خود اظهار رضایت نمی‌کردید و فریاد شما از ما هم بلندتر می‌بود.»

در بیانیهٔ نوامبر سال ۱۹۰۸ شاه از دعوت به‌تشکیل مجلس خودداری کرده و متذکر شده بود: «اگرچه ما وعده داده بودیم در ۱۴ نوامبر برای گشایش پارلمان اقدام بعمل آید ولی چون عدهٔ زیادی از اعضای پارلمان و اهالی اصرار و الحاح دارند که از این امر صرف نظر نماییم از اینرو تصمیم گرفتیم که طبق درخواست مردم عمل نماییم. افتتاح مجلس با تحقیر اسلام توأم است.»

دستخط زیر نیز بامضای کاظم خراسانی از طرف مجتهدین نجف در تمام ایران منتشر شده است این مکتوب در جواب بیانیهٔ نامبرده بالا به‌شاه منتشر شده است.

«ای منکردین وگمراه حقیقی (ترا نمی‌توان شاه خطاب کرد) پدر مرحوم تو بادلسوزی به‌حال ملت تیره روز ایران، برای از بین بردن اساس ظلم و بی‌قانونی که از قرن‌ها پیش در وطن ما حکمروا بود، به‌مردم مشروطیت عطا کرد. مشروطیت چیزی مخالف احکام دین حنیف نیست. ما انتظار داشتیم که این نهال ظریف که میوه‌های سعادت و راحت، به‌ملت مظلوم می‌دهد، پس از جلوس تو نیز محافظت شود. از این رو ترا ولیعهد قانونی شناختیم ولی تو از روز اول سلطنت خود، تمام وعده‌ها و سوگندها را زیرپا گذاشته ماجراها و نیرنگهای زیادی بر علیه مشروطیت بکار بردی. ما پی به‌اشتباه خود بردیم. خیلی کوشیدی که ما را دردست خود آلتی برعلیه مجلس بنمایی. بجان کوشیدی که به ما رشوه داده و قانون اساسی کذایی که بضرر خلق تنظیم کرده بودی، به‌تصدیق ما برسانی. اینك نیز بماخبر رسیده که یکی از

نزدیکان خود را روانه کرده‌ای تا ما را زرخرید کنی. بیخود به‌خود زحمت می‌دهی. برای ما سعادت خلق پربهاتر از طلای تو است.

اینک گویا تحت تأثیر بیگانگان برای امحای مشروطیت، دستخطی منتشر کرده‌ای. این دستخط را مجتهدی نوشته است که دشمن اسلام بوده و ایمان و وجدان خود را گرو پول گذارده و بندگی شیطان را پذیرفته است. در دستخط مزبور از دین و شریعت نیز بحثی رفته است. بامر خدا و ارادهٔ ملت، بنام مدافعین شیعیان، بتو می‌گوییم که بحث تو از دین و شریعت دروغ رسوایی بیش نیست. با این دروغ می‌خواهی مردم جاهلی را که به‌دین اسلام علاقه‌مندند فریب داده و با جلوگیری از مشروطیت، مردم را در ذلت و فلاکت نگهداری، باین ترتیب تو دشمن دین مقدسی. منظور تو وطن‌فروشی و کار توخیانت است. تو بمانند دزدی که دعا می‌خواند با بردن اسم «دین» و «شریعت» به‌این مقدسات توهین می‌نمایی.

ما رهبران روحانی مردم ایران به‌تو می‌گوییم: چشم خود را باز کرده بسعادت ملت فکر کن، القاب خائن و منکر بعد از این تا روز قیامت به‌تو اطلاق خواهد شد. فکر کن که ملت ایران تا زنده است به‌تو لعن و نفرین خواهد کرد. یکبار در تمام عمر خود نیکی کرده به‌ملت مظلوم خود مشروطیت بده. تو و مجتهدین مزدور تو، که مشروطیت را مخالف روح اسلام می‌دانید تجاهل می‌کنید. آقایان مقدس می‌فرمایند که دین اسلام حتی در موارد جزئیات نیز قائل به‌عدالت بین افراد است.

ما از اطلاعی که از کشورهای مشروطه داریم و از اینکه می‌دانیم در این کشورها قانون و عدالت حکومت می‌کنند، مشروطیت ایران را تقدیس می‌نماییم. و صریحاً می‌گوییم که نه تنها در مشروطیت نکته‌ای مخالف دین اسلام نیست، بلکه مشروطه با شریعت و اوامر پیغمبران که برای اجرای قانون و عدالت بین‌مردم کوشیده‌اند، کاملا مطابق می‌باشد.

مثلی است می‌گویند، درکشیک دزد نباش. تو نیز از فلاکت آیندهٔ ملت جلوگیری کن. وضع مردم را بهبودی داده و مشروطهٔ آزاد به‌مردم عطا کن، ستد شیطانی را آتش زده و دستخط دیگری منتشر کن.

عده‌ای از آقایان در حدود ممالک محروسه هستند. اگر در آنکه گفتیم تأخیری روا داری تماماً به‌ایران آمده حکم جهاد خواهیم داد. بدان که تمام مسلمین پیرو ما هستند، ما قسم خورده‌ایم، عمل خواهیم کرد.»

موکل آقایان ـ کاظم خراسانی

پرواضح است که بیانیهٔ مجتهدان بزرگ تأثیری در شاه نکرده ولی تکان محکمی به‌توسعهٔ نهضت انقلابی ایران داد. و از آن، فرقه‌های ارتجاعی نیز ضربت سختی خوردند.

روحانیان فقط در اوایل مشروطیت، بر علیه استبداد شاه مبارزه می‌کردند. و این ایام شیرین‌ترین دوره‌هایی است که روحانیان با تجار و کارگران و عناصر دیگر انقلابی کشور، متحداً مبارزه می‌کردند. ولی پس‌از مراجعت پرطنطنهٔ مجتهدان به‌تهران (۱۴ اوت ۱۹۰۶) و بعد از اعلان مشروطیت عدهٔ زیادی از آنان از صفوف اولیه خارج شده و بطرفداری شاه و بضرر مشروطیت شروع به‌مبارزه کردند. انحراف روحانیان تأثیر بزرگی در توده‌های خلق کرد: مثلا یکی از آخوندهای متنفذ بنام «سیدعلی» بحدی مورد نفرت افکار عمومی قرارگرفت که بنام جاسوس و مزدور شاه نامیده شده و از طرف آزادیخواهان تهدید به ترور می‌شد.

اغلب روحانیان جنبش مشروطه را عامل تضعیف حاکمیت ملاکان و نفوذهای خانوادگی تشخیص می‌دادند. و از اینکه در نتیجهٔ انقلاب به‌نفوذهای اولیه روحانیان لطمه زیادی وارد آمده و تغییرات عمیقی روی خواهد داد، بی‌خبر بودند.

با توسعهٔ جنبش توده‌ها بنفع مشروطیت، مبارزه در تمام جهات برای از بین بردن تاریکیهای حیات ایرانی نیز افزایش یافت. کم کم مبارزهٔ در راه آزادی زنان و اشاعهٔ فرهنگ بین اهالی و غیره بمیان آمد و از این ببعد بتدریج روحانیان بزرگ به‌طرف ارتجاع متمایل شدند.

روحانیان متوجه شدند که جنبش آزادی از «حدخود» پافراتر گذارده است و در نتیجه تقاضای آنان در سال ۱۹۰۷ مخلص‌السلطنه (مخبرالسلطنه؟) وزیر معارف وقت برای مذاکره دربارهٔ قانون مطبوعات،

نمایندگان روحانیان و روزنامه‌نویسان را به‌دارالفنون دعوت کرد. در نتیجهٔ این جلسه، تصمیمات زیر اتخاذ گردید:

۱. روزنامه‌ها ازدرج مطالب مخالف دین ممنوعند.

۲. روزنامه‌ها از تبلیغ بنفع ادیان دیگر ممنوعند.

۳. روزنامه‌ها باید در درج مطالب، جانب نزاکت را مراعات نمایند.

۴. تا موقع تصویب قانون مطبوعات در مجلس، متخلفین از مواد فوق مجازات خواهند شد.

این هنوز اول کار بود. کمی بعد روحانیان برای کسانی که وضعیت زنان ایران را انتقاد کرده و یا برعلیه چادر وچاقچور مطالبی منتشر می‌کردند، تقاضای مجازات نمودند.

در اثر تحریکات آخوندهای مرتجع تبریز، رئیس فرهنگ سابق آذربایجان یعنی میرزا سیدحسین‌خان که مرد آزادیخواه و مترقی و مدیر روزنامه (صحبت) بود بعلت انتشار مقاله‌ای که دربارهٔ «زن و معارف» در شماره۴ روزنامهٔ خود درج کرده بود، مورد محاکمه قرار گرفته به۲۳ ماه حبس و صدتومان جریمه محکوم گردید.

با زندانی شدن میرزا سیدحسین‌خان هیجان عظیمی در تمام نقاط ایران ظاهر شد. از این رو حکومت مرکزی مجبور شد بدون تأخیر مشارالیه را آزاد و برای محاکمه روانهٔ تهران نماید.

مجتهدان بزرگ شیعه از توسعهٔ جنبش آزادیخواهی بدست و پا افتاده و روزبروز به‌جبههٔ ارتجاع نزدیکتر می‌شدند. مجتهدان نجف، این طرفداران دوآتشهٔ صدر مشروطیت در دسامبر سال ۱۹۰۹ فتوایی صادر کردند.

بنا به‌فتوای مزبور مذاکره دربارهٔ مسائل سیاسی در اجتماعات بدون اجازه مخصوص مجتهدان، ممنوع و لازم بود در بارهٔ مطبوعات محدودیت‌های تازه‌ای قائل شد.

«مدافعین عالیشأن» مشروطیت، یعنی «روحانیون مقدس نجف» به‌این امر اکتفا نکرده در فوریه سال ۱۹۱۰ به‌روحانیان تهران دستور دادند که بیست نفر آخوند از بین خود تعیین نمایند. مجلس مجبور بود که از بین این عده پنج‌نفر را انتخاب کند. این پنج‌نفر می‌بایست در

جلسات پارلمانی بعنوان ناظر شریعت شرکت کرده و تمام قوانین مصوبهٔ مجلس را که با شریعت تعارض داشتند، کان‌لم‌یکن تلقی کنند.

بنابه‌قانون اساسی این پنج‌نفر در مجلس سنا نیز حق اشتراک و اعمال نظر داشتند. باین ترتیب علمای اسلامی می‌توانستند مطابق یا معارض بودن قانونی را با روح شریعت اسلامی تعیین کنند. دست کم کمیته‌ای که از پنج نفر تشکیل می‌شود، نمایندهٔ علمای نامبرده محسوب خواهند شد و لوایح تقدیمی به‌مجلس را جرح و تعدیل کرده و یا مسکوت خواهند گذارد. البته نظریهٔ مجلس تابعی از نظریهٔ آقایان خواهد بود. این ماده از قانون اساسی تا موقع ظهور امام دوازدهم که عدالت را در دنیا برقرار خواهد ساخت (عجل‌الله فرجه) قابل تغییر نخواهد بود. (مادهٔ۲ متمم قانون اساسی)

باین ترتیب، تغییر جهتی که روحانیان ایران در دورهٔ انقلاب مشروطیت در پیش می‌گیرند، مورد توجه قرار می‌گیرد. تنها در بین روحانیان متوسط‌الحال و درجه۳ طرفداران پروپاقرصی برای مشروطیت ایران پیدا می‌شود.

دانشجویان جوان ایرانی نیز در جنبش مشروطیت اشتراک جدی داشتند محصلین مدرسه عالی پولیتکنیک (صنایع) و دانشکدهٔ فلاحت و مدرسه علوم سیاسی، در صفوف اول تظاهرات خونین سال ۱۹۰۶ مردم قرار داشتند.

دانشجویان زبان عربی و فلسفه و طلابی که در محاضر مجتهدان بزرگ به‌تحصیل علوم فقه و اصول مشغول بودند با شهامت بی‌نظیری در جنبش انقلابی شرکت کردند. نهضت جوانان ایرانی بپایه‌ای بود که عدهٔ زیادی از دانشجویان ایرانی که در خارج از وطن خود در کشورهای فرانسه، انگلستان، بلژیک و غیره مشغول تحصیل بودند مدرسه را ترک کرده برای شرکت در جنگ بر علیه‌اصول ادارهٔ مندرس قدیمی، به‌ایران مراجعت کردند. علاوه برگروههای نامبردهٔ بالا، در جنبش مشروطه ایران رنجبران وکارگران ایرانی نیز اشتراک جدی داشتند. پرولتاریای کارخانه‌ای ایران قابل ملاحظه نیست[1] و حتی

۱. کتاب درسال ۱۹۲۶ نوشته شده است.

در حال حاضر از تعداد صحیح آنان اطلاعی در دست نیست.

از اوایل قرن بیستم تعداد کارخانجات ایرانی رو به‌افزایش می‌گذارد. در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۰۵ در تبریز بالغ بر صد کارخانه وجود داشت. و تعداد کارگرها به‌متجاوز از ۱۰٬۰۰۰ نفر بالغ می‌شد. همچنین در تهران، اصفهان و رشت کارخانه‌های متعددی وجود داشت. محصول سالیانه این کارخانه‌ها بالغ بر ۳۰٬۰۰۰٬۰۰۰ منات بوده و علت عمدهٔ مبارزهٔ بورژوازی ایران برعلیه ظلم و جور خارجی عبارت از میل به‌حفظ و توسعهٔ کارخانه‌های محلی ایران بود.

در داخل کشور برای مصرف محصولات وطنی تبلیغات زیادی بعمل آمده و فتواها و بیانیه‌های زیادی از طرف مجتهدان برای مصرف امتعهٔ داخلی و خودداری از مصرف محصولات خارجی منتشر می‌گردید. کارگران و زحمتکشان، جمعیت‌های خصوصی کوچکی با صندوقدارها و منشی‌ها دارا بودند.

دهقانان ایرانی با وجود وضع رقت بار خود در نهضت آزادی شرکتی نکردند. ضمناً باید تذکر داد که سرمایهٔ تجارتی ایران خیلی مهمتر از سرمایهٔ صنایع است. ایرانیان در مبارزهٔ برعلیه دولت تاکتیکهای متعددی بکار می‌بردند.

مدت مدیدی بست‌نشینی و تعطیل عمومی، یگانه اسلحهٔ مبارزه بر علیه دولت محسوب می‌شد. برای اعتراض بر علیه فشار فلان مأمور بلژیکی و یا تعدی فلان حاکم که پسر و یا قوم وخویش نزدیک پادشاه بود بازارها را بسته، کارخانه‌ها را تعطیل می‌نمودند. پیشه‌ورها نیز دست از کار می‌کشیدند. در اینحال مدارس تعطیل شده و امر رسیدگی به‌دعاوی و عقد عهود در محاضر علما موقوف می‌گردید. اهالی در مسجد و یا نزدیکترین ادارهٔ تلگراف انگلیس جمع شده و تا موافقت حکومت با تقاضاهای خود، در آنجا می‌ماندند. در این نقاط وقت خود را به‌استماع تبلیغات ناطقان و وعاظ می‌گذراندند. اگر در شهری چند فرقه وجود داشت هرکدام از آنها مکان مقدسی را برای بست‌نشینی خود انتخاب می‌کردند. بست‌نشینی یکی از عادات دیرین ایرانیان است. حتی در قرون وسطی نیز این امر سابقه داشته است. بعلت هرج ومرج داخلی مصونیت‌های شخصی و ملکی اشخاص غالباً

مورد تعدی و تجاوز قرار می‌گرفت و این احتیاج، اصول (بست) را بظهور می‌رساند. فرد مسلمان (شیعه) در (بست) مصون از هر تعرضی است. مقابر (اولیاء) مساجد، دربار شاه، اصطبل سلطنتی، منزل مجتهدان و نجبا جزء بست محسوب می‌شوند. حتی می‌توان به‌توپی که در میدان توپخانه تهران قرار دارد پناهنده گردید.

بست‌نشین تحت‌حمایت روحانیان قرارگرفته و کسی حق تجاوز به‌وی ندارد.

بست‌نشین فقط به‌میل خود از بست خارج می‌شود. نمایندگان دول خارجی اگر با بست مواجه شوند کاری از دستشان ساخته نیست.

دولت ایران از دیر زمانی پی برده بود که بست در مبارزهٔ مردم با مأموران حکومتی سلاح نیرومندی محسوب می‌شود ولی توانایی از بین بردن آن‌را نداشت.

بنا بتقاضای محرمانهٔ شاه ایران، از طرف روسیه یکی از مواد عهدنامهٔ ترکمانچای لغو اصول (بست) تعیین شده بود. این ماده بعلت عدم توانایی حکومت ایران برای از بین بردن اصول (مقدس) بست در روی کاغذ ماند.

در سال ۱۸۴۸ عدهٔ زیادی از ایرانیان به‌سفارتخانه‌های روس و انگلیس پناهنده شده، تغییر وزیری را از شاه خواستار شدند. از این ببعد در مورد درخواستهای سیاسی برای مصونیت از تعرض حکومت، التجا به‌سفارتخانه‌های خارجی نیز مرسوم شد[1].

پس از تأسیس دوایر تلگراف در ایران، بست‌نشینی در این ادارات نیز مرسوم گردید. ناراضیان و ستمدیدگان از این دژهای مستحکم به‌بمباران تلگرافی دربار می‌پرداختند.

بست‌نشین در صورتی که با شخص متنفذی طرف دعوی باشد، داد و بیدادی راجع به‌حقانیت خود راه انداخته و با سلسلهٔ مراتب، اول به‌حاکم خود و بعد به‌وزیر و سپس به‌صدراعظم بالاخره به‌شاه شکایت نامه می‌فرستد.

۱. در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه، شیخ‌الرعیه(؟) در سفارت عثمانی بست‌نشسته و پس از گرفتن تضمیناتی از آنجا خارج شد.

افکار عمومی، طرفدار بست‌نشینان بوده و طرف را وادار می‌کند که از تمام نیروی خود برای خواباندن جاروجنجال استفاده نماید.

بست‌نشینها با میانجیگری روحانیان تا انجام کامل تقاضاهای خود در بست می‌مانند. گاهی بعلت لجبازی طرف، مدت بست طولانی، حتی تا پنجسال نیز طول می‌کشید. رساندن غذا و آب به‌بست‌نشین ثواب دارد پرواضح است که اشخاص بی‌کس و یا آنهایی که مورد علاقهٔ مردم نیستند از زورگرسنگی با اغفال مأمورین دولت از بست فراری می‌شوند. ولی رویهمرفته این امر بندرت اتفاق می‌افتد و غالباً موضوع با سازش خاتمه پیدا می‌کند. خلاصهٔ کلام بست عبارت از یک عادت عرفی است که بتدریج صورت قانون به‌خود گرفته و منظور از آن یک نوع مقاومت منفی مخصوصی می‌باشد.[1]

با شروع نهضت انقلابی درکشور، از بست که اسلحهٔ برنده‌ای در دست توده‌های خلق محسوب می‌شد، استفاده شایانی بعمل آمد. بست‌نشینیهای پردامنه‌ای شروع گردید.

در اوائل جنبش مشروطیت برای مقاومت در برابر عنادشاه بهترین وسیله عبارت از بست‌نشینی توده بود.

پیروزی مردم ایران در آن زمان تا حد زیادی بستگی به کمک انگلیسها به‌فرقه مشروطه طلب داشت. در آن‌موقع کسی را یارای هجوم به‌انقلابی‌هایی که به‌بیرق انگلیس پناهنده شده بودند، نبود.

در آن موقع حکومت انگلیس و افکار عمومی آن ملت به‌نهضت مشروطه‌ایران بنظر جنبش فرزندان خود نگریسته وبا تمام قوای خود ازآن

۱. لازم است ذکر کرد که قبل از شروع انقلاب، شاه و دولت بناچار حق استفاده از بست را برای مردم به‌رسمیت شناخته و جرأت از بین بردن آن را نداشتند. فقط پس از شروع جنبش توده برعلیه اصول قدیمه، و آغاز نبرد بین شاه و حشرات درباری از یکطرف، و نیروهای ملی از طرف دیگر، تعرض به‌حق بست‌نشینی از طرف ارتجاع بی‌موضوع بنظر می‌رسید. زیرا موقعی که آتش جنگ طبقاتی زبانه می‌کشید، شاه نمی‌توانست برعلیه حقی که دین مقدسش می‌داند، اقدام نکند. بعلاوه از یک افسر روس بنام «لیاخوف» که دشمن عرف و عادت ایرانیان بود، نمی‌توان انتظار داشت که احترام بست‌ها را محفوظ دارد در حالی که در روسیه چندبار شمایل «مسیح» را در هنگام نمایش کارگران گلوله‌باران نموده بود.

پشتیبانی می‌کرد. چیزی نگذشت که این مادر مهربان به‌نامادری پرکین تبدیل و ملت ایران بمیل انگلستان تسلیم پنجهٔ خون‌آلود «لیاخوف»ها و اطرافیان شاه گردید.

امواج قتل وغارت به‌توده‌های خلق روی‌آور شد در این‌مورد دیگر از بست‌نشینی کاری ساخته نبود.

مردم غرق دریای قتل و غارت شدند. اینجا بود که از بست‌ها هم سلب مصونیت شد.

بنابه تصمیمی که در سال ۱۹۰۸ (ژوئن) دائر به‌از بین بردن مجلس اتخاذ شده بود، از نظر نظامی تصرف مسجد سپهسالار ضروری بنظر می‌رسید. عدهٔ زیادی از طرفداران مشروطه در این مسجد پناهنده شده بودند. در این‌موقع افسران روسی بتصویب شاه ازگلوله باران مسجد مقدس باکی نداشتند. ولی به‌پانزده‌هزار نفر بست‌نشین سفارت انگلستان، کسی جرأت تجاوز نداشت. در اینجا ترس از خدا یا احترام به‌رسوم مقدسه مانع انجام مقاصد شاه نبود. بلکه صرفاً ترس از دولت انگلیس بود که مشارالیه را درمحظورقرارمی‌داد.

درسال ۱۹۰۸ پس از بمباران مجلس و پیروزی ارتجاع، دیگر صحبت از احترام اماکن مقدسه و «بست»ها بی‌موضوع بود. از نقطهٔ نظر مذهبی در این‌مورد شاه بکرات مرتکب جنایات مدهشی شده است. مثلا در ۲۳مه ۱۹۰۹ در مقدس‌ترین زیارتگاه‌های پایتخت، یعنی در شاه‌عبدالعظیم بدستور معاون حاکم تهران چندین نفر بست‌نشین بضرب گلوله از پا درآمدند. تحقیر مقدسات مذهبی، هیجان بیمانندی در بین اهالی تهران برپا کرد و کار بحدی بالا گرفت که سفرای روس و انگلیس ازشاه تقاضای تعویض معاون حاکم را کردند.

شاه از هیجان عمومی مردم مضطرب شده و تصمیم گرفت در آتیه نزدیک شروع به‌دعوت نمایندگان مجلس شورایملی نموده و راجع به برقراری مشروطیت در۲۷ ژوئیه فرمانی منتشر نماید.

پس از یک غیبت طولانی، روحانیانی هم که تهران را ترک کرده عازم خاک عثمانی شده بودند، بسرعت به‌تهران مراجعت کرده و با استقبال پرشکوه اهالی تهران مواجه شدند. اهالی تهران برای

پیشواز فراریانی که مراجعت می‌کردند، از کوچک و بزرگ به‌خیابانها ریختند.

در هشتم اکتبر پارلمان افتتاح گردید. مشروطیت ایران طولی نکشید. در ژوئیه سال ۱۹۰۸ مجلس از طرف لیاخوف فرمانده قزاقان بمباران شد. شاه جدید با اتکا به‌این قزاقها که یگانه پشتیبانش محسوب می‌شدند، به‌ملت خود اعلان جنگ داده و مشروطه را لغو نمود.

پس از این تغییرات، لیاخوف به‌سمت فرمانده نظامی تهران تعیین شد. درکشور، حکومت نظامی اعلام گردید ولی طولی نکشید که انقلاب دیگری درکشور برپا شده و مبارزه بین شاه و لیاخوف از یکطرف، و مشروطه‌طلبان از طرف دیگر بنفع دستهٔ اخیر پایان پذیرفت.

در اواسط ژوئیه ۱۹۰۹ انقلابیون، تهران را بتصرف درآورده پس از خلع شاه، درکشور مشروطیت را برپا می‌سازند.

در مبارزه برعلیه انگلستان و روسیه تزاری، نهضت لیبرال ایران مستحکم می‌شود. برعکس اروپا، در شرق رل عمدهٔ مبارزاتی برعهدهٔ بورژوازی صاحب سرمایهٔ تجارتی و روحانیان می‌باشد. اقتصاد روسیهٔ کاپیتالیست، اقتصاد بدوی ایران را از هر جهت تحت‌فشار و نفوذ قرار داده و تمام نقاط مهم و برجسته آن را اشغال کرده و صورت جدیدی به‌آن داد.

در نتیجهٔ تأثیر مبادلات بازرگانی با روسیه و در اثر افزایش سریع آن بر نفوذ و ثروت و تعداد تجار ایرانی افزوده شد. صدها هزار کارگر ایرانی برای کار عازم ترکستان و قفقاز شده و با روح تازه‌ای مراجعت می‌کردند. در این اثنا مداخلات سیاسی روسیه در ایران و کمکهایی که به‌مرتجعین و در رأس آنها به‌شاه می‌کرد، با مخالفت شدید طبقات وسیع مردم ایران روبرو می‌شد. ملت ایران عقیده داشت که شاه آلتی دردست روسیه تزاری و دولت وی عاملی از عمال همسایهٔ شمالی است، که تحت حمایت قزاقان روسی قرار دارند.

در جنبشهای آزادی‌طلبی ایران و فعالیتهای تاریخی آن، در قرن بیستم به‌صفحات درخشانی برمی‌خوریم، ولی واضح است که فرقهٔ لیبرال که نمایندهٔ سرمایه تجارتی ایران بود و روحانیان مخالف رژیم

موجود، هیچکدام قادر به‌تأمین استقلال حقیقی ایران نبودند. مشروطه‌طلبان ایرانی برای نجات کشور از تسلط خارجی چشم کمک به‌سوی حکومت (لیبرال) انگلستان (مشروطه) دوخته بودند. معاهدهٔ سال ۱۹۰۷ بین انگلیس و روس دربارهٔ ایران عدهٔ زیادی از مشروطه‌طلبان ایرانی را عصبانی کرد ولی متأسفانه از رؤیاهای شیرین خود دست‌بردار نبودند. حتی پس از معاهدهٔ سال ۱۹۰۷ عده‌ای از سردسته‌های مشروطیت ایران سعی در تبرئه سیاست آنروزی انگلستان کرده و برای اثبات لزوم اتخاذ چنان سیاست ایران برباد دهی مقالات زیادی منتشر می‌کردند.

قبلا ذکر کردیم که در صفوف مقدم مبارزه، همراه بورژوازی (تاجر-کارخانه‌دار)، روحانیان، محصلان، پیشه‌وران و کارگران ایرانی نیز شرکت داشتند.

در ایران بر خلاف اروپا کارخانه‌هایی که با ساختمانهای عظیم و کارگرانی که هزاران نفر از آنها در پای ماشینهای غول‌پیکر کار کنند، وجود نداشت.

تا انقلاب مشروطیت، صنایع دستی وجود داشت. و وسایل تولید از قرنها پیش تغییری نکرده بود.

با این وصف صنایع ایران در قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم مقام بلندی را احراز کرده بود.

افغانها، اصفهان وعدهٔ زیادی ازشهرهای ایران را ویران کرده و صدها هزار نفر از ساکنان دهات و شهرها را از دم تیغ گذراندند. در اثر فشار آنان سلسلهٔ صفوی از بین رفته و قوس نزولی اقتصاد ایران شروع شد. در تجارت وقفه حاصل شده و ضربه‌های مهلکی بر پیکر صنایع ایران وارد آمد.

در این ایام صنایع اروپا تماماً در پیشرفت بود. ماشینها اختراع می‌شد. وسایل تولید تغییر شکل داده و صنایع شیمیایی جان گرفته، راه‌آهن و کشتیرانی، اصول تولید را دچار انقلابی ساختند.

ولی در ایران همه چیز بصورت سابق خود راکد مانده و اصول تولید قدیمی با وضع یکنواخت از پدر به‌پسر به‌ارث می‌رسید. این امر

باعث شد که صنایع ایران نتواند در بازارهای دنیا موفقیت اولیهٔ خود را حفظ نماید. برعکس سیل کالاهای خارجی روانهٔ ایران شده و شروع به‌رقابت با کالاهای ایرانی نموده و صنایع دستی ایران را تخریب می‌نمودند.

تنزل صنایع دستی در تهران و تبریز و بندرعباس و شهرهای بزرگ دیگر نارضایتی مردم را از شاه تشدید می‌کرد. زیرا مشارالیه نمی‌توانست جلو هجوم اقتصادی خارجیان را بگیرد.

دشمنی بورژوازی تازه بدوران رسیدهٔ ایران با انگلیس و فرانسه از اینجا سرچشمه می‌گرفت که آنان می‌خواستند صنایع ملی خود را در مقابل بیگانگان محافظت نموده و آن‌را ترقی دهند. روحانیان ایرانی نیز بدفعات بافتاوی خود مسلمانان را وادار به‌تشویق صنایع وطنی و تحریم کالاهای خارجی می‌کردند.

بغیر از تهران و تبریز و رشت و سایر شهرهای شمالی، در نقاط دیگر ایران نیز صنایع کوچکی وجود داشت، این صنایع فقط احتیاجات شهر و یا ولایت مربوطه را تأمین می‌نمودند.

هرشهر کوچک کارخانه رنگرزی، قالی‌بافی، شیشه و صابون‌سازی مخصوص به‌خود داشت.

صنعتگران ایرانی معمولا باقبول و انجام کارهای سفارشی مشغول بودند. در هر شهر واسطه‌های مخصوصی وجود داشت، که در امر تجارت نقش مهمی بازی می‌کردند. اینان به‌صاحبان صنایع سفارشاتی از قبیل‌قالی، شال، ابریشم، و غیره داده و بعداً آنها را به‌ثروتمندان ایرانی یا بیگانگان عرضه می‌داشتند.

صنایع ایرانی در اغلب نقاط شکل تولید بدوی خود را حفظ کرده و پیشرفت ناچیزی کرده بود. علت عمدهٔ این امر کمبود پول در کشور بود. علت دیگر آن نبودن واحد مقیاس معینی بود و این موضوع در معاملات تجارتی نقاط مختلف کشور، اشکالات بزرگی پیش می‌آورد. مثلا در تهران یک‌من عبارت از سه کیلوگرم و در اصفهان شش کیلوگرم بود. همچنین واحد پول، مثلا اسکناس بانک دولتی درعده‌ای ازشهرها قابل پرداخت نبود و پولهای نقره و نیکل و برنجی نیز درهرشهر نرخ مخصوص به‌خود داشت.

در بین کالاهای صادراتی ایران، قالی مقام مهمی را اشغال می‌کرد.

ولی بخوبی می‌دانیم که این صنایع در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم نمی‌توانست رل قدیمی خود را بازی کند. زیرا در این ایام کشورهای اروپایی خود به‌تولید قالی پرداخته و غالباً قالیهای بافت کشور خود را بنام قالی ایرانی جا می‌زدند.

در این‌موقع فقط بهترین و پر بهاترین قالیهای ایرانی خریدار داشت و مشتری عمدهٔ آن امریکا بود در سال ۱۹۰۲ صادرات قالی ایران بالغ بر ۶/۳۰۰/۰۰۰ فرانک بود و در سال ۱۹۰۳ بالغ بر ۱۱/۲۰۰/۰۰۰ فرانک و در سال ۱۹۰۴ قریب ۱۴/۷۰۰/۰۰۰ فرانک و درسال ۱۹۰۵ متجاوزاز ۱۸/۷۰۰/۰۰۰ فرانک بود.

با بررسی صنعت قالی در ایران، بهتر می‌توان به‌وضع صنف کارگر ایرانی پی‌برد. در این کارگاه‌ها مخصوصاً اطفال اشخاص بی‌چیز و یا اطفال یهودیان مشغول کارند. این اطفال از سن شش‌سالگی تا مدت دهسال در مقابل دریافت مزد دهساله، به‌صاحب کارخانه تسلیم می‌شوند.

ازاطفال، در زیرزمین های مرطوب و تاریک تحت شرایط بهداشتی فوق‌العاده مدهشی، در زمستان روزانه۹ و در تابستان ۱۰ ساعت کار می‌کشند. مزد روزانهٔ اینان در حدود «چهارشاهی» و نهار نیز بعهدهٔ خودشان است. غالباً صاحبان کارخانه‌ها پدران اطفال را متهم می‌کنند که در تغذیه اطفالشان سهل‌انگاری نموده و بدین‌ترتیب نمی‌توانند از آنان کارلازم را بکشند. در ایران عموماً درهیچ رشته ازصنعت، مراعات اصول بهداشتی نمی‌شود. کار در این شرایط غالباً باعث مرگ کارگر می‌شود. شرایط کار در ایران شبیه موقعی است که در اروپا هنوز از ایجاد قوانین کارخبری نبود.

سطح مزدها در ایران فوق‌العاده پایین بوده و از شهری به‌شهر دیگر متفاوت است. کارگران قالی‌بافی بطور متوسط ۱۵شاهی دریافت می‌دارند. در تهران و اصفهان مزد روزانه بین ۲۰ تا ۶۰ کپیک بوده و در پارچه‌بافی و شالبافی و صنعت ابریشم، برای ۱۰ساعت کار روزانه تا ۴۰ کپیک مزد می‌گیرند. در صنایع شیشه و سفال نیز مزد روزانه

بین یک تا دومنات است. کارگران چاپخانه‌های سنگی نیز روزانه یک منات و نیم مزد می‌گیرند. برای ترویج صنایع اروپایی در ایران، اولین بار، زمان ناصرالدین‌شاه اقداماتی بعمل‌آمد. یک کارخانهٔ پارچه‌بافی و فابریک کاغذسازی تأسیس شد. بعلاوه کارگاههای شمع‌ریزی، قند-سازی، گازچراغ، بشکه‌سازی نیز برپا شد. ولی این مؤسسات نتوانستند موفقیت خوبی بدست آورند. لذا بزودی تعطیل شدند. فعلا فقط چند شهر شمالی ایران دارای کارخانه‌هایی بسبک اروپا است.

در ایران آمار کارگران کارخانه‌ها معلوم نیست و بعلت نبودن استاتیستیک تعداد کارگران صنایع بزرگ نیز معلوم نیست. قدر مسلم این‌است که روزبروز بر تعداد کارگاهها در ایران افزوده شده و موازی با آن عدهٔ کارگران نیز افزایش می‌یابد.

در اوایل قرن بیستم قریب صد کارگاه بزرگ و کوچک در تبریز وجود داشت که درآنها قریب ۱۰/۰۰۰ نفر مشغول کار بودند. هم-چنین در رشت و تهران و سایر شهرهای شمالی، کارخانه‌هایی که با اصول جدید تولید کار می‌کردند موجود بود. در تهران کارخانهٔ برق، چند مطبعه جدید و کارخانه چوب‌بری مکانیکی و از این قبیل کارخانه‌ها موجود بود.

در رشته‌های مختلف صنایع نیز کارگران و زحمتکشان مثل تجار اتحادیه‌هایی برای خود تأسیس نموده بودند. این اتحادیه‌ها دارای جلسه‌های منظم و صندوقداران مخصوصی بودند که بنفع جمعیت پول جمع‌آوری می‌کردند. طبیعی است که نهضت مشروطیت با تأثیر برروی اهالی شهرها نمی‌توانست روی کارگران بدون تأثیر بماند.

کارگران دوش‌بدوش استادان خود، بر علیه اصول ادارهٔ قدیمه، شروع به‌مبارزه‌های جدی نمودند. با وجود اینکه بعضی از طبقات اهالی مثلا روحانیان و ملاکان بزرگ صف مبارزه خود را عوض کرده و در اواخر از ارتجاع طرفداری نمودند، با اینحال زحمتکشان و کارگران به‌مبارزه خود بنفع مشروطیت ادامه دادند. جنبشهای مخالفت‌آمیز کارگران، رفته‌رفته صورت جدی‌تری به‌خود گرفته و جنبهٔ مبارزهٔ طبقاتی صرف پیدا می‌کند. مثلا در ژوئیه سال ۱۹۱۰ کارگران مطابع تهران اعتصاب عمومی اعلان کردند. ده روز روزنامه‌ها اجباراً تعطیل شدند.

تنها نشریه‌ای بنام (اتحادیهٔ کارگران) با روح انقلابی که ارگان کارگران مطبعه بود، منتشر می‌شد. اعتصاب کنندگان درخواستهای خود را بصورت بیانیه‌های جداگانه منتشر کردند و مناسبات بین کارفرما و کارگران برای اولین بار صورت روشنی به‌خود می‌گرفت. باین ترتیب در ایران نیز مثل عثمانی نهضت مشروطه مصادف با جنبش طبقاتی کارگران منتها بصورت ابتدایی می‌شود.

با افزایش تعداد پرولتاریای ایران و توسعهٔ تشکیلات کارگری تأثیر پرولتاریای روس مخصوصاً قفقاز بر روی آن رو بتزاید می‌گذارد.[1]

در نهضت مشروطه ایران زنان ایرانی نیز اشتراك داشتند. عکس یک دستهٔ شصت‌نفری از زنان چادربسر ایرانی، تفنگ بدست اکنون در اختیار ما است. اینان محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند.

جریدهٔ «حبل‌المتین» می‌نویسد: «در یکی از زدوخوردهای بین اردوی انقلابی معروف ستارخان با لشگریان شاه، بین کشته شدگان انقلابیون جنازهٔ بیست زن مشروطه‌طلب در لباس مردانه پیدا شده است».

در متینگهای مربوط به‌مبارزهٔ مشروطیت ایران، زنان ایرانی بتعداد زیادی شرکت داشتند. علاوه بر این، افکار آزادیخواهی و ضد استبداد عدهٔ زیادی از ایرانیان مرهون تربیت مادران است.

عدهٔ زیادی از مبارزان ایرانی، از کمکهای ذیقیمت خواهران و زنان خود برخوردار می‌شدند. ستارخان قهرمان معروف تبریز با مبارزهٔ قهرمانی بر علیه دشمنان آزادی ایران، نامه‌های تشکرآمیز زیادی از زنان ایرانی دریافت داشت که در آن، زنان ایرانی تشکرات صمیمانه خود را ابراز می‌داشتند. در اینمورد قضایایی که از نظر اروپاییان خیلی مضحك می‌نماید اتفاق می‌افتاد. مثلا خانم زیبایی که صاحب صدها پارچه آبادی بود، نامه‌ای به‌قهرمان ملی‌ستارخان- نوشته و قهرمانیهای نامبرده راستوده و از وی تقاضا می‌نماید که با وجود پنج زنی

۱. مؤسس فرقهٔ سوسیال‌دموکرات ایران رفیق «نریمان‌نریمانوف» بود، (رجوع کنید به‌خاطرات نریمان‌نریمانوف در مجله شرق‌شناسی علمی سال ۱۹۲۵)

که دارد، مشارالیها را نیز به‌عقد نکاح خود درآورد.

واضح است که اوولسیون نهضت زنان ایرانی بتازگی شروع شده است و قدمهای بلندی بایستی در این راه برداشته شود.

قرنها حکومت استبداد موفق نشده است آرزوی آزادیخواهی زنان ایرانی را از بین بردارد. لازم است ذکر کرد که بعد از محواستبداد در ایران سالهای مدیدی وقت لازم است تا زنان ایرانی بتوانند نقش شایستهٔ خود را در خانواده و اجتماع بازی کنند. باین‌ترتیب انقلاب، بتدریج پرتو روشنی بر زندگی تاریک خانواده‌های مسلمان می‌افکند. البته پس از پیروزی انقلاب، زنان ایرانی به‌حال خواهران اروپایی خود غبطه نخواهند خورد.

پس از اعلان مشروطیت و بعد از افتتاح دورهٔ دوم مجلس، نقش زنان در زندگی سیاسی کشور، روبه ازدیاد گذاشت. در تهران کلوب ملی زنان تأسیس شد. منظور تشکیلات آنان، مبارزه برعلیه دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران بود. جمعیتهای دیگری نیز تأسیس گردید. اعضای این جمعیتها سوگند یاد کردند که با استقراض از روس و انگلیس که استقلال کشور را درمعرض خطر قرار می‌دهد، مبارزه نمایند.

غالباً زنان، ناطقان معروف را برای ادای نطق خطابه به کلوبهای خویش دعوت می‌کردند. در مواردی که از حقوق مقدس زنان دفاع بعمل می‌آمد، با استقبال حقیقی آنان مواجه می‌شد. زندگی نو، حتی به‌داخل حرمسراهم رسوخ کرد. زنان حرمسرا خیلی به‌خواندن روزنامه و بحث دربارهٔ مجلس ذیعلاقه شده بودند.

قبل از اعلام مشروطیت، جراید انتقادی در ایران نمی‌توانست منتشر شود. ولی این جراید در قفقاز (تفلیس-باکو)، استامبول، بمبئی، کلکته و مصر بچاپ می‌رسید. این روزنامه‌ها بصورت قاچاق بوسیلهٔ جهانگردان و زوار ضمن بارهای تجارتی به‌ایران فرستاده شده و در ایران دست بدست می‌گشت. در بین این جراید «ملانصرالدین» چاپ تفلیس، «حکمت» چاپ قاهره و «ارشاد» چاپ باکو، معروفتر از همه بودند. در جنبش آزادی ایران بزرگترین نقش، بر عهدهٔ روزنامهٔ هفتگی «حبل‌المتین» گذارده شده بود. این جریده در سال ۱۸۹۲ درکلکته

تأسیس گردید. عدهٔ زیادی از ایرانیان مقیم کلکته‌اند. قرائت و نشر «حبل‌المتین» از طرف دولت ایران ممنوع گردیده و بطور جدی مورد تعقیب قرار می‌گرفت. با این وصف روزنامه مرتباً داخل ایران شده و در ایران رل بزرگی داشت که شبیه رل روزنامه معروف «کلکول» هرتسن در روسیه بود.

پس از اعلان مشروطیت، حبل‌المتین بصورت یومیه در تهران شروع به‌انتشار کرد ولی مدتی طول نکشید، با تخریب مجلس بدست «لیاخوف» انتشار «حبل‌المتین» نیز موقوف گردید پس از تصرف تهران بدست مشروطه‌طلبان «حبل‌المتین» دوباره شروع به‌انتشار کرد. این‌بار درسال ۱۹۰۹ بدستور محکمه، مدت ۲۳ ماه توقیف گردید.

پس از اعلام مشروطیت، تعداد زیادی از جراید شروع به‌انتشار کردند. اوایل در تهران بتنهایی قریب هشتاد جریده منتشر می‌گردید که عدهٔ زیادی از آنها دستی نوشته و توزیع می‌گردید. وعدهٔ دیگری هم بیش از ۳۰۰-۲۰۰ نسخه چاپ نمی‌شد. از آن جمله است «عدالت»، «اصلاح»، «برق»، «وطن» و غیره

با پیروزی نهضت مشروطه در ایران روزنامه «شرق» بحق بیش از دیگران معروفیت پیدا کرد. صفحه چهارم این روزنامه به‌زبان فرانسه نشر می‌گردید. مدیر آن دکتر منوچهرخان بود. دوبار بعلت انتقاد جسورانه‌ای که از امور دولتی می‌کرد، توقیف گردید. دفعهٔ دوم اواخر ماهمه سال ۱۹۱۰ بدستور وزیر داخله تعطیل گردید. ولی با اعتراض مردم و مجلس مواجه شد.

دومین روزنامهٔ صاحب نفوذ ایران، عبارت از «ایران‌نو» بود. این روزنامه اولین جریدهٔ ایرانی بود که بسبک اروپایی منتشرگردیده و مدافع جدی و اصولی دموکراسی بود. نظریه‌های سوسیالیستی تأثیر بسزائی در مقالات این روزنامه بخشیده بود. مدیر آن محمد امین رسول‌زاده یکی از اعضای سابق فرقهٔ سوسیال دموکرات باکو بود. روزنامه «ایران‌نو» نیز مثل «شرق» در اواخر مه‌سال ۱۹۱۰ سپهدار و بعضی از مجتهدان نجف را عصبانی کرد، بحدی که آنان‌را وادار به‌صدور بیانیه‌ای دایر به‌مضر بودن جراید نامبرده کرد. نشر این دو روزنامه را اهانت به‌دین‌اسلام تشخیص داده و مسلمین را از خواندن

آنها منع کردند. با وجود دستور سپهدار، روزنامه به‌انتشار خود ادامه داد و مسلمانان از این حیث فوق‌العاده راضی بودند. ادارهٔ روزنامه قول می‌داد که اگر دولت به‌قانونی دایر بر توقیف روزنامه‌ها استناد کند، روزنامه خودبخود در عرض ۲۴ساعت تسلیم نظریات دولت خواهد شد. در قانون اساسی مجوزی برای توقیف جراید نبود. با قائل شدن اشد مجازات فقط می‌شد دوسال جلو انتشار روزنامه را گرفت و تازه صدور حکمی به‌این مجازات در صلاحیت محکمه بود و دوایر پلیس حق اعمال نظر نداشتند. فقط ممکن بود مدیران روزنامه را به‌محاکمه دعوت نمایند.

پارلمان ایران اهمیت زیادی برای مطبوعات قائل بود. نمایندگان مجلس، غالباً در نطقهای خود متکی به‌مقالات جراید «حبل‌المتین» و «ایران نو» می‌شدند.

برای انتشار افکار نو، تاتر نیز بکمک جراید ایران شتافت.

اینجا برای بار دوم متذکر می‌شود که روسیه تنها به‌ایران لیاخوف‌ها، و اتبولسکی‌ها و عرق و شلاق بارمغان نیاورد، بلکه هدایای گران قیمتی نیز به‌همسایه خود تقدیم داشت. با بیدار شدن غرور ملی در ایران، فکر ایجاد تاتر ملی نیز به‌میان آمد. و این فکر طرفداران زیادی بین روشنفکران و نمایندگان مجلس ایران داشت.

اولین پیسی که تاتر ملی ایران به‌نمایش آن پرداخت، نمایشنامهٔ کمدی گوگول موسوم به «بازرس» بود. این نمایشنامه را نادرمیرزا نامی که عضو جوان وزارت خارجه ایران بود، به‌فارسی ترجمه کرده، موفقیت شایانی بدست آورد. می‌دانیم که این نمایشنامه رشوه‌خواری، کلاه‌برداری، حقه‌بازی، بی‌سروسامانی و زورگوییهای زمان نیکلای اول روسیه را مجسم می‌سازد. نکات برجستهٔ این اثر با اوضاع دورهٔ تاریک و سیاه اصول قدیمه ایران، قابل انطباق بود.

نمایش کمدی «بازرس» در نظر عدهٔ زیادی از ایرانیان مثل یک حادثهٔ بزرگ تاریخی و نیل به‌بزرگترین آرزوها تلقی گردید.

نمایش این اثر نشان داد که علی‌رغم اصرار روحانیان و متعصبانی که تماشای تاتر را جرم غیر قابل بخشایش می‌دانستند، ایجاد تاتر ملی در ایران، زمینهٔ کاملا مساعدی دارد.

قبل از مشروطیت، ایرانیان فقط موفق به‌دیدن «تعزیه‌ها»ی دینی شده بودند[1] موضوع تعزیه‌ها به‌موضوعات دینی و تاریخی اختصاص داشت. باید دانست که تعزیه‌ها را نمی‌توان تاتر کاملی دانست، بلکه شباهت آنها به «ملودرام» و نمایشهای سیرکی بیشتر بود تا بتاتر.

. تعزیه‌خوانی منحصر به‌عالم شیعه نیست. قبل از مسلمانان در بین مسیحیان نیز تعزیه‌هایی وجود داشته است بنام «میستر». تاتر کنونی اروپا زاییده همان «میسترها» است. مؤلف برای تشریح ماهیت «تعزیه‌خوانی»های ایران برای اروپاییان «میسترها» را بخاطر می‌آورد.

۴. نقش بختیاریها در مبارزه برای مشروطیت ایران

حمله بختیاریها به‌تهران ـ اتحاد اردوهای مشروطه‌خواهان در پشت دیوارهای تهران و تصرف پایتخت ـ شکست لیاخوف ـ افتتاح مجلس دوم ـ پایه‌های اقتصادی جنبش بختیاریها

تشبثات محمدعلی شاه در سال ۱۹۱۱ برای از بین بردن مشروطیت ایران و تجدید اصول ادارهٔ قدیمه، دومین اقدام ضدانقلابی «اعلیحضرت همایونی» محسوب می‌شد.

بنا به‌نوشتهٔ روزنامه «نوویه ورمیا'»: «محمد علی‌شاه صرفاً بسابقهٔ حس‌وطن‌خواهی و ملت‌دوستی خود، برای از بین بردن حکومت انقلابی که بدست خارجیها علم شده و هیچگونه سازگاری با مزاج ملت «صادق، مطیع، صبور و ساکت» (بی‌زبان) ایران نداشت وارد در مبارزهٔ مرگ و حیات گردید.» مشروطیت ایران در نتیجهٔ مبارزهٔ شدید تمام طبقات ملت ایران تحصیل شده و نتیجهٔ اعتصاب عمومی معروف اوت ۱۹۰۶ در تهران بود. در این اعتصاب تمام روحانیان کشور شرکت کرده مسجدها را بستند و تجار دکان و بازار را تعطیل کرده و کارگران و زحمتکشان نیز دست از کار کشیدند. در یک کلمه، جمیع طبقات ملت در مبارزه شرکت کردند. ولی مشروطیت ایران دیری نپایید و در ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۰۸ لیاخوف فرمانده نیروی قزاق ایران، مجلس را بمباران کرد. نقشهٔ لیاخوف بکمک «گارتویک» سفیر روس در تهران و سران مرتجع ایرانی، از جمله امیر بهادر جنگ طرح شده و به تصویب فرمانده عالی نظامی قفقاز رسیده بود. دسته‌ای از وکلای ملت کشته شده و دستهٔ دیگر اعدام شدند. عده‌ای محکوم به‌شکنجه و روانه

۱. نوویه‌ورمیا تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۱

زندانها گردیده و عده‌ای دیگر تبعید و یا متواری شدند. شاه غالب شد ولی پیروزی شاه نیز دیری نپایید. دوباره شورشها برپا گردید. در تبریز اهالی، قورخانهٔ دولتی را متصرف شده سربازان شاه را عقب نشانده و در راه مشروطیت به‌دولت مرکزی اعلان جنگ دادند، از اینجا محاصره تبریز ومدافعهٔ قهرمانانهٔ آن شروع شد. پس از تصمیم جسورانه قبایل جنگجوی بختیاری دایر به‌طرفداری از قوای انقلابی، ستاره اقبال ارتجاع روبه‌زوال گذاشت.

در ۲۸ دسامبر ۱۹۰۸ در آخرین منطقه راه تجارتی بختیاری، یعنی شهر اصفهان یک دستهٔ دویست نفری که اغلبشان‌را پیشه‌وران تشکیل می‌دادند، به‌آئین مبارزهٔ انقلابی روحانیان و بورژوازی ایران پیوسته و در مسجد «بست» نشستند. چند روز بعد دسته کوچکی از بختیاریها وارد اصفهان شده به «بست‌نشین»ها ملحق شدند. حملهٔ قوای حکومتی علیه «اخلالگران» عقب‌زده شد. دستهٔ کوچک بختیاریها، جلودار اردوی عظیم بختیاری بودند. روز دوم، دسته‌های جدید بختیاری وارد شهر شدند. عمارت فرمانداری بتصرف اردوی انقلابی درآمده و اوضاع دگرگون شد. این بار بختیاریها و انقلابیون در شهر حرکت می‌کردند. در حالیکه اردوی دولتی و ارتجاعیون بست نشسته بودند. در ۴ ژانویه سال ۱۹۰۹ صمصام‌السلطنهٔ ایلخان' «رئیس» قبیلهٔ بختیاری، با ۸۰۰ نفر وارد شهر شده و مثل یک قهرمان ملی مورد استقبال قرارگرفت. از این به‌بعد اصفهان با شاه قطع رابطه کرده و بصورت شهر مستقلی مرکز تجمع و بسیج اردوی انقلابی که روزبروز مستعد هجوم به‌تهران می‌شد، درآمد. برادربزرگ صمصام‌السلطنه یعنی حاجی‌قلی‌خان «سردار اسعد» در این‌موقع در پاریس بود. صمصام السلطنه از جانب خود و تمام وطن‌پرستان ایرانی از وی خواهش کرد که بفوریت به‌ایران مراجعت کرده و سرپرستی قوای انقلابی را بر عهده گیرد. «سرداراسعد» (فرمانده شکست ناپذیر) پاریس را ترک گفته، به‌میهن مراجعت کرد. برروی شمشیری که بهمراه خود می‌آورد

۱. بعد از عزل سپهدار که بنظر مجلس به‌همدستی با شاه مظنون بود، این شخص نخست‌وزیر ایران شد.

شعار «مرگ بر قاجار» را کنده بود.

اشغال اصفهان بدست قوای بختیاری باعث شد که در سایر نقاط کشور نیز بشدت نافرمانیهای مردم افزوده گردد.

در ۹ فوریه نمایندهٔ انگلستان به «ادوارد گری» تلگرافی اطلاع داد که در ۸ فوریه انقلابیون رشت به‌مقر حکومتی حمله کرده و حاکم را بقتل رسانیده و سربازان دولتی نیز به‌سفارت روس پناهنده شده‌اند. بنابه اظهار نمایندهٔ انگلیس در ۱۰ فوریه، تمام شهر بتصرف انقلابیون درآمده و در ۱۵ فوریه سپهداراعظم از طرف اهالی رشت به‌فرمانداری شهر انتخاب شد. رشت نقطه حرکت اردوی انقلابی شمال بشمار می‌آمد.

یک‌ماه بعد «سر برکلی» به «ادوارد گری» تلگراف کرد که:

راه رشت به‌تهران از قزوین به‌بعد در تحت کنترل قوای انقلابی است و در محل های مختلف شروع به‌تعبیهٔ سنگرها شده است.

مدافعهٔ دلیرانهٔ تبریز و اشغال اصفهان و رشت بدست قوای انقلابی فکر شورش و نافرمانی را بین اردوی شاه نیز تقویت کرد.

بنابه گزارش ماهیانه «سربرکلی[1]» چهارصد سرباز از پادگان همدان که علیه تبریز فرستاده شده بود، بعلت «عدم تحمل دشواریهای جنگ» به‌تهران مراجعت کردند.

کمی بعد علی‌رغم کوشش دیپلوماتهای انگلیسی، مشروطه‌خواهان نه تنها در شهرهای زیر نفوذ روسیه، بلکه در سایر نقاط نیز به جنبش قطعی وجدی می‌پیوندند در ۱۴ مارس یک دسته مسلح ۲۰۰ نفری از بلوچ ها وارد شهر تربت شده دارالحکومه و شهر را بتصرف در می‌آورند.

فرماندار جدید تربت بنام «سالارخان» بیانیهٔ زیر را منتشر می‌نماید: «ما مشروطه‌طلبان خواهان صلح و سعادت مردم هستیم. بیگانگان و دیگران بدانند که مال و جانشان در امان است.»

در این موقع برای جلوگیری از تجاوز مشروطه‌طلبان به‌بنادر و گمرکات انگلیسی خلیج‌فارس، ناو انگلیسی «پرسی» وارد بندرعباس

۱. کتاب سفید cd ۴۷۳۳ صفحه ۶۱

می‌شود. باوجود این در ۱۷ مارس انقلابیون تحت فشار مجتهدان نجف و سیدلرستان گمرک را تصرف کرده به‌انتخاب والی پرداختند.

در بندر بوشهر نیز حادثه‌ای نظیر حادثهٔ فوق اتفاق افتاد و موازی با انقلاب مشروطیت در پاره‌ای از شهرها اغتشاشات مرتجعانه نیز بوقوع پیوست. مثلا از ۲۷ — ۷ مارس در شهر کرمانشاه تظاهراتی علیه یهودیان بعمل آمد. بنابه‌اظهار کتاب سفید (cd ۴۷۳۳ صفحه ۱۲۶) و تذکرات ادوارد براون در این اغتشاشات می‌توان پی به‌تأثیر عمیق افکار جدید در طرز تفکر مسلمانان متعصب برد. در طی این بلواها، با وجود حرکت تردیدآمیز قوای دولتی، عدهٔ زیادی از مسلمانان، سلاح بدست از حقوق یهودیان دفاع می‌نمودند و دسته دیگر از آنان کمکهای مادی از حیث غذا و لباس به‌یهودیان خسارت دیده می کردند.

در پیشروی بسوی پایتخت، اولین قدم را اردوی شمالی برداشت. فرماندهی این اردو با سپهدار اعظم بود. همانطورکه قبلا ذکر شد در اواسط مارس، پیشقراولان این اردو مناطق مختلف راه رشت به‌تهران را ازشمال قزوین به‌بالا اشغال نموده بودند.

در صفوف اردوی شمالی، انقلابیون قفقاز نیز شرکت داشتند. روی این اصل بعضی از جراید ارتجاعی می‌نوشتند که اردوی شمالی را آنارشیستهای مهاجر قفقازی تشکیل داده‌اند. ولی مردمان شمال ایران به‌این اردو با نظر دیگری می‌نگریستند.

«سر برکلی» در پنجم ماه مه در تلگراف خود به «ادوارد گری» اشعار می‌دارد:

«دویست نفر از انقلابیون پس از زدوخورد مختصری قزوین را اشغال نموده‌اند. عدهٔ سربازان دولتی در قزوین خیلی زیاد بوده است. ولی اغلب آنها از مقاومت در برابر «آنارشیست»ها خودداری کردند. زیرا عقیده داشتند که اینان ایران را از زیر ظلم خارجی رهایی خواهند بخشید. از این رو بدون مقاومت، شهر را ترک گفتند».

پیشرفت اردوی شمال و تصرف قزوین در دربار هیجان و اضطراب شدیدی برپا نمود، حکومت‌های انگلیس و روس هم که عهده‌دار تأمین «سعادت» ایران شده بودند، عصبانیت شدیدی نشان دادند.

اگر چه جراید ارتجاعی روس و انگلیس، تهدید پایتخت بدست اردوهای شمالی و جنوبی را مسخره می‌کردند، با اینحال سیاست‌های بعدی روس و انگلیس نشان می‌دهد که این دولت‌ها برای تهدید انقلابیون، اهمیت زیادی قائل بودند. بنظر می‌رسید، اگر چه نمایندگان روس و انگلیس استعداد حقیقی قوای قزاق را که در رأس آنها «لیاخوف» قرارگرفته بود بخوبی می‌دانستند با اینحال برای پیشرفت مقاصد خود کوشش می‌نمودند این نیرو را در مطبوعات خویش بزرگتر از آنچه هست نشان بدهند.

در ۱۰ ماه مه روزنامهٔ «تایمس» مصاحبه با لیاخوف را درج می‌کند. در این مصاحبه لیاخوف با غرور تمام اظهار می‌کند که یک دسته از قوای قزاق کافی است که نیروهای متحد انقلابیون و بختیاری را درهم بشکنند.

ولی هر عاقلی بخوبی می‌دانست که اگر لیاخوف با حملهٔ ناجوانمردانه خود و بکمک توپخانه، مجلس را ویران کرده و مقاومت چند صد نفری که مسلح به‌طپانچه و ماوزر بودند، با آتشبار شراپنل از بین برده، پیروزی در این نبرد قریب‌الوقوع، که حریف نیز مسلح به توپخانه است، به‌این سادگیها نیست.

موضوع صورت جدی بخود می‌گرفت. اتخاذ تصمیمهای جدی نیز لازم می‌نمود. فکر «بکری» به کلهٔ حکومت تزاری خطور می‌کند.

حکومت نامبرده با مراجعه به‌**مجتهدان** نجف درخواست کرد، ترتیبی پیش آید که از خونریزی و برادرکشی خودداری شود.

پیام مزبور برای ارسال به‌**مجتهدان** تهیه شده و بتصویب «ادواردگری» می‌رسد. دو دولت کافر مضمون (فتوایی) که بایستی **مجتهدان** مقدس اسلامی خطاب به‌مردم مسلمان ایران صادر نمایند، دیکته می‌نمایند. در پیام نامبرده احساسات وطن‌پرستانهٔ **مجتهدان** و مقاصد نوع دوستی انگلیس و روس قید شده و لزوم جلوگیری از برادرکشی و بلواهایی که در سالهای اخیر ضررهای مالی و جانی زیادی به کشور باستانی ایران وارد آورده و همچنین طرق سوق کشور به‌سوی ترقی و تعالی و تأمین سعادت ملت گوشزد می‌شود. چیزی که از بیان آن خودداری می‌شود، اعزام نیروهای بی‌شمار این دو دولت با توپ‌وتفنگ

به‌خاك ایران است. کتاب «آبی» و «سفید» انگلستان موضوع این پیام را مسکوت می‌گذارد. این سند در ۳۱ ماه‌مه از راه استانبول-بغداد برای **مجتهدان** کربلا و نجف ارسال شده است. ۳۵ روز بعد حکومت تزاری بدون اینکه منتظر نتیجهٔ تهدیدات و راهنمایی‌های نمایندگان روس و انگلیس شود، از نزدیک شدن اردوهای سردار اسعد و سپهدار اعظم به تهران و تهدید منافع غیر مشروع روس و انگلیس در آینده، دست پاچه شده و به‌بعضی تدابیر نظامی متوسل می‌شود. یعنی یکدسته پانصدنفری قزاق و چهار عراده توپ و عده‌ای سرباز پیاده به‌قزوین می‌فرستد. این نیروی روسی متشکل از ۲۰۰۰ سر نیزه، تصمیم می‌گیرد به‌تهران حرکت کرده به‌قوای لیاخوف بپیوندد.

یازدهم ژوئیه این نیرو به‌قزوین می‌رسد. از طرف دیگر ملیون بسرعت به‌تهران روی می‌آورند. در ۱۷ ژوئن هشتصد نفر بختیاری که در رأس آنها چهار «خان» قرارگرفته‌اند، از اصفهان رو به‌شمال بحرکت در می‌آیند و اردوی شمالی نیز تحت فرماندهی سپهدار، برای الحاق به نیروی بختیاری در ۲۸ ژوئن وارد ینگی امام (۴۵ میلی تهران) می‌شود. در اول ژوئیه اردوی جنوب، سرداراسعد از قم (۸۰ میلی تهران) حرکت کرده و با تعاقب نیروی دولتی به‌پیشروی ادامه می‌دهد. در سوم ژوئیه سرداراسعد به‌رباط کریم (چهل میلی تهران) رسیده و کوشش می‌نماید به‌اردوی شمالی ملحق شود.

سفرای روس و انگلیس از حرکت سریع مشروطه‌طلبان مضطرب شده و نمایندگانی به‌پیش فرماندهان هر دو اردو فرستاده تقاضای توقف نیروهای انقلابی را می‌نمایند. **چرچیل و رمانوسکی** به‌قرارگاه سرداراسعد و **میچرستوك و بارانوفسکی** نیز به‌ستاد سپهدار اعزام می‌شوند. این نمایندگان نیز نمی‌توانند کاری صورت دهند.

در ۹ ژوئیه اردوی شمال از کرت (کرج) خارج شده به‌طرف جنوب شرق، بسمت رباط کریم حرکت می‌نمایند. بختیاریها نیز در جهت مخالف شروع به‌پیشروی می‌نمایند. سربازان شاه متوصل به‌خدعهٔ جنگی شده با برافراشتن پرچم سرخ، بشکل بیرق انقلابیون، برای هجوم به‌قوای فدائی رو به‌شمال حرکت می‌کنند. این حیله بزودی کشف شده و سربازان شاه بدست انقلابیون قفقازی و ایرانی تارومار

می‌شوند. در همان روز، کمی بعد سواران دلیر سردار اسعد وارد میدان جنگ می‌شوند. باین ترتیب دو اردو که یکی ازرشت و دیگری از اصفهان حرکت کرده بودند در «بدومک» (بادامک) ۱۵ میلی تهران، بهم می‌رسند. و نقشهٔ جسورانهٔ الحاق دو اردوی کوچک بهم که ۶۹۰ کیلومتر از هم فاصله داشتند، عملی می‌شود.

علاوه بر دوری و صعب‌العبور بودن راه، جناح اردوهای نامبرده نیز زیر تهدید نیروهای دولت مرکزی بود.

تهران با نیروی مدهش قزاق و چندین هزار سرباز شاهی و تمام نیروی ارتجاعی مرکز، در برابر انقلابیون عرض اندام می‌کرد.

بطوری که در بالا ذکر شد، حرکت اردوی شمالی به‌تهران در اواسط مارس شروع شده بود. در اوایل ماه سه قزوین را بتصرف در آورده بود. راه رشت به‌تهران در اغلب نقاط غیر قابل ارّابه‌رانی و عبور توپخانه بود. راهها خراب و فاصلهٔ رستم‌آباد تا منجیل کوهستانی است. در این منطقه راه بشکل پله‌های نردبان بوده و برای ارّابه قابل عبور نیست.

در یک مسافت تا ۱۳ کیلومتر، واقع بین ده «پشه‌نار» و گردنهٔ «شامران» ارتفاع محل به۷۵۰۰پا می‌رسد. راه پشه‌نار تا شامران سر بالایی است. ممکن است برای عبور از درهٔ ملاعلی که در کنار گردنه واقع است استفاده کرد. ولی وقتی که سطح آب بالا بیاید عبور از این راه غیرممکن است. موقعی که آب بمیزان کمتری جاری است، ارّابه‌ها می‌توانند باشکال از آن عبور کنند. در این راه مقدار علوفه وغله کم است. آب هم در همه‌جاگیر نمی‌آید. با این ترتیب، فدائیان ایران-قفقاز با راه‌پیمائی مشکل نظامی مواجه بودند. راه ۲۰ کیلومتری بین «سود» و «کوش‌رود» از میان دو رشته کوه بارتفاع ۹۰۰۰ پا عبور می‌کند. از این راه حیوان بارکش بزحمت عبور می‌کند و ارّابه نمی‌تواند رد شود. زمستانها این راه مسدود است. راه بین «کوش رود» و «قوشان» بطول ده کیلومتر کوره راهی است، «جیغیر» که بهیچ وجه مناسب برای توپخانه و ارّابه نیست. علی‌رغم تمام مشکلات، دو اردوی کوچک انقلاب با تحمل زحمات زیاد بهم ملحق شدند. در حالی که لیاخوف حکمران تهران بآسانی می‌توانست با نیروی خود جناح دشمن را

مورد حمله قرار دهد. ولی آخر برای این کار از بمباران مجلس جرأت بیشتری لازم بود. از این‌رو لیاخوف ترجیح می‌داد که در تهران مانده شاه و تخت سلطنتش را از مردم پایتخت «محافظت» کند.

در دهم ژوئیه قرارگاه ستاد متحد بختیاری و فدائیان، در «بادامک» مستقر شده بود. اینان در زیر باران مدهش آتشبارهای دولتی مدت سه روز سنگرهای خود را نگهداری کردند.

ملیون با توپهای کوچک خود، بنحو موفقیت‌آمیزی به‌دشمن جواب داده حملهٔ قزاقها را درهم می‌شکستند. قزاقان در تحت فرماندهی افسران روسی بنام «زاپولسکی»، «بلادنوف» «پریبنوسوف» مبادرت به‌حمله می‌کردند و از طرفی دیگر سربازان غیر منظم شاه هجوم می‌آوردند. در این هنگام نیروی روس که از انزلی وارد شده بود، به قزوین رسیده و از پشت سر اردوی انقلابی را تهدید می‌کرد.

علی‌رغم بمباران مدهش و حملات متوالی، اردوی مشروطه در ۱۲ ژوئیه شروع به‌پیشروی نمود. اردوی ملیون با استتار کامل از مناطق شاه‌آباد، احمدآباد و یافت‌آباد (کتابسبز Cd ۴۱۲۰) که در دست قزاقان بود عبور کرده،ساعت شش صبح از دروازهٔ یوسف‌آباد واقع در شمال تهران وارد پایتخت شدند. مانور جنگی فوق‌العاده درخشانی بود. ملیون بمحض دخول به‌شهر، بفوریت محله‌هایی راکه مقر سفارتخانه‌های اروپایی بود، اشغال کردند. برای اینکه آخرین بهانهٔ روس و انگلیس را از آنها بگیرند، در مقابل درهای ورودی سفارتخانه، نگهبانانی گمارده و به‌محافظت سفارتخانه‌ها پرداختند. از این به‌بعد ملیون شروع به‌ادامهٔ عملیات جنگی نمودند.

مصاحبه‌ای که لیاخوف در پترزبورگ، با مخبر «ستاندارت» بعمل آورده است دربارهٔ نفوذ قوای انقلابی به‌شهر فوق‌العاده قابل توجه است. اینجا دیگر لیاخوف از دشمن خود، مثل یکدسته راهزن غیر منظم نام نمی‌برد. ابتدا به«نیروی منظم و تعلیمات دیدهٔ» خود در برخورد با این دستهٔ «راهزن» اعتماد کاملی داشت. ولی اینک در مصاحبهٔ خود چنین اظهار می‌دارد:

«دشمن ما از دو نظر قوی و مدهش بود: از طرفی فرماندهی عالیقدر و شگفت‌آور مثل سپهدار در رأس آن قرار داشت، از طرف دیگر

در صفوف دشمن عدهٔ ۱۵۰۰ـ۱۰۰۰ نفر قفقازی که به‌بهترین وجهی مسلح شده بودند، قرار داشت. عدهٔ سربازان سپهدار با این قفقازیها به ۲۵۰۰ نفر بالغ بود.

در ۱۱ـ۱۰ ژوئیه زدوخورد شدیدی صورت گرفت نتیجه نامعلوم بود. سپس شورای جنگی تشکیل شد. تصمیم گرفتیم که در ۱۵ ژوئیه با تمام نیروی خود شروع به‌حمله نماییم. علی‌رغم فزونی عدهٔ دشمن، پیروزی ما مسلم بود. توپخانه ما قویتر از دشمن بود. جنگ اتفاق نیفتاد. در شب ۱۲ ژوئیه بین دشمن و سربازان دولتی ایران که در پایتخت متمرکز بودند، ساخت و پاختی شد. من تا حال حاضر، از کیفیت این موضوع اطلاع کاملی ندارم.

عدهٔ ما بدین قرار متمرکز شده بود: در جناح راست یکدسته قزاق با چهار عراده توپ، در جناح چپ دسته دوم قزاق با دو عراده توپ. در مرکز سربازان دولتی ایران. نزدیک سحر برای مقدم‌الجیش دشمن، از قلب قشون بین دو نیروی بریگاد قزاق ما، راه عبور باز می‌شود. دشمن بمحض نزدیک شدن به‌تهران، بدون اینکه با مقاومتی مواجه شود، وارد حومهٔ تهران می‌شود. من در سرفرماندهی پایتخت بودم، به‌تمام نیرویی که توانسته بودم جمع‌آوری کنم، دستور دادم که از ورود دشمن به‌شهر جلوگیری کنند. ولی قبل از اینکه نیروهای زیر فرمانم بتوانند فرصت اجرای امر را پیدا کنند، به‌من خبر رسید که ملیون وارد شهر شده‌اند.»

قسمت عمدهٔ این اظهارات صحیح نیست. زیرا اولا لیاخوف عمداً در ذکر عدهٔ قفقازیها مبالغه کرده است. ثانیاً برای اینکه نیروهای «شکست‌ناپذیر» بریگاد خود را که در نتیجه هجوم شبانهٔ ملیون بکلی اغفال شده است، تبرئه نموده و صورت حق بجانب به‌شکست بدهد. سازش بین ملیون و سربازان دولتی را جعل می‌نماید. حقیقتاً هم از این سازش اثری نه‌در «کتاب آبی» و نه‌در منابع دیگر، موجود نیست. این بازی را لیاخوف خود پس از شکست ترتیب داده است.

پس از تصرف محلهٔ سفارتخانه‌ها، سواران بختیاری بسرعت سه دروازهٔ شرقی شهر را اشغال کردند. کمی بعد قزاقان کاپیتان «زاپولسکی» به‌شهر وارد شده به‌قزاقان «میرآلای لیاخوف» که در پادگانهای قزاق

متمرکز شده‌بودند، ملحق می‌شوند. «آلای» قزاق جرأت حمله درخود ندیده‌و با ساختن استحکامات شروع به‌مدافعه نمود. فدائیان جسور به‌پادگانها نزدیک شده و به‌بهترین وضع آنها را به‌ماوزر بسته و شبها با بمب حمله می‌کردند. (کتاب آبی Cd ۵۱۲۰ صفحه ۱۱۷) لیاخوف در مصاحبهٔ مزبور چنین بیان می‌کند:

«چهار شب وسه روز ما در سنگرهای خود زیر آتش توپ و تفنگ مداوم دشمن بسر بردیم. صبح ۱۶ ژوئیه، شاه به‌سفارت روسیه پناهنده شد. و باین ترتیب مسئولیت ما نیز به‌پایان رسید.»

لازم به‌ذکر نیست که شاه نیز از مردانگی لیاخوف زیاد راضی نبود. بعدها شخص شاه به‌مخبر «نوویه‌ـورمیا» در ادسا چنین بیان می‌کرد:

«در ۱۵ ژوئیه لیاخوف به‌من اظهار داشت: که بیش از یکساعت نمی‌تواند مقاومت کند. نصف قزاقان به‌انقلابیون پیوسته. عده زیادی از افرادش کشته و یا زخمی شده‌اند. بعداً من فهمیدم که اینها همه جعلیاتی بیش نبوده است، افراد در سنگرها بجای خود بوده و قزاقان آمادهٔ نبرد بوده‌اند. حتی به‌من گزارش رسید که جنگ با انقلابیون را قزاقان برای خود مسألهٔ شرافت و تعصب حساب می‌کرده‌اند. متأسفانه دیر خبردار شدم. آقای لیاخوف اظهار می‌کرد که بریگاد قزاق، مایل به جنگ نیست. در صورتی که بعداً معلوم شد که خود او ارتش دوم را از آتش کردن مانع شده است.»

لازم به‌توضیح نیست که لیاخوف نیز مثل «استاسول» مدافع «پرت‌آرتور» تا هنگامی‌که با جان افراد زیر دستش بازی می‌کند، قهرمان جسوری است ولی وقتی که پای خود بمیان می‌آید، برهٔ آرام و بیچاره‌ای می‌شود که حتی حاضر است در پیش آنارشیستی مثل «یفرم» نیز سر تسلیم فرود آورد.

بهر تقدیر، پس از سه روز زدوخورد نیروی دولتی منکوب و شاه به‌پرچم روس پناهنده و تکیه‌گاه بزرگ تخت سلطنتی و اصول ادارهٔ قدیمه، یعنی نیروی قزاق نیز تسلیم انقلابیون می‌شود.

بنابه گزارشی که «سر برکلی» به‌حکومت انگلستان داده است شاه تلگرافی به‌تزار مخابره نموده ضمن آن اظهار نمود:

«اینجانب به‌توصیهٔ دو حکومت (روس و انگلیس) با مشروطیت موافقت کردم ولی هرج‌ومرج‌طلبان استانبول، کربلا، تبریز و تهران در کشور اغتشاش برپا کرده و خود اینجانب را مجبور کردند که به‌بیرق پرسطوت اعلیحضرت همایونی پناهنده گردم. برای نجات خود و عائله و کشور خویش چشم امید به‌اعلیحضرت امپراطوری دوخته‌ام و در حال حاضر توصیه‌های خیرخواهانهٔ اعلیحضرت امپراطوری را مورد قبول قرار خواهم داد.»

متأسفانه برقرارکردن تخت‌شاهی برای «محمدعلی» از قدرت امپراطوری روسیه هم خارج بود. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ م./۱۲۸۹ ش، شاه مخلوع و پسر خردسال وی احمد به‌سلطنت رسید. شاه مخلوع تحت حمایت روس و انگلیس مدتها در ایران ماند.

بعداً در اول اکتبر، با مشایعت قزاقان روسی تحت فرماندهی «سهراب میرزا» پادشاهی که ایران را تخریب و غارت کرده بود، کشور را ترک گفت.

۱۵ نواسبر یعنی درست یکسال پس از افتتاح مجلس اول، مجلس دوم نیز گشایش یافت.

روزگشایش مجلس، پایتخت بوضع باشکوهی تزیین شده و از قصرگلستان تا بهارستان تمام میدانها، کوچه‌ها و عمارات دولتی و منازل شخصی با قالیچه‌ها و بیرق‌ها تزیین شده بود. توده‌های خلق با شادی عظیمی دستهٔ بختیاریها، قفقازیها و فدائیان را استقبال می‌کردند.

در سال ۱۹۱۲ مطبوعات اروپا خبر تشبثات ضد انقلابی جدید شاه را درج کرده و نحوهٔ نیرنگهای روسیه را در ایران منتشر ساختند.

در این اخبار، پیروزیهای «درخشان» محمدعلی و تصرف شهر دامغان بدست سربازان وی جلب توجه می‌کرد. این اخبار اضطراب شدیدی بین اغلب دوستان آزادی ایران برپا کرد. اینان از محو مشروطیت و مجلس جوان ایران بدست عمال ارتجاع داخلی و خارجی بیم داشتند. ولی آنهایی که با تاریخ سالهای اخیر ایران آشنا بودند، نتیجهٔ قطعی حرکات مذبوحانهٔ ضد انقلابی شاه را بخوبی می‌دانستند.

روزنامه‌های ایرانی می‌نوشتند: «حرکات هذیان‌آمیز محمدعلی بحال مشروطیت ایران خیلی هم مفید است. این حرکات به‌توسعهٔ

جنبش دموکراسی و پیشرفت آن کمک نموده و در عین حال به‌نقشهٔ دشمنان خارجی ایران ضربهٔ مهلکی وارد می‌آورد. برای شاه مخلوع هیچگونه امید موفقیتی موجود نیست. مثل کشورهای دیگر بجز از دستهٔ معدودی غارتگر، کسی طرفدار شاه نبوده و همه علیه او مبارزهٔ شدیدی خواهند کرد. نیروی نظامی فعلی ایران را بختیاریهای شکست‌ناپذیر، تشکیل می‌دهند. اینان دوستان صدیق مشروطیت بوده و خواهند بود. اینان مدافعین ایران آزاد و مستقل و دشمنان مهیب و آشتی‌ناپذیر استبداد و اصول ادارهٔ قدیمه هستند.»

این بختیاریها چه کسانی هستند؟ اینطور مبارزه قطعی در راه مشروطیت ایران و دفاع آن در مقابل حملهٔ تمام دشمنان داخلی و خارجی ناشی از کجاست؟

در ادبیات سیاسی خارجی، این موضوع روشن نشده است. ولی برای ما این مسأله خیلی جالب توجه است.

پنج قبیلهٔ بزرگ ایران عبارتند از: بختیاریها، شاهسون‌ها، قشقائیها، همزه‌ای‌ها و ترکمن‌ها.

بختیاریها از نسل و نژادهایی هستند که بقولی از سوریه و عربستان آمده ایران را اشغال نموده‌اند. جسماً و روحاً بمراتب قویتر از طایفهٔ قاجارها که بر ایران حکومت داشتند می‌باشند.

بختیاریها خواص جنگجویی و خیلی از خصایص دیگر مخصوص اهالی کوهستان را از اجداد خود به‌ارث برده‌اند.

اینان کوهستانیهایی هستند، که بسختی و مشقت خوگرفته‌اند. از شکل ظاهری‌شان نیز خوی جنگجویی‌شان پیداست.

بختیاریها نسبت به‌مفاسدی که نژادهای دیگر ایرانی را به‌پستی سوق می‌دهد، بیگانه هستند.

بختیاریها علاقه‌ای به‌تریاک که بین ایرانیها دارای اثراتی بدتر از الکل برای اروپاییان می‌باشد، ندارند.

بختیاریها زندگی شبانی دارند. تنها در این چند ده سال اخیر به کشت‌وزرع و تربیت زمینهای فلاحتی پرداخته‌اند. رمه‌های گاو گوسفند بختیاری بی‌حدوحساب است.

منطقهٔ بختیاری بین سوزی و بغداد از یکطرف و اصفهان از طرف

دیگر قرار دارد. اصفهان و خوزستان از شمال و جنوب، فارس و بروجرد از مغرب به‌مشرق، آن را محصور ورود کارون آنرا مشروب می کند. این رود از شمال به‌جنوب جاری بوده و تمام منطقهٔ کوهستانی است و مراتع گرانبهایی که در آنها برای گله‌های بیشمار در تابستان علوفه فراوان وجود دارد. زمستانها بختیاریها به‌جلگه‌های شمال غرب کوچ می کنند. هوای این منطقه ملایم‌تر بوده و علوفهٔ مورد احتیاج در آنجا در دسترس می‌باشد. بختیاریها می‌توانند یک عدهٔ پنجاه هزار نفری مرد مسلح بسیج کنند.

تا سال ۱۸۵۰ قبایل مختلف بختیاری جدا از هم زندگی می‌کردند. چه بسا که با هم سر ستیز داشتند و بجان هم می‌افتادند. بالاخره ایلخان بزرگ حسین هادی‌خان پدرسرداراسعد (فرمانده شکست ناپذیر) قبایل کوچک را دور هم گرد آورده و آنان را با هم متحد ساخت.

بختیاریها مدت مدیدی طرف اعتماد حکومت مرکزی نبودند. عدهٔ زیادی از آنها با راهزنی امرارمعاش می کردند. مسافرین از دیدن کلاه‌های دراز و شلوارهای گشاد افراد این قبایل بجان خود می‌لرزیدند. ظاهراً ایلخانها و رؤسای بختیاری از طرف شاه تعیین می‌شدند ولی شاه عملا هیچگونه نفوذی بین بختیاریها نداشت. بختیاریها موظف بودند که به‌تهران زیر فرماندهی پسر ایلخان، یا یکی از اقوام نزدیک وی، دسته کوچکی سوار اعزام دارند. حیات این دسته سوار با فرماندهش گرو امنیت بختیاری در دست شاه بود.

علت اینکه این جنگجویان کوهستانی و این شبانان کوچ نشین و راهزن، بیکبار بصورت اردوی عظیم انقلابی درآمدند چه بود؟ اینان برای چه به‌مشروطه‌طلبان، به‌این امر که خیال احیای سیاسی و اقتصادی ایران داشتند کمک کردند؟

ظاهراً خیلی عجیب می‌نماید. در نظر اول علت مهمتری از وضع اقتصادی ندارد. علت اصلی، تکامل تدریجی (اوولسیون) حیات اقتصادی ایران مرکزی و جنوبی، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است.

رود کارون از مغرب اصفهان سرچشمه گرفته و به‌خلیج فارس،

می‌ریزد. در سال ۱۸۸۸ انگلیسها امتیازکشتی‌رانی این رود را بدست آورده و از این راه برای حمل مال‌التجاره‌ها به‌ولایتهای مرکزی ایران، شروع به‌استفاده کردند. استفاده ازکارون، شاهراههای خشکی تهران-اصفهان، همدان، به‌خلیج فارس راکه از مناطق مهم تجارتی ایران می‌گذرند در حدود ۴۰۰-۳۰۰ ورست (۳۰-۲۸) روزکوتاه‌تر می‌نماید.

در تمام طول سال کشتی‌رانی درکارون میسر است. بهترین راههای کاروان‌رو داخلهٔ کشور اغلب ازکنار این رود و یا ازکنار انشعابات آن عبور می کند.

این رود در بعضی از نقاط از فلات‌های مرتفعی گذشته و در نقاط دیگر ازگذرگاههای تنگی عبور می‌نماید. در چنین نقاطی نمی‌توان کشتی‌رانی کرد. از اینرو لازم است بارکشتیها را خالی کرده و آنها را بوسیلهٔ حیوانات بارکش باهستگی و دقت زیاد از راههای صعب‌العبور وکوههای مرتفع پوشیده از برف و معابر تنگ و خطرناک، از زمینهای شبانان غیور بختیاری —این راهزنان سابق — عبور داد. بختیاریها می‌توانند از این راه تجارتی دو نوع استفاده برند. یا باید مثل ایام گذشته به‌راهزنی پردازند، در این صورت بر اثر وجود جاده‌های شوسهٔ فراوانی که در شمال ایران بدست روسها ایجاد شده است، بازرگانی انگلیس‌ها در برابر تجارت رقیب خطرناکی مثل روسیه تزاری بر زمین می‌خورد و در اثر شکست تجارت انگلیس تعدادی از منابع درآمد قبایل بختیاری از بین می‌رود. و یا برعکس باید قبایل بختیاری به توسعهٔ تجارت انگلیسی‌ها کمک کرده و به‌توسعهٔ بازرگانی بین خلیج فارس و نقاط مرکزی ایران همت گمارند.

عمل‌مهم کمپانی «برادران لینچ» که‌جادهٔ‌معروف‌Lynch Road را در خاک بختیاری ایجاد نمود، در آنست که منافع اساسی قبایل بختیاری را به‌سران این ایل نشان داد. کمپانی «لینچ» توانست راه تجارتی بین اهواز و اصفهان راکه از مناطق کوهستانی کشور می‌گذرد، فقط در اثر سازش خصوصی با سران ایلات بختیاری زیر نظر مهندسین انگلیسی و بدست کارگران هندی بسازد.

عده‌ای از نویسندگان انگلیسی کوشیدند این راه را یک جادهٔ

انگلیسی بنامند ولی در حقیقت این جاده، جادهٔ مخصوص خوانین بختیاری بوده و تعلق به‌آنان داشت. در رأس این خوانین دو تن از سران مشروطیت ایران، یعنی سرداراسعد و برادرش صمصام‌السلطنه قرار داشتند. بر طبق قرارداد ۱۸۹۷ این جاده جزو اموال خصوصی خوانین مزبور محسوب می‌شد. در برابر اخذ این امتیاز، خانهای بختیاری مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان به‌شرکت پرداختند.

بختیاریها در مناطق زیر نفوذ خود محافظت این جاده را برعهده گرفتند. بدین‌ترتیب راهزنان دیروزی بصورت محافظین امروزی در- آمدند. عبور کاروانها بدون هیچ گونه تهدیدی در این راهها تضمین شد.

کنسول انگلیس در اصفهان بسال ۱۹۰۳ نوشته بود:

«در این سه‌سال اخیر جادهٔ مشهور اهواز- اصفهان برای بسط تجارت انگلیس خدمت شایانی کرده است. تنها نقص این راه عبارت از آنست که: غالباً در زمستانها جاده‌ها بوسیله برف بسته می‌شود. سران قبیلهٔ بختیاری قول داده‌اند که برای باز کردن راه‌ها کوشش لازم بعمل آورند. بنظر من آنها کاملا قادرند به‌وعدهٔ خود وفا کنند.»

در سال ۱۹۰۸ وابسته نظامی انگلستان بنام سرگرد «س. ستوک» به‌حکومت متبوع خودگزارش داده بود که: «غیر از راه بختیاری سایر جاده‌ها در تهدید راهزنان است». در نتیجهٔ معاهده انگلیس و روس مناطق ثروت‌خیز ایران از قبیل تبریز، همدان، تهران، مشهد و حتی آخرین نقطهٔ خاك بختیاری یعنی شهر اصفهان نیز بدست روسیه می‌افتاد. بازرگانی انگلستان رو به‌زوال می‌رفت. در این ضمن وضع اقتصادی قبایل بختیاری هم صورت و خیمی به‌خود گرفته بود.

۱۴ فوریه سال ۱۹۰۸ در مجلس عوام انگلستان یکی از نمایندگان بنام «لینچ» اظهار داشت:

«اگر قبلا اطلاعی از امضای چنین قراردادی داشتم راه تجارتی اهواز به اصفهان را که از کنار رود کارون و بر فراز کوههای بختیاری می‌گذرد هرگز ایجاد نمی‌کردم.»

بختیاریها کمی پس از انعقاد قرارداد روس و انگلیس به- خساراتی که از حاکمیت روسیه بر قسمتی از ایران متوجه‌شان می‌شد،

پی بردند. چندی بعد از بمباران مجلس بدست لیاخوف، شاه تمام کشور را به‌دست حاکمیت روسیه سپرد. هرج‌ومرج غریبی در کشور برپا شد. جنبش تجارتی ضعیف‌تر شد. خطر از دست رفتن کامل استقلال ایران پیش آمد. تهدید منافع حیاتی بختیاریها موجبات قیام آنان را بر علیه استبداد شاه فراهم ساخت. در ۲۳ ژوئن سال ۱۹۰۸ مجلس تخریب و مشروطه از بین رفت.

در ۱۵ ژوئیه همان سال «مارلینگ»[1] نمایندهٔ انگلستان به- «ادوارد گری» گزارش داد: «اصفهان منتهاالیه خط بختیاری دچار هیجان سختی است مردم اینجا هم مثل تبریز، رشت، شیراز و همدان تصمیم قطعی دارند ارتجاع را تارومارو شاه را معزول کنند». مأمور باهوش انگلیسی اوضاع را بخوبی تحلیل کرده و پیش‌بینی درستی نموده بود. کودتای ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸ بر امیدواری ارتجاع افزود. گرچه این کودتا طرفداران شاه را تقویت کرده و آزادیخواهان را دچار پریشانی ساخت ولی مدت زیادی طول نکشید که تبریز قیام کرد شاه اردویی متجاوز از ۲۵۰۰۰ نفر به‌سرکوبی تبریز فرستاد این اردو از دسته‌های راهزنی تشکیل شده بود که فکر غارت شهر را پس از تصرف آن در سرمی‌پروراندند. شهر قهرمانانه در برابر هجوم دشمن مقاومت کرد. ستارخان با دلاوریهای خود در این موقع، قهرمان ملی مردم ایران معرفی شد. این جریانات روح انقلابی را در تمام کشور بیدار ساخت.

همه جای ایران با علاقمندی مراقب حوادث تبریز بودند. در شهرهای دیگر میهن‌پرستان دور هم جمع شده و در صدد کمک به‌تبریز محاصره شده برآمدند. عده‌ای با کمال بی‌صبری نقشهٔ پیشروی بسوی تبریز و کمک به‌اردوی خلق را پیشنهاد می‌نمودند. پیشروی بسوی تبریز برای انقلابیون رشت و تبریز نسبتاً آسان بود ولی برای بختیاریها امر فوق- العاده مشکلی بنظر می‌رسید. راه بختیاری به‌تبریز از تهران می‌گذشت. این راه اگر هم راه منحصر بفردی محسوب نشود، بالاخره نزدیکترین راهها است. همین مسأله نقشهٔ سوق‌الجیشی لازم را پیش پای انقلابیون

۱. کتاب آبی Cd۴۵۸۱ صفحه ۱۶۲

گذاشت. گذشته از این در نواحی تهران ۲۵۰۰۰ نفر از لشگریان طرفدار شاه متمرکز بود و تهران عنوان پایتخت داشت. تصرف آن با تسلیم شاه و از بین رفتن ارتش قزاق توأم بود.

پس از این رو، نقشهٔ جنگی پیشروی خود بخود مطرح می‌شد.

در این نقشه از دو جانب از رشت (شمال) و اصفهان (جنوب) حمله به‌تهران پیش‌بینی می‌شد. رشت و اصفهان مرکز عملیات جنگی برای تصرف تهران بشمار می‌آمد.

باین ترتیب تهران به‌تصرف انقلابیون درآمد. شاه، مخلوع و برای بار دوم مشروطیت اعلام گردید.

شاه مخلوع طبق نقشهٔ سال ۱۹۰۹ انقلابیون، در سال ۱۹۱۱ از دو طرف به‌پایتخت حمله برد. این فکر از اول محکوم به‌شکست بود. شاه به‌پشتیبانی نیروی چند هزار نفری شاهسون و ترکمانان وحشی از ایل «جعفربای» بحمله پرداخت. اینها از این نظر به‌طرفداری «محمد علی» برخاسته بودند تا در صورت پیروزی، آزادی کامل در راهزنی بدست آورند. در دورهٔ استبداد راهزنی یکنوع عرف و عادت محسوب می‌شد. مأمورین دولتی این عمل را نادیده‌گرفته و یا حتی تأیید می‌نمودند. محل قشلاق قبایل کوچ‌نشین را حکام ولایات بخوبی می‌دانستند. اگر می‌خواستند بخوبی می‌توانستند راهزنان را دستگیر و مجازات کنند.

ولی راهزنی مداوم راهزنان، برای شاه و عملهٔ دربار منبع درآمد بزرگی محسوب می‌شد. اینان مبالغ هنگفتی به‌حکومت مساعده می‌دادند. راهزنی بمقیاس بزرگی رایج بود.

قبیلهٔ کوچ‌نشین بتدریج همهٔ نقاط ایالتی را تاراج می‌نمود. گروهی از آنان درسر راه به‌هر ده و منزلی می‌رسید، دست به‌غارت پول و جنس مردم می‌زد.

فکر مقاومت مردم بیفایده بود.

بدیهی است که در رژیم جدید به‌راهزنی فرصت داده نمی‌شد. پیروزی «یپرم» و «سرداربهادر» بر راهزن بزرگی نظیر «رحیم‌خان» باعث ترس و وحشت سردسته‌های دیگر راهزن گردید.

این امر به‌پیشرفت تمدن در ایران کمک شایانی نمود. طبیعی

است که قبایل کوچ‌نشین باین آسانی از عادات راهزنی خود نمی‌توانستند دست بردارند. از این رو جنبش ضد انقلابی شاه در ایران بمنزلهٔ جنبش راهزنی که در حال احتضار بود محسوب می‌گردد. این تلاش بمنزلهٔ عصیان قبایل نیم وحشی راهزن، که تمایلی به‌زندگی از راه کار مسالمت‌آمیز ندارند، تلقی می‌شود. مخبر آژانس پترزبورگ تشبثات اخیر شاه را بدین نحو تعبیر می‌کند: «در عدهٔ زیادی از دهات فقط پیرمردان و خردسالان باقی مانده‌اند. ترکمانان بقصد غارت بدنبال شاه روانه شده‌اند. عده‌ای از آنها پس از غارت دهات سر راه، به‌دهات خود برگشته‌اند. نه‌تنها اموال غارتی را با خود آورده‌اند بلکه از زرادخانهٔ ایران نیز تفنگ بر دوش بازگشته‌اند. هیجان بی‌سابقه‌ای بین ترکمانان دیده می‌شود. گروههای کوچک و جدا از هم مرتباً تشکیل و بدنبال شاه روان می‌شوند».

روزنامه «نوویه ورمیا» پس از چاپ این تلگرام به‌طرفداری خود از شاه و امید موفقیت مشارالیه اشاره کرده‌است بماهیت عناصر و افرادی که در تشبثات «محمدعلی‌شاه» از وی پشتیبانی نموده‌اند، می‌توان به‌گفتهٔ یکی از نزدیکان شاه استناد جست: «عقیده دارم که محمدعلیشاه بدون خونریزی پایتخت را به‌چنگ آورد. بهتر است شاه دسته‌های وحشی ترکمن را در استراباد گذارده و خود عازم تهران شود. ورود ترکمنها باعث ترس و اضطراب اهالی می‌شود. زیرا آنان در هر حال از بادهٔ قتل و غارت سرمستند.»

چنین است قضاوت طرفداران جدی محمدعلیشاه دربارهٔ اردوی وی. اهالی آرام کشور، تمام روحانیان، تجار، خرده‌بورژوازی، دکانداران کارگران و تمام دهقانان بالاخره اکثریت ملاکان بزرگ (خوانین) مخالف شاه بودند. طرفداران شاه عبارت بودند از عده‌ای قبایل کوچک کوچ‌نشین، عناصر راهزن از قبیل طالش‌ها و طوایف میکائیلی، حاج‌خوجالی، جان خانملی، پولددلی و غیره.

بهمین علت با وجود کمکهای جدی کشورهای خارجی، تمام تشبثات خائنانهٔ شاه نقش برآب شد.

۵. رقابتهای سیاسی انگلیس و روس در ایران

تحریکات انگلیس و روس-قرارداد سال ۱۹۰۷ و مراحل بعدی سیاست روس و انگلیس در ایران

۱ــ تحریکات انگلیس و روس

«آرتمی وولینسکی» سفیر پطر کبیر در ایران در سال ۱۷۱۵ از اصفهان نامه‌ای به‌دربار روسیه فرستاد که در آن چنین قید شده بود:

«بنظر من اگر تاج ایران بر سر شاه تازه‌ای گذارده نشود اثری از آن بر جای نخواهد ماند. شاه فعلی گذشته از دشمن خارجی از اطرافیان خود نیز در امان نیست. همه جا شورش برپاست. محلی امن و آرام وجود ندارد. با ضعف داخلی اینجا به‌این نتیجه رسیده‌ام که ما درصورتی هم که در جنگ فعلی (جنگ روس-سوئد) نتوانیم موفقیت پیدا کنیم، باز بدون هیچ ترس و خیال می‌توانیم شروع به‌عملیات نماییم. زیرا برای جنگ با ایران اردوی کاملی مورد احتیاج نیست. تنها با یک واحد کوچک نظامی می‌توانیم سرزمینهای زیادی از ایران را به‌خاك روسیه ملحق سازیم و برای اینکار هیچ فرصتی بهتر از حال در دست نیست. در آتیه با روی کار آمدن شاه جدیدی وضع کارها حتماً عوض خواهد شد.»

دیپلماسی تزاری نسبت بهمسایهٔ خود ایران مطابق وصیت «آرتمی وولینسکی» عمل می‌کرد. روسیهٔ تزاری با ایجاد هرج‌ومرج داخلی درکشور شاهنشاهی قدم بقدم پیش رفته، در بنداراض واقع در ماوراء رود کر طالش، قراباغ، گنجه، شیروان، نخجوان، ایروان تمام خان‌نشینها را مسخر ساخته و بطور موقت شهرهای جنوب دریای خزر (گیلان و مازندران) را نیز متصرف شد. روسیهٔ تزاری بهرحال اگر هم قصد تصرف تهران را نداشت باز به‌خیال اشغال آذربایجان ایران بود.

زودباوران ساده لوح به‌این فکر بودند که: نزدیکی سیاست روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷، در سیاست خارجی و داخلی روسیه تزاری مخصوصاً در مقدرات ملت ایران تأثیر مثبتی خواهد داشت. سیاست بعدی این دولت در ایران مخصوصاً قضیه بمباران مجلس ایران بدست «لیاخوف» این ساده لوحان را به‌خود آورد.

زمانی بود که انگلستان «آزادیخواه» دوست صمیمی ایران و پشتیبان مشروطیت ایران بود این موضوع تا موقعی جریان داشت که هنوز انگلستان دولت آلمان را برای خود دشمن خطرناك و رقیب زیان‌بخش نمی‌دید.

مستعمره‌طلبان انگلیسی در آن موقع تمام هوش‌وحواس خود را متوجه روسیه نموده بودند.

در این ضمن بود که با تقویت روزافزون نیروهای مدافع و مهاجم روس تزاری و انگلیس، اختلاف و برخورد مدهشی بین این دو نیروی توسعه‌طلب، پیش‌بینی می‌شد. این برخورد مانند دو لکوموتیو که روبروی هم بر یک خط در حرکتند، اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسید.

روسیه تزاری با نیروی سیل‌آسا در حرکت تهاجمی خود به‌خلیج فارس و سرحدات هندوستان خیز برمی‌داشت.

از آن طرف انگلستان با سرعت برق‌آسایی رو به‌شمال در حرکت بود. گویی خواهان آن است که هر چه زودتر با حریف دست‌وپنجه نرم کرده و هرقدر ممکن است برخورد با دشمن را در نقطه‌ای دور از سرحدات «هند» فراهم آورد. بین این دو نیرو، ایران نقش حائلی بازی می‌کرد. باین‌ترتیب، می‌توان به‌راز پیچیدگی سیاست انگلیس در کشورشیروخورشید پی برد.

حکومت تزاری روسیه با نیروی قزاق که تحت اداره و تعلیم افسران روسی بود، به‌حفظ وضع موجود ایران و اصول ادارهٔ مستبدانه کمک می‌کرد.

از اینجا محمد علی شاه؛ شاه مستبد ایران تمایل شدیدی به روسیه تزاری داشت و از همینجا نیز روسیهٔ تزاری نفوذ اقتصادی و سیاسی و نظامی بزرگی در تهران داشت.

دولت انگلستان برای از بین بردن نفوذ روسیه وارد یکنوع اتحاد

محرمانه با ملت ایران شده با نهضت مشروطه‌طلبی ایران که در حال رشد بود روی موافق نشان داده و به‌سردمی که در راه آزادی مبارزه می کنند یاری نموده و به‌نفوذ خود در ایالتهای شمالی ایران می‌افزاید.

از این راه انگلستان ده میلیون ایرانی را بر علیه سیاست تجاوز-کارانه روسیه تزاری با خود متفق می‌سازد. ولی دوستی دیپلماسی انگلستان با ایرانیان دیری نمی‌پاید.

انگلستان تا موقعی که به‌از بین بردن نفوذ روسیه در دربار احتیاج دارد در ایالتهای شمالی ایران به‌نهضت مشروطه‌طلبی کمک می کند و در عین حال در ایالتهای جنوبی، در مجاورت سرحدات هند با تمام نیروی خویش نهضت آزادی را خفه کرده و به‌حکام مستبد این نواحی برای سرکوبی آزادیخواهان کمک می کند.

وحشت انگلستان از سرایت آتش انقلاب به‌هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری بیش از دشمن خود آلمان بود و همین امر باعث نزدیکی روسیه و انگلستان گردید.

پیروزی نهضت مشروطه در ایران کمک فراوانی به‌اشتعال آتش انقلاب در هندوستان بود و این موضوع باعث دهشت انگلستان شده و این دولت را وادارکرد که در دیپلماسی خود نسبت به‌نهضت آزاد-یخواهی ایران تجدید نظر کند. چنین بود علت اساسی روس و انگلیس و عقد قرارداد معروف سال (۱۹۰۷). در ۱۸ اوت ۱۹۰۷ معاهدهٔ مزبور به‌امضا رسیدوطبق آن سه‌منطقهٔ شمالی و بی‌طرف و جنوبی در ایران درنظر گرفته شد. قسمتهای شمالی که شامل ایالتهای زرخیز و مناطق صنعتی بودند و تهران و شهرهای دیگری از قبیل تبریز، رشت، قزوین و اصفهان که کانونهای انقلابی بودند بیکجا زیر نفوذ روسیه قرار گرفت.

در این موقع انگلستانی که تا دیروز به‌مشروطه‌طلبان یاری کرده و در مناطق شمالی درکنسولگریهای خود را به‌روی بست‌نشینان باز می‌گذاشت مجلس ایران را درست تسلیم قزاقان روسی نمود. بالنتیجه طبق نوشتهٔ یکی از جراید؛ ملت ایران در حالی که بغض راه گلویش را می‌فشرد رو به‌انگلستان آورده و زبان حالش چنین است: «ای انگلیس نیرومند و لیبرال بگو اینک با افکار آزادیخواهی که

تلقینم نمودی چه کنم؟» انگلستان جوابش می‌دهد: «ایران عزیزم!! آن افکار را از سر بدرکن، تو می‌بایست بردهٔ قزاق روس و سرباز انگلیس شوی!».

مسلم است که توده‌های ایران به‌فرمان انگلستان گردن ننهاد. معاهده‌ای که در غیاب مجلس بعنوان یک «امر انجام یافته» بسته شده بود، بدون شک تحقیر بزرگی نسبت به‌آزادی ایران محسوب می-شد. در ۱۸ اکتبر سال ۱۹۰۷ مجلس ایران به‌این معاهده اعتراض کرد و اعلام داشت که این معاهده شرافت ملی ایران را تحقیرکرده و لطمهٔ جبران ناپذیری به‌تمامیت و استقلال کشور مزبور وارد می‌آورد. فراموش نکنیم که بعدها هرگز دولت و مجلس ایران این معاهده را به‌رسمیت نشناختند.

ورود سربازان روسی از سال ۱۹۰۷ به‌بعد به‌ایران و پشتیبانی جدی انگلستان ازعملیات روسیه در ایران، نتیجه معاهده مزبور است.

در سال ۱۹۱۱ در مجلس عوام انگلستان «گری» در جواب مخالفین پس از مدتها «مص» «مص» کلمهٔ «مصطفی» را بیان کرده و پرده از روی تمام قایم باشک‌بازیها با روسیه برگرفت.

«گری» اظهار داشت که: دول روس و انگلیس راجع به‌شناسایی حقوق و منافع خصوصی روس و انگلیس از طرف دولت ایران و همچنین برسمیت شناختن معاهدهٔ منعقده بین دو دولت، مذاکرات لازم بعمل آورده‌اند.

وزیرخارجه انگلیس باین‌ترتیب اظهار داشت: ایران مجبور است دست از استقلال برداشته و در ردیف کشورهای مسلمان از قبیل مراکش و مصر و تونس درآید.

نویسندهٔ این کتاب درسال ۱۹۱۱ ضمن مقاله‌ای اظهار نظر کرده است که: «اکنون هم عده زیادی از ایرانیان و حتی کسانی از مردم انگلیس تصور می کنند که بین سیاست انگلیس و روس در ایران تفاوت اصولی وجود دارد. این تفاوت یک تفاوت ظاهری بیش نیست.

دولت انگلیس برای عوام فریبی ترجیح می‌دهد که با دستکش سفید به‌عملیات بپردازد. و روسیه نیز با در نظرگرفتن منافع صاحبان مال و جاه انگلیس، به‌عملیات خشن و علنی دست می‌زند.»

درهرحال حکومت انگلستان در مبارزه بر علیه آزادیخواهان ایران مجبور بود به‌توده‌های آزادی دوست انگلیس حساب پس دهد. و ضمناً بعضی از لیبرالها نیز تغییر خط مشی سیاسی انگلیس را در خاور- میانه خواستار بودند و حفظ ایران را یکی از مسائل حاد روز می‌شمردند. حکومت انگلیس مجبور بود به‌این اشخاص نیز حساب پس دهد.

بعلاوه انگلستان مجبور بود مسألهٔ حیثیت خود را درکشورهای اسلامی نیز در نظرگیرد و به ۷۰ میلیون مسلمین هند که از عملیات انگلیس نسبت به‌آزادیخواهان ایران متنفر بودند، حساب پس دهد. بالاخره حکومت انگلیس مورد بازخواست سرمایه‌داران و صاحبان صنایع انگلیس نیز قرار داشت. قدمهای بعدی «سرادواردگری» پس از امضای معاهدهٔ سال **۱۹۰۷** خوش‌آیند محافل اخیرالذکر نبود زیرا سیاست «گری» به‌پاره‌ای از منافع سرمایه‌داران انگلیس لطمه وارد می‌کرد.

در نتیجه تحریکات روس و انگلیس وضع مالی ایران خرابتر شده و در اثر هرج‌ومرج، بازرگانی انگلستان نیز در ایران مانند روسیه دچار رکود شده بود.

نطقهای «لینچ» نمایندهٔ پارلمان، نشریات پروفسور «ادوارد براون» و اعتراض اطاقهای بازرگانی منچستر و غیره تماماً علیه سیاست «گری» این جنبهٔ مسأله را روشن‌تر می‌کند. با در نظرگرفتن این شرایط بدیهی است که دولت انگلستان با کمال وضوح خنجر بدست در صحنه ایران وارد عمل می‌شود. در حالی که حکومت تزاری نمی‌توانست علناً قدم بردارد. بوروکراتها و سرمایه‌داران و بانکداران انگلیس هر بار بجای دوا زهر بخورد ایرانیان داده و با تهدید سر نیزه‌های روس تزاری آنان را مجبور به‌خوردن زهر می‌نمودند.

آیا سرنوشتی غم‌انگیزتر از این هم پیدا می‌شود؟

یک ملت کوچک آسیایی برای تحصیل آزادی و حفظ استقلال قد علم می‌کند و در هر قدمی موفقیتی بدست می‌آورد و در قدم آخر از طرف دشمنان آزادی به‌پرتگاه نیستی افکنده می‌شود. این فکر موحش موی بر تن عدهٔ زیادی از ایرانیان حساس راست می‌کند. چه بسا مردمان شرافتمندی را که به‌انتحار وادار می‌سازد. ایران برای مشروطیت

چه خونهایی که نریخته و چه فداکاریها که ننموده است. دورهٔ اول مجلس درمدت عمر کوتاه خود قدمهای مؤثری برداشت. قوانین جدیدی وضع کرده و با آن به‌سیادت مطلق ملاکان ضربه خورد کننده‌ای وارد ساخت.

نهضت مشروطیت ایران که سروسامانی به‌وضع آشفتهٔ کشور داده بود، بدون شک مایهٔ ترس‌وهراس ستمگران تزاری و مجلس لردهای انگلستان شد. در ۱۸ اوت سال ۱۹۰۸ قرارداد انگلیس و روس به- امضا رسید. در ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۰۸ هنگ قزاق روس در تهران ناگهان به‌مجلس ایران حمله کرده و آن را از بین برد ولی با این ضربه مدهش هم مشروطه‌طلبان ایرانی از پای ننشستند. درعرض مدت کمی در تمام نقاط کشور آتش عصیان زبانه کشید. در بندرعباس و بوشهر و مشهد و همچنین همدان و شیراز و رشت دسته‌های فداییان متشکل گردیدند. انقلابیون از شمال و جنوب به‌تهران حمله آوردند. پس از سه روز زدوخورد با هنگ قزاق و سربازان شاه، پایتخت را متصرف شدند.

باین ترتیب شاه اخراج و مشروطیت برای بار دوم اعلان شد. آفتاب آزادی ازسر نو درافقهای ایران طلوع کرد.

این بار هم روزهای شادی و سرور دیری نپایید. نخست راهزنی بنام رحیم‌خان علیه مشروطیت برخاست. این یاغی که قبایل نیمه- وحشی را بزیر فرمان داشت، به‌شهرهای بلادفاع حمله کرده، به‌غارت و قتل اهالی پرداخت. یپرم و سردار بهادر، رحیم‌خان را شکست داده متواریش ساختند و وی به‌روسیه پناهنده شده و زیر حمایت دولت همسایه (روسیه تزاری) قرارگرفت. بعداً داراب میرزا افسر روسی از جانب حکومت تزاری و شاه مخلوع به‌مشروطیت اعلان جنگ داد. سربازان مشروطه‌خواه ایرانی برای مقابله با داراب میرزا در نزدیکی‌های ده «چارکار» جلو دشمن را گرفتند. ولی قزاقان روسی برای رهایی داراب میرزای یاغی، فرمانده قوای ایرانی «سرتیپ علی‌خان» را مقتول ساختند. باین ترتیب طغیان افسر روسی در ایران مثمر ثمر واقع نگردید. او نیز اجباراً به‌خاک روسیه گریخت. از این به‌بعد نوبت خود محمد علیشاه فرا می‌رسد. محمد علیشاه در ۱۸ ماه ژوئیه سال ۱۹۱۱ گویا

پس از مسافرت بطور ناشناس در داخل روسیه، با کشتی روسی بنام «کریستوفوس» به‌سیاحت در بحر خزر می‌پردازد و ناگهان در «گمش-تپه» پای به‌خشکی می‌گذارد.

اردوی‌شاه،شروع به‌حمله به‌تهران می‌کند. ولی مردم ایران آنی از مراقبت وضع خطرناك باز نمی‌ایستند. حکومت ایران یادداشت اعتراضیه شجاعانه‌ای به‌دول انگلیس و روس فرستاده و آنان را مسؤل پشتیبانی ازشاه مخلوع می‌شمارد.

دقایق هولناکی که پیش آمده بود، نمی‌تواند روحیه مردم را تضعیف کند. در پنجم سپتامبر مشروطه‌خواهان در نزدیکی‌های «امامزاده» اردوی جلودار سردار ارشد را در هم‌شکسته و ۳۰۰ نفر از آنان را اسیر می‌کنند. تعداد کشته‌شدگان اردوی مزبور، به۱۰۰تن بالغ می‌شود.

در۲۶ سپتامبر اردوی مشروطه‌طلبان در نزدیکیهای ساوه در محل «باتاغای» لشگر چهار هزار نفری راکه از قبایل کرد تشکیل شده بود مغلوب می‌سازند.

در این جنگ ۵۰۰ تن از سربازان سالارالدوله کشته می‌شوند.

بالاخره در۱۶ نوامبر، بختیاریها پس از پیشروی پیروزمندانه‌ای نیروی ذخیرهٔ شاه مخلوع را در بروجرد تارومار می‌کنند.

بنظر می‌رسید که کار محمدعلیشاه یکسره شده و چاره‌ای جز فرار ندارد. ولی وقایعی که اتفاق می‌افتد پرده نیرنگ را از جلو دیدگان ایرانیان بیک سوزده، سر انگشتانی راکه رحیم‌خان، داراب میرزا، محمد علیشاه و دیگران را برقص درمی‌آورد، نمایان می‌سازد.

نخست انگلستان «آزادیخواه» به‌واحدهای هندی دستور می-دهد که برای تصرف نقاط مهم جنوبی ایران بسیج شوند.

حکم تصرف اصفهان (منطقه روسی) و شیراز و بوشهر (مناطق بیطرف) نیز به‌این واحدها صادر می‌شود.

بنظر می‌آید که انگلستان معاهده سال ۱۹۰۷ را بهیچ می‌شمارد و شاید هم اختلافی بین دو دولت مؤتلف پیش آمده است.

ولی جریان بعدی نشان می‌دهد که روسیه نیز با استفاده از موضوع «شوستر» به‌لشکرکشی پرداخته و معاهدهٔ مشئوم سال ۱۹۰۷

را جامهٔ عمل می‌پوشاند.

روسیه با صرف نظرکردن از اصفهان و منطقه بی‌طرف جنوبی آزادی عمل درمناطق شمالی را بدست می‌آورد.

مؤلف این کتاب در۱۹۱۱ چنین نوشته بود:

«آتیهٔ روشنی به‌روی ملت ایران که در راه استقلال خود مبارزه کرده و به‌هدف‌ها نزدیکتر می‌شود، لبخند می‌زند.

تقسیم ایران درکشور همسایه‌اش (افغانستان) در توسعهٔ نهضت آزادی و انقلاب تأثیر فراوانی خواهد کرد.»

در این کشور اخیر، متجاوز از ۱۵ میلیون جنگجوی کوهستانی بسر می‌برند. آنان بیش از هرچیز پای‌بند استقلال خویشند. ایران می‌توانست از افغانستان نیز نظیر قفقازیها از نظر مشروطیت کمک گیرد.

در سالهای اخیر تحت تأثیر حوادث ایران در افغانستان نیز جنبشهای انقلابی پدید می‌آید.

در اوایل سال ۱۹۰۹ سوءقصدی از طرف مشروطه‌خواهان علیه امیر افغان کشف شد. عدهٔ زیادی به‌زندان افتادند. فرمانده هنگ (مهماند) محمد حسن‌خان به‌سی سال حبس و همچنین سردار عبدالقیاس خان افسر سوار و محمد عظام‌خان و سرورخان محکوم به‌اعدام شدند.

پس از تصرف تهران بدست انقلابیون، اهالی کابل سه روز نمایشاتی بنفع مشروطیت ایران ترتیب داده و جشن‌وسرور شادی برپا کردند.

عدهٔ زیادی از «بوروکراتهای» افغانستان نیز در این نمایشها شرکت نمودند. سردار نصرالله‌خان در میتینگی که بافتخار انقلاب ایران برپا شده بود، نطقی ایراد کرده و چنین گفت:

«افغانها فقط همسایه ایران نیستند بلکه خویشی نزدیکی با آن دارند. تشبثات انگلیس—روس نه‌تنها نمی‌تواند نهضت آزادی و استقلال‌طلبی ایرانیان را خفه کند، بلکه به‌توسعه نهضت آزادی در افغانستان نیز کمک می‌نماید. آینده افغانستان دیپلماتهای انگلیسی را سخت ناراحت کرده. بیداری افغانستان برای نقشه‌های مستعمره‌طلبان انگلیسی فوق‌العاده گران تمام خواهد شد. این کشور می‌تواند ده برابر قبیله جنگجوی بختیاری افراد جنگجو به‌میدان جنگ آورد. پنج سال

است که ناوهای انگلیسی از حمل اسلحه قاچاق به‌بنادر ایران جلوگیری می‌کنند. بنا به‌آمار منتشره از جانب انگلیسها در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۰۸ تعداد ۸۵۰۰۰ قبضه تفنگ به‌بنادر خلیج فارس وارد شده و تعداد زیادی از آنها به‌افغانستان حمل گردیده است.

سیاست روسیه و «سرادواردگری» با عواقب وخیمی که در افغانستان و هندوستان برای انگلستان در پیش دارد، باعث خوف و وحشت دیپلماتهای انگلیس شده است. عدهٔ زیادی از رجال دولتی انگلستان خواهان اجرای محتاطانه مواد قرارداد سال ۱۹۰۷ می‌باشند.»

۲ــ قرارداد ۱۹۰۷ و مراحل بعدی سیاست روس‌وانگلیس در ایران

سازش روس و انگلیس معادل با محو استقلال ایران و برقراری حاکمیت انگلیس و روس در این کشور بود. اعلام این سازش در طبقات بیدار ایرانی هیجان بزرگی بوجود آورد[1] ترس از فردا در وضع داخلی ایران برآشفتگی عجیبی تولید کرد. هرج‌ومرج همه جا را فرا گرفت. ارتجاع سر بلند کرد (تیراندازی به‌مجلس از طرف باند سیاه ارتجاع) شاه برای حملهٔ جدید آماده شده و مبارزه شدیدتری بر علیه تشکیلات جدید شروع نمود.

در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۰۸ سرهنگ لیاخوف فرمانده نیروی قزاق باشتراك «گارتویک» سفیر روسیه و امیر بهادر جنگ سر دستهٔ مرتجعین، نقشه‌ای طرح و به‌تصویب فرماندهٔ عالی نظامی قفقاز رسانیدند. با اجرای این نقشه مجلس بمباران، و عدهٔ زیادی از نمایندگان ملت از قبیل میرزاابراهیم‌آقا، ملك‌المتکلمین و دیگران بقتل رسیده و یا اعدام شدند. عدهٔ دیگری نیز به‌زندانها و شکنجه‌ها محکوم شدند. دسته‌ای تبعید و گروهی موفق به‌فرار شدند.

فدائیان مدافع مجلس، تعداد زیادی تلفات داده و عده‌ای از مشروطه‌طلبان به‌سفارت انگلیس پناهنده شدند. سفارت انگلیس برای اینکه اعتبار و حیثیت خود را در انظار خلق ایران کاملا از دست ندهد،

1. A brief narrative of recent events in Persia by Edward Brown

از کتاب:
لندن سال ۱۹۰۹ صفحهٔ ۲۷

پناهندگان را پذیرفت. ولی بعداً درهای سفارت را به‌روی آزادیخواهان بست. در تهران خانه‌های ریادی تاراج شد. قزاقان و باند سیاه، از هیچ سیاهکاری روگردان نشدند.

لیاخوف «عظیم‌الشأن» در ازای خدمات صادقانه‌اش به‌سمت والی تهران منصوب شد. درکشور حکومت نظامی اعلان گردید. شاه غالب شد. ولی چندان طول نکشید در عده‌ای از شهرها انفجارهای انقلابی رخ داد. این جنبشها در تبریز وضع خطرناکی به‌خود گرفت. در این شهر مشروطه‌طلبان که در رأس آنها ستارخان و باقرخان قرار داشتند پس از زدوخوردهای زیادی درکوچه‌ها، پس از نبردهای زیاد درسنگرها، طرفداران مسلح و راهزن شاه را از شهر بیرون راندند. زراد-خانهٔ دولتی به‌چنگ انقلابیون افتاد در این موقع ۲۰۰۰۰ تفنگ، سه توپ کوهستانی و چند توپ سر پر قدیمی بغنیمت گرفته شد. مشروطه-طلبان به‌شاه اطلاع دادند که فقط پس از احیای مشروطیت، افتتاح مجدد پارلمان و پس از اخراج راهزنان خارجی از کشور، که نمایندگان ملت را بقتل رسانده‌اند، تنها پس از همهٔ این اقدامات، اسلحه بزمین خواهند گذاشت.

باین‌ترتیب محاصرهٔ تبریز و دفاع قهرمانانهٔ این شهر شروع شد. کوه‌نشینهای نیم‌وحشی و راهزنانی که بقصد غارت شهر، اردویی متجاوز از ۲۵۰۰۰ نفر تشکیل داده بودند، شهر را تحت محاصره گرفتند. اعلیحضرت همایونی قبل از شروع محاصره وعدهٔ غارت شهر را به‌اردوی خود مرحمت فرموده بود![1] راهزنان نیم‌وحشی بسوی تبریز تنها به-اشتهای یغما جلب شده بودند. اینان تبریز را از هر سو در محاصره گرفتند. ارتباط شهر با همه نقاط قطع شد. بارها شهر را بمباران کرده، پس

۱. لیاخوف در امریهٔ خود خطاب به‌نیروی نظامی که عازم جنگ با «ماجراجویان» تبریز بودند، نوشته بود: «بی‌نهایت متأسفم که شخصاً در این نبرد پرافتخار نمی‌توانم شرکت کنم چه‌افتخاری بالاتر از این که قزاقهای تهران، زیر نظر افسران روس به‌عملیات جنگی پردازند». لیاخوف ضمناً به‌ثروتمندبودن تبریز اشاره کرده و قزاقان یغماگر را برسر اشتها آورده بود. ضمناً بعضی از قزاقان «جبون و بی‌شرف» را که راه فرار پیش گرفته بودند به‌باد انتقاد گرفته و گفته بود: «یا با سرنیزه یا برسر سرنیزه»

روزنامهٔ «رچ» مورخه ۱۳ اکتبر ۱۹۰۸

از بمباران به‌حمله پرداختند. ولی تمام حملاتشان دفع شد. پس از هر نبردی مدافعین قهرمان شهر، عدهٔ زیادی تفنگ و حتی توپ بغنیمت می‌گرفتند.

محاصرهٔ شهر مدتها طول کشید. نیروی احتیاط مدافعین کم کم رو به‌ضعف گذاشت. دو راه بیشتر بنظر نمی‌رسید: یا شهر بزور به‌تصرف دشمن در می‌آمد و یا بالاخره گرسنگی، مدافعین را وادار به‌تسلیم می‌نمود.

در هر دو صورت شاه به‌نیروهای خود سروسامانی داده و پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم می‌نمود.

جالب توجه است که پس از تغییر اوضاع، یعنی بعد از آنکه گفته‌های شاه پشت گوش انداخته شد، بعلت تضادی که بین نفوذ و اقتدار زیاده از حد شاه با نقشه‌های دول معظم همسایه موجود بود، در ۲۰ آوریل سال ۱۹۰۹ جناب «سابلین» بهمراه آقای «برکلی» نمایندهٔ دولت انگلستان بملاقات شاه می‌روند. در این ملاقات موضوع صحبت بر سر رهایی نمایندگان کنسولگری‌های خارجی مقیم تبریز و اتباع دول مزبور از خطر گرسنگی و قحطی دور می‌زند. پیشنهاد می‌کنند که باید امکانات حمل آذوقه به‌تبریز فراهم شود. یعنی لازم است موقتاً جنگ متارکه گردد. «حکومت تزاری در ۲۳ آوریل سال ۱۹۰۹ یادداشتی به‌دول خارجی تسلیم کرده و در آن نظر دولت امپراطوری روس را جهت کمک‌رساندن به‌اهالی صلح‌طلب(Non Com Battant)شهر تبریز ابلاغ نموده بود.»

در مقابل پیشنهاد نمایندگان انگلیس-روس، محمدعلی‌شاه اظهار می‌دارد که مدت ۹ ماه است تبریز را محاصره کرده‌ام برای آنکه امر محاصره با موفقیت پایان پذیرد، جلوگیری از ورود آذوقه به‌شهر اولین شرط است. شاه در دنبالهٔ بیانات خود اظهار داشت که متارکه حتی مدت چند روز معدود به‌موفقیت نیروهای مهاجم ضربت غیرقابل‌جبرانی وارد خواهد ساخت. بعلاوه اظهار داشت که نمی‌داند نمایندگان روس-انگلیس و اتباع دول مزبور از اقامت در تبریز چه نظری دارند. در جواب اظهارات شاه سفیر انگلیس بطور قطع اظهار داشت که اینها مسائل درجه دومی بیش نیستند. در اینحال بهمراه سفیر روسیه اعلان

فوری متارکه جنگ را خواستار گردید. شاه مجبور به‌اطاعت شد. مدت شش روز (از ۲۰ تا ۲۶ آوریل) فرمان متارکه جنگ داد.

نمایندگان انگلیس-روس در ازای کمکی که بدین‌ترتیب به‌محاصره‌شدگان شهر قهرمان نموده بودند، کوشیدند آنچه با دست پیش کشیده‌اند با پا پس بزنند.

تبلیغات زیادی دربارهٔ احتمال خطر جانی برای نمایندگان روس و انگلیس در تبریز براه انداختند. دربارهٔ اینکه گویا مجاهدین تبریز به کنسولگریها ریخته و درصدد قتل‌عام اروپاییان هستند، جنجال عجیبی برپا نمودند[1]، مطبوعات انگلیس با درج تلگرافهای وحشت‌آوری بیش از همه بر این آتش دامن می‌زدند. این هیاهو و جنجال ادامه داشت تا اینکه در ۱۰ آوریل فرماندهٔ قفقاز اردویی بالغ بر ۵۰۰۰ نفر به‌تبریز اعزام داشت. این مسأله باعث سرور و شادی سرمایه‌داران انگلیسی گردید.

حکومت تزاری در یادداشت مشترکی که با دولت انگلستان منتشر کرد اظهار می‌داشت: «اروپاییان مقیم تبریز در معرض تجاوز و خطر مرگند از این رو دولت روسیه به‌نگهبانی اهالی بیدفاع همت گماشته است. بمحض اینکه شهر تبریز وضع آرامی به‌خود گیرد، پس از آنکه حفظ جان و مال کنسول و اتباع روسی تأمین گردید، نیروی نظامی روسیه فراخوانده خواهد شد.»

در ۲۴ آوریل نیروهای نظامی روس زیر فرماندهی «سنارسکی» شروع به‌پیشروی بسوی شهر محاصره شده نمودند. اینان می‌خواستند برای شهر ارزاق و خواربار رسانده و کنسولهای انگلیس و روس و اتباع دول مزبور را «از زیر باران گلوله و خنجر انقلابیون تبریز و مردم عاصی شهر که در نتیجهٔ محاصرهٔ ممتد و فشار گرسنگی حال توحش یافته بودند نجات دهند[2]»

۱. به‌تلگرافات شماره ۲۴۶ و ۲۸۲ کتاب سفید: Persia No 2 صفحهٔ ۱۲۳-۱۱۰ مراجعه شود.

2. The populace of that town' driven to desperation by Starvation.
کتاب سفید: Persia No 2 (۱۹۰۹) صفحهٔ ۱۱۰

پس از هفت روز راه‌پیمایی پیشقراولان اردوی «سنارسکی» در ۱۷۰ آوریل وارد تبریز شدند. مردم شهر از این جریان بی‌اندازه ناراضی بودند. همه را بهت‌وحیرت فراگرفته بود. در ۱۹ آوریل «انجمن» به‌کنسول روس مراجعه کرده و علت تهاجم اردوی روس را استفسار نمود. کنسولهای روس ـ انگلیس جواب مشترکی با امضاهای نماینده دو دولت تهیه کرده تسلیم انجمن نمودند: «قشون روس بطور موقت به‌تبریز آمده‌اند. مقصودشان باز کردن راهی برای ورود خواربار به‌شهر و محافظت مأمورین کنسولگری و اتباع روس و دول دیگر خارجی است. بعلاوه منظور از اعزام نیروی روس به‌تبریز آنست که در صورت تسلیم شهر، جلو غارتگری نیروی شاه را بگیرند.»

عمده قوای اردوی روس در پشت دروازه شهر متمرکز و اردوی شاه مجبور به‌عقب‌نشینی و رفع محاصره گردید. تبریز از چاله درآمده به‌چاه افتاد. روز هفدهم ماه مه ستارخان و باقرخان و تقی‌زاده از شر مهمانان ناخوانده‌ای که برای «آزاد کردن» تبریز آمده‌اند به‌سفارت ترکیه پناهنده می‌شوند. کنسولگری انگلیس در به‌روی آزادیخواهان می‌بندد!

چندی بعد تعداد پناهندگان به‌پرچم ترکیه فوق‌العاده رو به‌افزایش می‌گذارد.[۲]

از طرف دیگر نیروهای انقلابی کشور هنوز بیدار و پا برجای بود. انقلابیون ایران در اثر خطر ارتجاع داخلی (شاه و عمال استبداد) و همچنین خطر دشمن خارجی که استقلال و تمامیت کشور را به‌مهلکه انداخته بود، تلاش و کوشش خود را چند برابر کرده و با آخرین قوای خود برای مبارزهٔ حیاتی و سماتی آماده شدند. کمی بعد در مطبوعات زمزمه‌ها و شایعات زیادی مبنی بر حملهٔ انقلابیون رشت و قزوین و

۱. روزنامهٔ «تایمز لندن» مورخه ۳۰ مارس سال ۱۹۰۹

۲. از بین مطبوعات انگلیس فقط «منچستر گاردین» و «دیلی‌نیوز» و چند روزنامهٔ سوسیالیست به‌ستمگریهای تجاوزکارانهٔ اردوی روس در ایران اعتراض می‌کردند. این روزنامه‌ها تهاجم اردوی تزاری را برخلاف اصول عدم مداخله در امور داخلی ایران می‌دانستند. (این اصول از طرف انگلیس و روس قبلا پذیرفته شده بود).

پیشروی بختیاریها به‌سمت تهران منتشر گردید. در همین حال محافل رسمی و نیم رسمی انگلیسی و روسی از تهدید جان‌ومال اروپاییان در صورت سقوط پایتخت بدست انقلابیون اخبار زیادی منتشر کردند. روزنامه‌های انگلیسی «تایمز»، «دیلی تلگراف»، «دیلی میل» و همچنین روزنامهٔ روسی «نوویه ورمیا» و جراید دیگر پیشگویی می‌نمودند که در صورت تصرف تهران بدست انقلابیون کشتار موحش، اروپاییان را تهدید خواهد کرد. در این باره هر روز تلگرافات زیادی از مخبرین این جراید در روزنامه‌های انگلیسی درج می‌شد.

در این موقع هیأت نمایندگی مردم ایران برای تبلیغات بنفع جنبش مشروطیت به‌لندن اعزام شد. در رأس این هیأت دکتر میرزا عبدالله از سوسیال دموکراتها و رحیم‌زاده، بازرگان تهرانی قرار داشتند. اینان برای نمایندگان صاحب نفوذ و محافل معتبر مطبوعات انگلیسی و بعضی از زمامداران بریتانیا ماهیت اصلی نهضت بختیاری را روشن می‌کردند. ولی تلاش آنان فایده‌ای نداشت. جنبش بختیاریها در اوایل مثل نهضت غارتگرانه‌ای توصیف می‌شد. گویا تمام فعالیتهای فرهنگی اروپاییان در ایران بدست بختیاریها بنابودی کشانده می‌شد. هرقدر مشروطه‌طلبان به‌پایتخت نزدیکتر می‌شدند، بر شدت افترا و اتهامات سیاه برعلیه انقلابیون افزوده می‌شد.

سفیر روس از پیشروی سریع نیروهای مشروطه و از خطری که موجودیت ارتجاع را تهدید می‌نمود، مرعوب شده و باتفاق سفیر انگلیس چندبار به‌ملاقات سران اردوی انقلابی رفتند. اینان می‌خواستند جلوی هجوم نیروهای انقلابی را بگیرند. انقلابیون را پیوسته با رنجش حکومت انگلستان و پیش آمدن مشکلات بزرگ و حتی تصرف پایتخت بدست نیروهای تزاری تهدید می‌کردند. دو دولت حریص با ورود نیروهای روس به‌ایران و تعقیب انقلابیون موافقت کرده و در این باره سازش کامل حاصل نموده بودند. روز سوم ژوئیه دو هزار سرباز روسی در انزلی پیاده شده و با سازوبرگ کامل برای پیوستن به‌نیروهای قزاق بی‌خوف و دفاع از پایتخت بسرعت بسوی تهران روانه شدند.

روزنامهٔ «تایمز» چاپ لندن در تاریخ ۲ ژوئیه سال ۱۹۰۹ در سرمقاله‌ای شعار «ایران به‌ایرانیان تعلق دارد» را به‌باد استهزا گرفته و

ضمناً نوشته بود:

«کنسولهای هر دو دولت به‌سردار اسعد فرمانده بختیاریها خاطر نشان کرده‌اند که هجوم او به‌تهران باعث نارضایتی دو دولت روس-انگلیس شده و ممکن است این امر به‌مشروطیت ایران که مورد علاقهٔ تام سردار اسعد است، ضربت جبران ناپذیری وارد سازد. شاه هر آنچه توانست اعطا کرد. مشروطه داد، عفو عمومی داد، قانون انتخابات را امضا نمود. همین قانون بنابه گزارشی که سفیر انگلیس به«سرادوارد-گری» فرستاده است تا حد امکان قانونی دموکراتیک است».

روزنامه‌های دیگر انگلیسی نیز مقالات سراپا ساختگی مفصلی در بارهٔ ماهیت دموکراتیک اقدامات شاه و خبر اعلام عفو عمومی و همچنین «نقشه‌های راهزنانهٔ» مشروطه‌طلبان «و فعالیتهای فرهنگی» قزاقان جعل و منتشر می‌کردند.

بعلاوه تمام مطبوعات انگلیس بجز چند روزنامهٔ سوسیالیستی و روزنامه‌های دموکراتیک از قبیل منچستر گاردین ودیلی نیوز و غیره سیاست مزورانهٔ «گری» را مورد تأیید و تصدیق قرار می‌دادند. سیاست «گری» در کنگره حزب لیبرال انگلیس منعقده در «سائوث-پرت» نیز به‌تصویب رسید. در این کنگره ۱۵۰۰ نماینده شرکت داشتند. صدر کنگره با امتنان کاملی اظهار داشت که: «خوشبختانه در جریان قضایای دهشتناك ایران مردی چون «سرادواردگری» که اعتماد و احترام تمام دنیای متمدن را به‌خود جلب نموده است در رأس حکومت انگلستان بود».

این بیانات با کف زدن ممتد نمایندگان تأیید شد. (منچستر گاردین شماره روز ۲ ژوئیه سال ۱۹۰۹)

گفتیم که اردوی روس از انزلی بسرعت عازم تهران شد.

در مجلس عوام انگلستان، «لینچ» نمایندهٔ مجلس نسبت به-مداخله روس و انگلیس علیه منافع مشروطه‌طلبان ایران در امور داخلی این کشور اعتراض کرد. این اعتراض نیز اثری در تصمیمات مجلس عوام که طرفدار سیاست «گری» بود نبخشید.

نمایندگان انگلیس و روس بیش از پیش شروع به‌تهدید سران انقلابی نموده و برای جلوگیری از نارضایتی بیشتر دول متبوعهٔ خود

پیشنهاد خودداری از حملهٔ به‌تهران می‌نمودند.

منظور آنان از مذاکره و تهدیدات خود، اغفال انقلابیون و بدست آوردن فرصتی بود تا اردوی روس بتواند قبل از آنان وارد پایتخت شود. ولی سردسته‌های اردوی انقلابی از تلگرافهای امثال دکتر اسماعیل‌خان و شیخ حسن مقیم لندن و بعضی از نمایندگان آزادیخواه انگلستان که طرفدار نهضت مشروطه بودند، نیروگرفته و علی-رغم تهدید سفیران دو دولت، به‌پیشروی سریع خود به‌جانب پایتخت ادامه دادند.

انقلابیون با سرعت و مهارت زیادی پیش رفته بیکبار وارد پایتخت شدند. تهران پس از چند مانور جنگی و سه روز زدوخورد جدی بتصرف انقلابیون درآمد.

این زدوخوردها روزهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ ژوئیه اتفاق افتاد.

لیاخوف پهلوان پنبه‌ای که بحق باید «استاسول[1]» تهرانش نامید تسلیم اردوی انقلابی شد. و حال آنکه بریگاد قزاق می‌توانست اقلا چند روزی مقاومت کرده و به‌دست اردوهای روسی بهانهٔ حمله به‌تهران را دهد. ولی لیاخوف قهرمان! از ترس جان، تسلیم را ترجیح داد. وقوع این امر بیکبار اوضاع را بنفع مشروطه‌طلبان تغییر داد. حکومت مرکزی و پایتخت کشور بدست انقلابیون افتاد. همان سفرای روس و انگلیس که چندی پیش خود را طرفدار مشروطیت ایران قلمداد می‌کردند، صریحاً شاه را تحت حمایت خود گرفتند. شاه درسفارت روس به‌زیر پرچم انگلیس-روس پناهنده شد. دم در سفارت، قزاقان روس و سپاهیان انگلیس بعنوان گارد محافظ و احترام به‌نگهداری سفارت پرداختند و سفرای روس و انگلیس نیز دفاع از خواست‌های پادشاه مخلوع را برعهده گرفتند. شاه قبل از اینکه مدد معاش دائم‌العمر از خزانهٔ دولت نگیرد، نمی‌خواست‌ازکشوری که ویرانه‌اش کرده بود خارج شود. این مدد معاش بر دوش مالیه کشور بار سنگینی بود. دیپلماسی روس و انگلیس مشکلات زیادی در راه «ایران مشروطه» ایجاد کرده و می‌خواستند حکومت جدید تهران را تابع خود بکنند.

۱. «استاسول» فرماندهٔ مدافع پرت‌آرتور در جنگ روس-ژاپن.

کشوری را که در نتیجهٔ جنگهای داخلی طولانی به‌ورشکستگی نزدیک شده است، مجبور به‌پرداخت وامهای خصوصی شاه سابق (بالغ برده میلیون فرانک) و تأدیهٔ صد هزار تومان (پانصد هزار فرانک) تقاعد تا آخر عمر نمودند.

دولت جدید ایران که به‌وضع مالی وخیمی دچار شده است، به‌استقراض از دول انگلیس و روس مجبور می‌شود. و بدین ترتیب آزادی عمل و استقلال خود را از دست می‌دهد[1]

در رژیم جدید مشروطیت نیز نیروهای روسی در ایران باقی ماندند. توقف این نیروها در ایران و عملیات بی‌شرمانه و غیر قانونی آنان مردم را نسبت به‌آینده بیمناك ساخت. این بیم و هراس در بیانات رسمی دولت هنگام افتتاح مجلس (دوم نوامبر) نیز منعکس شده‌بود. در این بیانیه گفته شده بود:

«امیدواریم تشویش و کدورت مردم که در نتیجهٔ توقف نیروهای خارجی در ایران حاصل شده است، با مذاکراتی که فعلا جریان دارد هر چه زودتر رفع شود. در این باره بطور قطع وعده داده‌اند تا هر چه زودتر به‌این تشویش پایان داده شود»[2]

۱. حکومت انگلیس و روس حاضر به‌پرداخت ۵میلیون منات وام به‌دولت مشروطه گردیدند. در مقابل برای فرماندهی نیروی ژاندارم در شمال ایران لازم بود افسران روسی استخدام شوند. ایرانیان غالباً در مقابل این موضوع به‌مقاومت پرداختند. ایرانیان می‌گفتند: «ما مردن را برخدمت زیر نظر و آقایی دیگران ترجیح می‌دهیم». بهمین مناسبت روزنامهٔ «تایمز» چاپ لندن در دفاع ازشرایط پیشنهادی روس و انگلیس می‌نویسد:

«موضوع برسر قبول افسران روس یا مردن ایرانیان نیست، مسأله برسر آن است که آیا بدون افسران روسی ایرانیان می‌توانند ادامهٔ حیات دهند؟ بدون افسران روسی یعنی بدون پول ماندن، افسران روسی و پول یک‌جا داده می‌شود. خودداری از قبول افسران روسی، عبارت ازصرفنظر کردن از پول است.»

از این مقالهٔ «تایمز» می‌توان به‌همفکری نزدیک بعضی از طبقات انگلیس با سیاستی که لیاخوف‌ها را در ایران پروبال می‌داد پی‌برد.

۲. روزنامه «نوویه ورمیا» باین نطق از روی کمال عصبانیت جواب داد.

این روزنامهٔ متین در مقالهٔ سراپا استهزاآمیزی چنین نوشته بود:

←

باین ترتیب دو دولت خارجی مدتها ایران را زیر فشار تهدید قرار داده و با تمام قدرت درکشور به‌ایجاد هرج‌ومرج کمک می‌نمودند، تا مگر بتوانند از پیشرفت کشور جلوگیری نمایند.

یکی از این دول خارجی، گاهی بنابر میل خود و زمانی برای مراعات منافع «دوست» خود عملیاتی مرتکب می‌شود که حکومت مترقی‌ترین و آزادترین دولتهای اروپایی، از ترس ملت و افکار عمومی جرأت اقدام به‌آن را نداشت.

قرارداد سال ۱۹۰۷ فوایدی را که بورژوکراسی تزاری در انتظار آن بود تأمین نکرد.

صنایع انگلیسی در عده زیادی ازکشورها از قبیل هندوستان، استرالیا و کانادا، چین، ترکیه، مصر، و غیره پایه‌گذاری شده بود. از نظر مالی انگلستان مثل فرانسه نمی‌توانست ثروت مالی خود را به‌اوراق قرضهٔ دول‌اسپانیا، روسیه، ترکیه، مصر و غیره تبدیل نموده و از این‌رو به‌روسیه وام دهد. از این‌رو انعقاد معاهده سال ۱۹۰۷ در بورسهای بین‌المللی ارزش پول کاغذی روسی را تا حدی بالا برد. باین جهت تا اندازه‌ای وضع مالی روسیه تزاری بهبودی یافت.

سازش انگلیس و روس از نظر مالی و سیاسی کمک ناچیزی به‌بورژوکراسی روس نمود. ولی از نظر مبارزه با انقلاب توده‌های روس، کمک مؤثری محسوب می‌شد.

پس از تقسیم داوطلبانهٔ آسیای میانه بین انگلیس و روس در مشی لیبرالهای انگلیسی و توده‌هایی که تحت رهبری آنان بودند به‌نفع بورژوکراسی تزاری انحرافی حاصل شد. از این به‌بعد بورژوکراسی

→

«حکومت ایران می‌تواند نطق و خطابه‌ها بهم ببافد، در عین‌حال نمی‌تواند نه تنها آسایش و امنیت داخلی بلکه جان و مال اتباع خارجی مقیم ایران را تأمین کند.

اهالی بیطرف و ساکت ایران اردوی روس را نه با تشویش و کدورت بلکه با امتنان و تشکر استقبال نموده‌اند. بنظر ما نطق رسمی دولت ایران عمل خصمانه‌ای نسبت به‌روسیه تلقی می‌شود.

«استقبال دوستانهٔ» مردم ایران از اردوی روسی را موج اعتراضات ایرانیان نسبت به‌اعزام اردوی روس به«قاراداش» کمینگاه سابق رحیم‌خان نشان می‌دهد.

روس برطبق تمایل باند سیاه، در داخل امپراطوری روس برای حرکت آزادانه بر علیه انقلابیون کارت سفیدی از افکار عمومی انگلستان بدست آورد.

از مدتها پیش برای مطبوعات فرانسه طرفداری از طبقه حاکمه روسیه سنتی شده بود. مطبوعات انگلستان نیز باستثنای چند روزنامهٔ دموکرات و سوسیالیست، با تمام قوا به‌طرفداری از حکومت روسیه بر-خاستند. آخر سر حکومتی راکه محکوم به‌فنا می‌دانستند چون متفق معنوی خود محسوب داشتند، کمک معنوی مطبوعات خارجی اسلحهٔ-برانی در دست حکومت تزاری بود، که بوسیلهٔ آن درصدد قلع‌وقمع «متجاسرین و ماجراجویان» بود. دیپلماسی روس—انگلیس در آسیا در آخرین ده سال قبل از انقلاب اکتبر سیاه‌ترین و ظالمانه‌ترین سیاست‌های بین‌المللی است.

این بندوبست مفتضح که بنام قرارداد صلح تنظیم شده بود، همان سرنوشتی را نسبت به‌آسیای مبارز در نظر می‌گرفت که صدسال پیش «اتحادیه مقدس» بر علیه اروپای آزادیخواه در نظرگرفته بود. اتحاد مقدس به‌دفاع از «اخلاق ابدی و قوانین اساسی لایزال» می-کوشید. بعبارت دیگر، اتحاد مقدس درصدد جنگ بی‌امان با آزادی فکر توده‌های خلق اروپا بود. مؤلف این سطور در سال ۱۹۱۰ نوشته بود که: با وجود موفقیت‌های اولیه و موقتی قرارداد سال ۱۹۰۷ این موافقت‌نامه را، بیش از جنین سقط شده‌ای نمی‌توان دانست.

انگلیس و روس نمی‌توانند مانع احیای ایران بشوند. اینک کوه‌نشینهای افغانستان از جنبش بختیاریها بر سر شوق آمده به‌طرحهای خودسرانه حکومتهای هر دو کشور با نهضت‌های خطرناکی پاسخ می‌دهند.

روس و انگلیس قادر نخواهند بود «تبت مقدس» و هندوستان ستمدیده را از نفوذ افکار آزادی‌طلبی مانع آیند. در یک کلمه؛ با فریادهای انتقام‌جویانه و کین‌توزانه نمی‌توان خورشید را از حرکت بازداشت.

در این کشورهای عقب‌مانده سپیده‌دم زندگی فرا می‌رسد. نیرویی نمی‌توان یافت که بتواند از تکاپوی عظیم مشرق زمین برای تحصیل

زندگی بهتر و آزادی کامل جلوگیری نماید.

۶. بریگاد قزاق در ایران
(صفحه‌ای از تاریخ ضد انقلاب در ایران)

ارتش ایران-تشکیل بریگاد قزاق-رل بریگاد قزاق در انقلاب ایران

۱— ارتش ایران

نارضایتی مردم ایران از استبداد شاه بعد از سال ۱۹۰۵ روزبروز رو به‌افزایش گذاشت.

توده‌های وسیع خلق نیز کینه‌ونفرت بی‌پایانی نسبت به‌روسیهٔ تزاری که خواستار محو استقلال ایران بود پیدا کردند. جنبش انقلابی، شهرها را یکی پس از دیگری فراگرفت. چندی نگذشت که کلمهٔ «مشروطه» شعار جنگی مردم عاصی و بجان آمدهٔ ایران گردید.

جنبش مشروطه‌طلبی ابتدا در تهران، تبریز، رشت، شیراز و اصفهان یعنی در شهرهای عمدهٔ ایران شروع شد. بعداً امواج انقلابی به‌نقاط دیگر ایران نیز سرایت کرد. آیا نیروهای متشکل شاه در مبارزه علیه دشمنان داخلی خود عبارت از چه بود؟

ارتش ایران ازصد هزار سرباز صفی تشکیل می‌شد. ارتش عبارت از صفوف مختلف پیاده، سوار و توپخانه بود. فقط بر روی کاغذ بود که ارتش ایران از ۸۴ فوج تشکیل می‌شد. عدهٔ افراد هرفوج به ۸۰۰ تن بالغ بود. گذشته از نیروی نظامی، سه هنگ قزاق، ۱۲۵ اسکادران غیرمنظم سوار نظام و ۱۸ هنگ توپخانه نیز بود. ژنرال «کاساکوسکی» فرماندهٔ روسی سابق بریگاد قزاق ایران، درگزارشی که به‌دولت روسیه فرستاده است، اطلاعات جالب توجهی از وضع نیروهای مسلح ایران ذکر می‌کند. در ارتش این کشور، هرج‌ومرج و بی‌قانونی کاملی حکمفرما بود. سربازان برای همه عمر به‌خدمت سربازی جلب می‌شدند.

برای خدمت سربازی سن مخصوص قانونی وجود نداشت. پیرمردانی در صفوف ارتش ایران وجود داشتند که بزحمت قادر به‌راه رفتن بودند!

در میان ارتش غیرمنظم، موضوعات جالب توجه‌تری نیز دیده می‌شد: سواره‌نظام غیرمنظم منطقهٔ نظامی قزوین، در روی کاغذ ۶۰۰ تن بود ولی عملا عده‌شان به ۸۰ نفر نیز نمی‌رسید. از این عده پنجاه نفر سربازگماشتهٔ افسران بودند. پس در اختیار حاکم قزوین فقط، در حدود ۳۰ نفرسرباز سوار غیرمنظم باقی می‌ماند.

دولت ایران برای نگهداری سربازان بودجهٔ زیادی نمی‌گذاشت. به‌افسران و سربازان حقوق و جیره نمی‌رسید. این امر غالباً به‌شورشها منجر می‌شد. گاهی سربازان تفنگ بر زمین انداخته راه منازل خود را در پیش می‌گرفتند. زمانی افسران در باغ والی جمع شده و از بودجه دولت خواستار خوراك و پوشاك می‌شدند و اظهار می‌داشتند که درصورت عدم رسیدگی ازگرسنگی تلف خواهند شد. افسران مخصوصاً سربازان، با تنگدستی و بعبارت صحیح‌تر باگدایی امرارمعاش می‌نمودند. اسلحهٔ سربازان — تفنگ سیستم «ورندل» و یا «کرنیگ» و بسیاری از آنها زنگ زده بود. این سربازان فلکزده و مضحك، غالباً تیراندازی نیز بلد نبودند. سرباز ایرانی حتی از ۲۰ قدمی هم نمی‌توانست تیر به‌هدف بزند.

در ایران تنها مسلمانان شیعه به‌خدمت سربازی برده می‌شدند. دسته‌های زیر از خدمت سربازی معاف بودند: ۱ — عیسویان ۲ — یهودیان ۳ — زرتشتیان ۴ — مسلمانان ولایتهای کاشان و یزد ۵ — شهرنشینان.

افراد پیاده غالباً از آذربایجان و ازمیان قبایل ترك زبان انتخاب می‌شدند. تنها صدی پانزده آنان فارسی زبان بودند.

سنگینی بار خدمت سربازی بردوش دهقانان فقیر بود[2]، املاك

۱. سرهنگ «مدودیف» درکتابی بنام «پرسیا» که بسال ۱۹۰۹ در سن‌پترزبورگ بچاپ رسانده است می‌نویسد: «در ارتش ایران سربازان ۹۰-۸۰ ساله با جوانان ۱۶ ساله در یک صف قرار دارند.

۲. صفوف سربازان را با اصول قدیمی «بنیچه» پر می‌کردند. از هر یک از دهات به‌نسبت مالیاتی که می‌پرداخت سربازگیری می‌شد.

مالکان بزرگ و یا دهاتی که تیول آنان بود و مخصوصاً املاك بزرگانی که صاحب اسم و رسم بودند، غالباً از دادن سرباز خودداری کرده و یا به‌اعزام چند نفری به‌سربازی اکتفا می‌نمودند.

دهات ثروتمند نیز سرباز نمی‌دادند. بلکه با تقدیم رشوه به‌مأمورین سربازگیری از سربازی سرباز می‌زدند.

نگهداری عائله سربازان هر ده بر عهدهٔ دهقانان همان ده بود. علاوه بر این، دهقانان مجبور بودند به‌سربازانی که از دهشان انتخاب شده بودند، انعام و پول جیبی و جیره دهند. انعام عبارت از بخششی بود که غالباً بر ۲۰ـ۱۵ تومان بالغ می‌شد. و فقط یکبار پرداخت می‌شد. پول جیبی جایزه‌ای بود که در هر سال یکبار به‌سرباز پرداخت می‌شد. و مبلغی معادل ۲۰ـ۱۰ تومان بود. جیره عبارت از مایحتاج سالیانهٔ سرباز بود که نوع آن جنسی و از محصول ده پرداخت می‌شد. مبالغ زیادی از این انعام و پول جیبی و یا جیره را افسران از دست سربازان درمی‌آوردند. این افسران آخرین رمق سربازان اسیر خود را نیز می‌مکیدند. باین ترتیب سربازان ایرانی از دریافت خواربار و حقوق و زندگی در پادگان محروم مانده اجباراً برای خود شغل دیگری دست‌وپا می‌کردند.

اغلب سربازان به‌شغل دربانی اعیان و یا اتباع خارجی می‌پرداختند. معمولا برای دربانی دو نفر سرباز با هم استخدام می‌شدند. یکی شب و دیگری روز پاسداری می‌کرد.

سربازان، پرستاری کودکان و یا آشپزی و خانه‌داری را متقبل می‌شدند. مزد کار خصوصی سربازان از این قرار بود:

قزاق پیاده سه تومان، قزاق سوار که در شهر با اسب خود به‌خدمت پذیرفته می‌شد چهار تومان، سرباز از ۱/۵ تومان تا ۲ تومان.

این وضع را دولت مانند قانونی پذیرفته بود. زیرا دولت بخوبی می‌دانست، سربازی که جیره و مواجب دریافت نمی‌کند نمی‌تواند به‌زندگی خود ادامه دهد.

بعلت نرسیدن جیره و مواجب و بعلت آنکه همهٔ سربازان به‌خدمت بزرگان پذیرفته نمی‌شدند رفته رفته سربازان درصدد پیدا کردن شغلهای دیگری نیز برآمدند. کسب و کار عمدهٔ بعضی از آنان نزول پول بود.

سربازان در مقابل گرویی‌های مختلف، مبالغ جزئی وام می‌دادند و در مقابل حتی، ماهیانه صدی ۱۵۰ فرع می‌گرفتند. درصورت شکایت وامداران از بی‌انصافی سربازان و یا موقعی که سربازان برای گرفتن اصل‌وفرع پول خود شکایت می‌کردند، دولت ایران طرف سربازان را گرفته و بدهکاران را در مضیقه می‌گذاشت. عده زیادی از سربازان در بازار به‌شغل باربری مشغول بودند. دسته‌ای نیز به‌صرافی، قصابی و یا دست‌فروشی می‌پرداختند. از این‌رو خدمت سربازی برای سربازان امری در درجه دوم و یا سوم اهمیت بود.

توپخانهٔ ایران ۲۰۰ عراده توپ داشت که غالب آنها برنجی بود. این توپها سر پر و ارّابه‌های آنها شکسته بود. باستثنای دیوارهای گلی و رخنه‌دار اطراف تهران و خندقهای پای آن می‌توان گفت که در ایران دژ نظامی وجود نداشت.

۲ـ تشکیل بریگاد قزاق

در نظر مردم، ناصرالدینشاه که در سال ۱۸۹۶ بدست میرزا رضای کرمانی بقتل رسید، پادشاه ثروتمندی محسوب می‌شد. ولی در حقیقت امر، خزانه دولتی تهی شده و دولت سراپا در میان قرض غوطه می‌خورد. مقدار زیادی از جواهرات قیمتی را برداشته و بجای آن جواهرات بدل گذاشته بودند. بعلت بدی وضع مالی دولت، جیره و حقوقی به‌سربازان داده نمی‌شد. از این‌رو سربازان همواره ناراضی بوده و نمی‌توانستند تکیه‌گاه مطمئنی برای محافظت تخت سلطنتی باشند. در اغتشاشات سال ۱۹۰۶ چهارصد تن گارد مخصوص شاه بامر روحانیان از تیراندازی بسوی اغتشاش کنندگان و از اطاعت امر شاه خودداری کردند. یک هنگ دیگر نیز از تیراندازی امتناع نمود.

از مدتها پیش تنها تکیه‌گاه شاه و مدافع جدی استبداد «بریگاد قزاق اعلیحضرت شاه» بود. این بریگاد در تاریخ داخلی ایران رل مهمی بازی کرده از این‌رو بی‌مناسبت نیست که دربارهٔ تشکیل و پیدایش آن چند کلمه‌ای گفته شود.

بریگاد قزاق ایران در سال ۱۸۹۰ پس از مسافرت ناصرالدین شاه به‌روسیه تشکیل شد.

در سفر دوم ناصرالدین شاه به‌اروپا (۱۸۷۸) ضمن عبور از ولایت ایروان، دسته‌های قزاق همه‌جا به‌استقبال و مشایعت وی می‌پرداختند. این قزاقان پس از پایان جنگ با ترکیه (۷۸-۱۸۷۷) در نقاط مختلف ولایت ایروان متمرکز شده بودند. وضع ظاهری دسته‌های قزاق ، لباسهای زیبا و اسلحه آنان نظر دقت شاه را به‌خود جلب کرد.

قبل از این جریان شاه برای اصلاح وضع ارتش ایران با دولت اتریش وارد مذاکره شده بود و باین مناسبت در تهران بانتظار ورود هیأت اتریشی بودند. قرار بود هیأت اتریشی بغیر از سواره‌نظام به‌صفوف دیگر ارتش اسلحه داده و آنها را تجدید سازمان نماید. هنوز تصمیم قطعی دربارهٔ سواره‌نظام گرفته نشده بود.

دولت انگلیس برای افزایش نفوذ خود در ایران درصدد ایجاد سوارنظام ایرانی برآمده و با در نظرگرفتن اهمیت عظیم مسأله، در این باره پیشنهاداتی به‌شاه ایران داد. در این پیشنهادات از تشکیل دسته‌های سواره‌نظام هند، بنگال و موفقیتهایی که در این راه نصیبشان شده بود شرحی بیان داشتند. حتی حاضر شدند مبلغی پول بعنوان کمک نیز بپردازند. شاه بی‌پول از این پیشنهاد نمی‌توانست چشم‌پوشی کند ولی بهر وسیله‌ای بود روسیهٔ تزاری توانست جلو حیله‌گری انگلیسها را بگیرد.

در سال ۱۸۷۹ حکومت روسیه فرمانی به‌امضای شاه رسانید که بنابر آن بریگاد قزاق ایران تأسیس شد. فرماندهان و معلمان نظامی این بریگاد از پطرزبورگ اعزام می‌شدند. شاه موقع ورود به‌تفلیس از فرمانروای قفقاز (کنیاز میخائیل پاولویچ) رسماً درخواست کرد که عده‌ای از افسران روسی را برای تشکیل دسته‌های سواره‌نظام ایران نظیر سواره‌نظام متاز قزاق به‌این کشور اعزام دارد. اولین هیأت نظامی روس مرکب از سه نفر افسر و پنج تن استوار به‌ایران فرستاده شد. ریاست این هیأت با سرهنگ دوم «آ. دوماتویچ» افسر ارکان‌حرب ایروان بود. این شخص بعداً شرح سیاحت خود را در ایران ضمن مقالاتی در مجلهٔ «روسکایا استارینا» که یک نشریهٔ تاریخی بود درج کرد. دو نفر افسر دیگر این هیأت عبارت بودند از «آ. براتکوف» که رئیس مدرسه نظامی «ستاوراپول» بود و «کوخارنکو» افسر هنگ

«یکاترینودار».

در سال ۱۸۸۲ بجای نایب سرهنگ دومانتویچ شخصی بنام «شارکوسکی» برای مدت سه سال به‌سمت معلم نظامی بریگاد قزاق ایران تعیین شد.

روزنامهٔ یومیهٔ «حبل‌المتین» در شماره ۱۱ خود (۱۱ مارس ۱۹۰۹) برای اولین بار متن قرارداد سال ۱۸۸۲ را که بین میرزا سعید-خان وزیر خارجه ایران و وزیر خارجه روسیه امضا شده بود منتشر ساخت.

در سال ۱۸۸۰ بریگاد که مرکب از دو هنگ بود تشکیل شد. دولت روسیه یک باطری توپخانه به‌بریگاد اهدا کرد. این توپها ساخت کارخانهٔ معروف روس بنام «اوبوخوف» و سیستم سال ۱۸۷۷ بود. بودجهٔ بریگاد روبراه شد. گمرکات شمال ایران این بودجه را تأمین می‌نمود. می‌دانیم که درآمد گمرکات ایران از مدتها پیش تحت کنترل انگلیس و روس بود. در سال ۱۹۰۲ درآمد گمرکات جنوب ایران که بالغ بر ۱۲/۵۰۰/۰۰۰ فرانک بود برای تضمین وامی که از انگلستان گرفته شده بود به‌اختیار این دولت گذاشته شد. درآمد گمرکات شمال ایران «درآمد بنادر انزلی، آستارا، مشهدعسگر (مشهدسر) و غیره» و همچنین درآمد مرزهای قفقاز و ترکستان در مقابل وام سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰ که معادل مبلغ ۳۲/۵۰۰/۰۰۰ منات بود بعنوان تأمین به‌دولت روسیه داده شده بود.

استقراض اول بمبلغ ۲۲/۵۰۰/۰۰۰ منات (۶۰ میلیون فرانک) و بوسیلهٔ بانک استقراض روس گرفته شده بود. این وام باربح صدی‌پنج و اقساط آن ۸۰۰/۰۰۰ فرانک بود. پس از ۷۵ سال بکلی مستهلک می‌گردید. استقراض دوم بمبلغ ده میلیون منات و با تضمین درآمد گمرکات ایران (۱۹۰۱) داده شده بود. دولت ایران موقع استقراض دوم، متعهد شده بود که تا سال ۱۹۱۲ از هیچ دولت خارجی دیگر تقاضای وام نکند. در اواخر سال ۱۹۰۲ با وام کوتاه‌مدتی که ایران از بانک استقراضی گرفت بار قرض این دولت سنگین‌تر شد. در این موقع بانک استقراضی بنام بانک استهلاک ایران معروف شده بود. شکی نبود که بزودی زود وام چهارمی نیز تقاضا خواهد شد.

فقط در آن موقع بود که انگلیسها از نفوذ مالی روسیه در ایران و موفقیت‌های این حریف پرزور بهراس افتاده و با تمام قوا به‌توسعهٔ نهضت انقلابی ایران کمک کردند. اولین اثر این انقلاب تضعیف نفوذ روسیه و تقویت نفوذ انگلیس، یعنی اخراج مستشار بلژیکی«Maye»این عامل ادارهٔ جاسوسی تزاری و تأسیس «بانک ملت» بود. فرقهٔ ملیون بکمک این بانک می‌کوشید اقتصاد کشور را از زیر قیمومیت روسیهٔ تزاری خارج کند.

درآمد گمرکات شمال ایران صرف تأدیه وام دریافتی از روسیه و نگهداری بریگاد قزاق می‌گردید. باین ترتیب حقوق و جیرهٔ افسران و سربازان بریگاد قزاق در دست دولت روسیه بود. علاوه بر تأمین بودجه، نظامنامهٔ عمومی نیز برای بریگاد تعیین شده بود. فرمانده بریگاد در ایران بلاواسطه تابع شخص شاه بود. این فرمانده در مقابل وزیر جنگ و هیچکدام از مأموران دولتی ایران مسئول نبود. در مسائل سیاسی باصلاحدید سفیر روس مقیم تهران اقدام بعمل می‌آورد. فرمانده بریگاد از پترزبورگ تعیین و اعزام می‌شد. این فرمانده حقوق خود را از بانک استقراضی و تعلیمات لازمه را از سفارت روسیه تزاری اخذ می‌کرد. در یک کلمه، این فرمانده عامل مستقیم حکومت پترزبورگ بود.

مقارن انقلاب سال ۱۹۰۵ فرمانده بریگاد، افسر ارکان حرب کل روسیه سرهنگ «و. پ. لیاخوف» بود. بریگاد از دو هنگ سوار تشکیل می‌شد. و در سازمان یک سرهنگ و چهار اسکادران وجود داشت. علاوه بر سوار نظام یک گردان پیاده (مرکب از ۴ گروهان) و دو باطری توپخانهٔ سوار (هر یک مرکب از ۴ توپ) ورویهمرفته مرکب از ۱۵۰۰ تن بود.

افسران نامبردهٔ زیر تحت نظر مستقیم سرهنگ لیاخوف انجام وظیفه می‌کردند:

سروان «پربنیوسف» فرمانده پیاده — معلم پیاده نظام

ستوان «آ.ك. بلازنوف» فرمانده سوار — معلم سوار

سروان «اوشاکف» فرمانده توپخانه — معلم توپخانه

بعلاوه پزشک نظامی روس بنام دکتر «وویچشکو»، یک دامپزشک و پنج تن استوار بنام کلنیکوف، سافرونوف، نروبایسکی،

باندارنکو وکراتسوف جزو ستاد فرماندهی بریگاد بودند. در تمام اردوی ایران ۲۸ افسر و ۶۳ استوار روس خدمت می‌کردند.

فرماندهان بریگاد و افسران روس در مأموریت نظامی محسوب شده و حقوق و مزایای خود را از پترزبورگ دریافت می‌داشتند. و چون سمت مستشاری بریگاد قزاق ایران را داشتند از حکومت ایران نیز جیره و حقوق معینی داشتند. میزان حقوق آنان بدینقرار بود: سرهنگ ۲۴/۰۰۰ فرانک افسران هر یک ۵۰۰۰ منات (۱۳۰۰۰ فرانک) حقوق و جیره و علیق اسب استواران، از پترزبورگ داده می‌شد. حکومت ایران نیز هر ماه ۹۶ منات (۲۵۵ فرانک) بدانان کمک خرج می‌داد.

در بریگاد قزاق شاه، تعداد ۲۷۰ نفر افسر ایرانی وجود داشت. حقوق دریافتی این افسران با افسران و حتی استواران روسی قابل مقایسه نبود. بطور متوسط افسران ایرانی در ماه از ۲۵-۱۲ منات (۶۶-۲۷ فرانک) حقوق می‌گرفتند. فرماندهٔ اسکادران ۴۲ منات و فرماندهٔ هنگ ۶۲ منات دریافت می‌داشت.

یک سرتیپ ایرانی که معاون سرهنگ لیاخوف بود هر ماه ۱۰۰ منات حقوق می‌گرفت.[1]

افسران ارتش منظم ایران، از دریافت حقوق محروم بوده و در معرض مرگ ازگرسنگی بودند. وضع «بریگاد قزاق شاه» نسبت به‌این افسران فوق‌العاده بهتر و از زندگی راضی‌تر بودند. قزاق عادی صف بریگاد، ماهانه سه تا پنج تومان حقوق می‌گرفت. اغلب این افراد شاهسون و یاکرد بودند. عده‌ای از افراد بریگاد نیز از افغانها و ترکها و غیره تشکیل می‌شد. همهٔ این افراد با دیدهٔ رضایت به‌وضع جدید زندگی خود می‌نگریستند زیرا پس از ورود در بریگاد، تحت حمایت مستقیم شاه امکان بیشتری برای ادامهٔ راهزنی و غارت بدست آورده و از هر نوع مجازاتی در امان بودند. فقط عدهٔ معدودی از اهالی تهران، با دقت و احتیاط زیاد، پس از معرفی اشخاص با نفوذ و افسران قزاق به‌خدمت

۱. یک سرهنگ، سه‌افسر وپنج استوار روسی در سال ۱۶۱۹۲ تومان می‌گرفتند. در صورتیکه ۲۷۰ افسر و یک سرتیپ ایرانی رویهمرفته فقط ۳۶/۵۴۹ تومان دریافت می‌داشتند. (نمی‌توان با خواندن این سطور بیاد مستشاران کنونی امریکایی نیفتاد. مترجم.)

بریگاد پذیرفته می‌شدند.

محل پادگان «بریگاد قزاق شاه» در مرکز پایتخت بود. بنای این پادگان بر طبق آخرین اصول تکنیک اروپا و تحت نظر ژنرال روسی «کاساکوسکی» انجام گردیده است. عمارت آسایشگاه از یک بنای سه طبقه و از ۵ حیاط داخلی، چند اصطبل و مغازه، زرادخانه، توپخانه و قسمتهای دیگر تشکیل و دور تا دور آن حصار سنگی بلندی کشیده شده است.

۳ــ نقش بریگاد قزاق در انقلاب ایران

بریگاد قزاق تهران با موفقیت نظامی، سیاسی و مالی خود مثل پیشقراول ارتش تزاری در ایران بود. این بریگاد آلت دست حکومت پترزبورگ و بهترین تکیه‌گاه محمدعلیشاه وحکومت استبدادی او بود. بعد از بمباران مجلس محمد علیشاه به‌لیاخوف گفته بود، «تاج و تختم را نجات دادی!» پس از کودتای ۲۳ ژوئن سال ۱۹۰۸ دولت، پنجاه نفر داوطلب دیگر برای بریگاد استخدام و تشکیلات آن توسعه داده شد. برای قسمت توپخانه توپهایی که قدرت آتش زیادتری داشتند، با چهار مسلسل از فرانسه خریداری شد. پس از اشغال تهران بدست آزادیخواهان و فرار محمدعلیشاه، هنوز تا مدت زمانی بریگاد قزاق رل خرابکاری خود را در سیاست داخلی ایران ادامه می‌داد. این بریگاد آلت بی‌شعوری در دست دیپلماسی روس تزاری بود. روزنامه‌های معروف «ایران‌نو» و «حبل‌المتین» دربارهٔ خطرات بریگاد قزاق مقالات آتشین منتشر کردند.

پس از این جریان، بیست‌وسه افسر ایرانی بریگاد، عریضه‌ای بشرح زیر تقدیم مجلس نمودند:

«ما فرزندان میهن خود هستیم، ما بخوبی می‌دانیم که مقدس‌ترین وظیفهٔ ما اطاعت از قوانین مملکت و اوامر سپهدار وزیر جنگ می‌باشد.

از مجلس تقاضا داریم به‌وزیر جنگ تذکر دهند که افسران روسی، مشاورین تعلیماتی‌ای بیش نیستند. ما نمی‌توانیم در زیر فرمان افسران روسی به‌خدمت به‌میهن ادامه دهیم. بیان صریح این امر از وظایف مقدس ما است. در این شرایط از فعالیت ما نتایجی عاید کشور

نخواهد شد».

اقدام بیست‌وسه افسر میهن‌دوست ایرانی طبعاً به‌افسران روسی مخصوصاً به‌فرماندهٔ جدید بریگاد، سرهنگ «کنیاز، ن‌ـپ‌ـواتبولسکی» خیلی گران آمد. وضع آنروزی ایران و رل بریگاد قزاق در سیاست داخلی ایران از امریه شماره سیصد وپانزده «کنیاز واتبولسکی» بخوبی معلوم می‌شود.

پس از اقدام بیست‌وسه افسر ایرانی کنیازواتبولسکی در هیجده ژانویه هزارو نهصد و ده امریه‌ای بشرح زیر صادر کرد:

«روز چهارشنبه سیزده ژانویه سال جاری بیست‌و سه افسر بریگاد (اسامی افسران ذکر می‌شود) در منزل امامقلی‌خان جمع شده پس از مذاکرات با اشخاصی که هیچگونه ارتباطی با بریگاد نداشته‌اند، به‌مجلس روانه شده و رئیس مجلس را ملاقات کرده‌اند. بنابه‌اظهار رئیس مجلس، این افسران علیه حکومت و مجلس و بریگاد اظهاری ننموده‌اند. فقط گفته‌اند که نسبت به‌مجلس و او امر مجلس وفادار هستند، باین ترتیب عمل افسران مزبور فقط بی‌انضباطی محسوب می‌شود.

گرچه مدتهاست در بریگاد خدمت می‌کنند، با وجود این نظم و انضباط را بهم زده‌اند. عدهٔ زیادی از این افسران قدم در راهی گذارده‌اند که برای افسر شرافتمند، راه خطرناکی است. با در نظرگرفتن تقاضای وزیر جنگ و رئیس مجلس استثنائاً این بار تخفیفی در مجازاتشان قائل شده و آنان را فقط توبیخ می‌کنم. اینک بهمه خاطرنشان می‌کنم که مداخله درسیاست باعث اخراج از بریگاد خواهد شد.

بریگاد نمی‌تواند افسران و افرادی را که بی‌انضباطی نموده و در امورسیاسی مداخله می‌کنند و می‌کوشند برای احیای منافع پلید شخصی خود بریگاد را لکه‌دار کنند، درصفوف خود نگهدارد.»

باین ترتیب افسران ایرانی مادام که زیر فرمان سرهنگان روسی، مجلس را بمباران کرده وکلای ملت خود را می‌کشتند، افسران با‌انضباط و شرافتمند نام داشته لکن اگر وفاداری خود را نسبت به‌مجلس ابراز می‌کردند، افسران پست، بی‌انضباط و بی‌شرفی بیش نبوده‌اند.

سیاست «ن‌ـپ‌ــ واتبولسکی» نمایندهٔ روسیه و جانشین «خلف» لیاخوف در ایران چنین بوده است.

او هنوز در نظر نمی‌گرفت که ایران تابع دوایر نظامی قفقاز نیست در ۲۵ ماه مه سال ۱۹۰۹ در مجلس عوام انگلستان مذاکراتی شروع شد. نماینده‌ای عملیات افسران روسی را انتقاد می‌کرد. «گری» چنین جواب داده بود: «ممکن است که لیاخوف در تغییر و تبدیل حکومت، خارج از وظایف محوله خود اقدامی نموده باشد ولی در هر حال او (گری) مطمئن است که اعمال لیاخوف ربطی به دولت روسیه نداشته است.» اولا باید گفت که فرمانده بریگاد قزاق مستخدم دولت روسیه محسوب می‌شد. موظف بود گزارشات منظمی از حوزهٔ مأموریت خود به‌دوایر مربوطه بفرستد. لباس افسران روسی را بتن داشته حقوق و جیره از ارتش روس دریافت می‌کرد. (نایب سرهنگ «دوبانتویچ» در عین خدمت در تهران، به‌درجه سرهنگی نایل شد) بالاخره در حین انجام وظیفه در ایران، لازم بود در امور سیاسی با سفیر روسیه در تهران مشورت کند. یا بخوبی می‌دانیم که لیاخوف در امور مربوطه خویش نه‌تنها با گارتویک سفیر روسیه بلکه با شاپشال[1] معروف هم مشاوره می‌کرد.

در تغییرات حکومتی سال ۱۹۰۸ این دو نفر دست داشته بنابه توصیهٔ آنان شاه ابتدا تهران را ترک گفت و بعداً به‌هجوم پرداخت. در دوم ماه ژوئیه ۱۹۰۸ نامه‌ای به‌امضای مشیرالسلطنه صدراعظم وقت در روزنامهٔ «مجلس» درج شده بود. در نامه، خود صدراعظم چنین نوشته بود، «از اعلیحضرت شاه درخواست می‌کنم که شش تن مستبد مهم و دشمنان خلق از خدمت اخراج و تبعید شوند». یکی از این شش نفر شاپشال بود. نامهٔ رسمی صدراعظم چنین خاتمه می‌یافت: «ما یقین داریم که بمحض قبول این تقاضا تمام درهم‌ریختگی از بین خواهد رفت. اعلیحضرت شاه توجه دارند که برای سعادت ملت، نباید از فدا-کردن شش نفر خودداری کرد.»

۱. سرگی‌مارکویچ‌شاپشال تبعهٔ روس بود و از لحاظ نژادی جزء قرائی‌ها بود. پروفسور براون او را یهودی می‌داند درصورتی که یهودی نیست این مرد یکی از سران مستبد ایران بود. همه درکشور نسبت به‌او نفرت داشتند. میهن‌پرستان ایرانی بارها برای قتل او هم‌قسم شدند ولی برای اینکه بهانه بدست روسیهٔ تزاری ندهند و بنا به‌توصیه اعتدالیون از این امر صرف‌نظر نمودند.او فارغ التحصیل فاکولته شرق پترزبورگ و مربی محمدعلی‌شاه بود.

بیانات صدراعظم در پایتخت باعث مسرت عمومی شد. روزنامه-های ایران در این باره نوشتند، «دیگر وطن از رنج راحت شد اینک افقهای روشنی در برابر کشور دیده می‌شود».

همهٔ اهالی پایتخت خوشحال بودند ولی این سعادت دیری نپایید پس از ۲۴ ساعت اوضاع عوض شد.

رهایی از چنگال شاپشال، بآن آسانی‌ها میسر نبود. عصر همان روز شاپشال به‌قرارگاه قزاقان رفته با سرهنگ لیاخوف مشاوره‌ای محرمانه و طولانی بعمل آورد. روز بعد نیز (سوم ژوئن) سحرگاه بطور غیر منتظره کالسکه محمد علی شاه، از دربار خارج شده و به‌طرف قرار-گاه قزاق روانه شد. در دو طرف کالسکه شاپشال و لیاخوف و پشت سر آن افسران روسی در حرکت بودند. گارد شاهی با سروصدای زیادی وارد قرارگاه قزاقها شد.

در کمتر از نیم ساعت تمام واحدهای قزاق و دسته‌های توپچی یکجا جمع شدند. بریگاد قزاق شروع به‌مانور در پیش مجلس کرد. این مانوریک خدعه جنگی بود که اذهان را از دربار و مقر قزاقان به‌طرف مجلس جلب می‌کرد.

قزاقها چهار نعل در کوچه‌های تهران اسب می‌تاختند. مردم نسبت به‌عملیاتی علیه آزادی مظنون شدند. ولی کسی را از حقیقت قضیه اطلاعی نبود. مردم احتمال دادند که به‌پارلمان یا انجمن حمله خواهد شد. لذا دست به‌اسلحه برده و به‌طرف مجلس شتافتند. دسته‌های قزاق نیز با عراده‌های توپ در برابر مقر خویش وضعیت جنگی به‌خود گرفته کالسکه شاه را احاطه کرده به‌طرف باغشاه تاختند.

محمد علی شاه مأمن خود را در باغشاه مستحکم کرده، با توپها به‌سمت تهران نشانه روی کرد و اظهار کرد که از اخراج درباریان خودداری کرده و با تمام نیروی خود با انقلاب مبارزه خواهد کرد. یکی از مجلات نظامی روس در این باره از قول مخبر خود «پ-بانتوف» چنین می‌نویسد، «وقتی فرا رسید که برای شاه ایران فقط دونفر یار وفادار باقی ماند. این دو نفر علی‌رغم زهر خندی که سرنوشت بر روی شاه می‌زد، هر دو تبعهٔ روس بودند. یکی از اینان «سرگی مارکویچ شاپشال» و دیگری سرهنگ لیاخوف فرماندهٔ بریگاد قزاق اعلیحضرت

شاه بودند.»

در ۵ ژوئن ۱۹۰۸، شاه، جلال‌الدوله و سردار منصور و علاء‌الدوله را بعنوان مشاوره احضار کرده و آنان را خائنانه زندانی و تبعید کرد.(چندی پیش این اشخاص عزل‌و اخراج عناصر مرتجع دربار را خواستار شده بودند.) حبس و تبعید این اشخاص که به‌قول شاه اعتماد کرده و در باغشاه حاضر شده بودند، همچنین ماندن لیاخوف و شاپشال در رأس امور بمنزلهٔ اعلان جنگ ارتجاع شاه علیه ملت محسوب گردید.

سپس محمد علی شاه رئیس و نمایندگان مجلس را خواسته و به آنان گوشزد کرد، «اجداد من تاج‌وتخت را با شمشیر بدست آورده‌اند، من نیز آن‌را بقوه قهریه خواهم گرفت. در صورت لزوم برای مرگ یا پیروزی حاضرم بکمک بریگاد وفادار و سایر سربازان صادقم شروع به‌جنگ کنم».

مدتی نگذشت که شاه دست به‌حمله زد. از روز ۲۲ ژوئن سال ۱۹۰۸ در تهران حکومت نظامی اعلان و سرهنگ لیاخوف به‌فرمانداری نظامی تهران منصوب گردید. در ۲۳ ژوئن بریگاد قزاق به‌مجلس و مسجد سپهسالار حمله برده و این دو بنا را بمباران کرد. مسلم است که عملیات نظامی بریگاد زیر فرمان مستقیم لیاخوف انجام گرفت. امور بمباران مجلس به سروان «پربنیوسوف» محول شده بود. اولین توپها را که به‌سمت مجلس نشانه‌روی شده بود خود سروان مزبور آتش کرد. بعد استواران روسی چند گلوله شراپنل به‌مناره‌ها و گنبد مسجد پرتاب کردند زیرا افسران ایرانی جرأت اقدام به‌چنین عملی را نداشتند.

زدوخورد برای تصرف مجلس ساعت پنج صبح شروع شد. ساعت ۱۲ پس از یک جنگ ۷ ساعته، مدافعین دلاور مجلس مغلوب شدند. سقف و دیوار مجلس خراب شده بود. نعش صدها فدائی ماوزر بدست در اطراف صحن مقدس مجلس و بنای انجمن تبریز واقع در کوچهٔ ظل‌السلطان نقش زمین بود. پیروزی قزاقها در نتیجهٔ دارا بودن توپخانه بود. اینان سنگرهای دشمن را با خمپاره و شراپنل بمباران می‌کردند. پس از پیروزی، قزاقان برسر نعش دشمن وحشتی برپا کردند. خانه‌های تمام مشروطه‌خواهان را غارت نموده، عده زیادی را به‌زندان

انداختند. بنابه گزارشهای رسمی، ضمن تخریب مجلس متجاوز از ۳۰۰ تن «اخلالگر» کشته شده بود. ولی در واقع در حدود ۲۵۰۰ تن بقتل رسیده بود.

مدافعین مجلس که غالباً مسلح به‌اسلحه سرد از قبیل خنجر و غیره بودند چند بار به‌توپخانه دشمن هجوم آوردند حتی تا ۱۵ قدمی توپ‌ها نیز خود را رساندند. ولی آتش توپخانه آنها را وادار به‌عقب‌نشینی کرد.

تمام کوچه‌های دور و بر مجلس با نعش فدائیان پوشیده شده بود.

فعالیت افسران روسی و وضع خونین روز ۲۳ ژوئن در تهران چنین بود. کسی این امر را مخفی نمی‌دارد حتی روزنامه‌های مرتجع تزاری نیز با رضایت تمام این صحنه‌ها را تشریح می‌کردند.

اینک به‌فعالیتهای مخفیانهٔ افسران روسی در کودتای ۲۳ ژوئن نظری بیفکنیم.

فعالیت‌های مزبور را نامه‌های سری لیاخوف بخوبی نشان می‌دهد.

این نامه‌ها را «پانوف» افسر معروف بلغاری ربوده است. پانوف مخبر جریده «رچ» بود.

بنابه‌روایتی در استرآباد ترکمنها محاصره‌اش می‌کنند و او برای اینکه اسیر نشود خودکشی نموده است، ولی حقیقت امر جز این است او توانست خود را به‌شبه جزیرهٔ بالکان برساند.

پانوف در نهضت آزادی ایران رل بزرگی بازی کرده است و در نتیجه از سمت مخبری روزنامهٔ «رچ» معزول شده است.

این نامه‌ها برای اولین بار در کتاب «مسئولیت دولت روسیه در هرج‌ومرج کنونی ایران» تألیف پرفسور براون درج شده است:

The responsibility of the Russian government for (Chaos) now existing in Persia

این کتاب برای فروش نوشته نشده بود. در کتابفروشیها و کتابخانه‌ها اثری از آن نبود. فقط برای بعضی از اعضای کابینهٔ انگلستان و چند نفر دوستان خصوصی«براون» فرستاده شده. چون روی

کتاب جمله«For Private circulation only»نوشته شده بود. لذا در هیچ کتاب دیگری نمی‌شد قسمتهایی از آنها را نقل کرد.

اصل روسی نامه‌ها برای اولین بار از طرف نویسنده این کتاب در سال ۱۹۰۹ در روزنامه‌های مخفی خارجی بطبع رسیده و بعضی از روزنامه‌های آزادیخواه امریکا و اروپا قسمتهایی از آن را نقل کرده‌اند. بعلاوه در بعضی از روزنامه‌های ایران و هندوستان و ترکیه نیز قسمتهایی از آن چاپ شده ولی البته از طرف حکومت تزاری صحت آن مورد تکذیب قرارگرفته است.

حکومت تزاری بوسیلهٔ آژانس تلگرافی «سن پترزبورگ» خبر داد (۲۲ دسامبر ۱۹۰۹) که گویا موضوع نامه‌های محرمانه لیاخوف بکلی ساختگی است.

ارزش این تکذیب‌ها معلوم است! راجع به‌قتل عام یهودیان «گومل» و «گیسی‌نف» نیز عمال حکومت تزاری رویه‌تکذیب پیش گرفته بودند.

این نامه‌ها ساختگی نیست.

فعالیت حکومت تزاری درایران، اشغال تبریز بدست قوای روس، تعقیب دسته‌های بختیاری که برای تصرف تهران در حرکت بودند و از طرف دیگر کمک به‌راهزنانی از قبیل رحیم‌خان، رد تمام تقاضاهای حقه ایرانیان برای خروج ارتش روس از این کشور، همه و همه اصلی بودن نامه‌های محرمانه لیاخوف را ثابت می‌کند.

اینک نامه‌های محرمانهٔ لیاخوف:

«محرمانه گزارش شماره ۵۹
ادارهٔ ارکان حرب منطقه قفقاز
حضرت‌اجل فرمانده متبوع معظم

روز ۲۶ ماه به اعلیحضرت محمدعلیشاه اینجانب و مترجم اول سفارت را به‌باغشاه دعوت فرمود، ضمن مذاکرات محرمانه فیمابین، شاه با پیشنهاداتی که اینجانب سابقاً به‌شرف عرض تیمسار معظم رسانده بودم، لغومشروطه و تخریب مجلس، جلوگیری از اصرار و دخالت دول اروپایی و اعادهٔ اصول حکومتی سابق موافقت نموده ضمناً خواهش کرد

که برای اجرای این نقشه‌ها نباید زیاد خونریزی شود. ولی اینجانب جسارتاً اظهار داشتم که عملیات بدون خونریزی به‌نتیجه نخواهد رسید.

در مراجعت به‌شهر در سفارت بهمراهی مترجم، نقشهٔ از بین بردن لانهٔ دزدان را که با دهن‌پر، نام مجلس بر آن گذاشته‌اند، طرح کردیم. عملیات آتیهٔ ما از این قرار است، تا موعد لازم مجلس و طرفداران مجلس وسفارتخانه‌های خارجی را اغفال نموده بعداً بیکبار برخوردی تهیه کرده و از فزونی قوای تشکیلات خود استفاده نموده و این لانهٔ رشوه‌خواران را بر سرشان خراب کنیم. در نظر است هر کسی به‌فکر مقاومت بیفتد از بین برود و پس از تخریب مجلس اگر کسانی از مفسدین زنده ماندند تسلیم محاکم شده و به‌مجازات‌های شدیدی برسند.

بنا به‌صلاحدید شاه تمام اعضای حکومت محلی که گاه‌وبیگاه سری به‌سفارتخانه‌ها زده و ممکن است دسیسه‌ای درکار بیندازند از بین برده شوند. پس از تأیید نقشهٔ فوق‌الذکر، برای آنکه دست اینجانب در کارها باز باشد اختیارات تامی به‌اینجانب تفویض و امر فرمود که می‌توانم در صورت لزوم بدانم که تابع دستورات هیچ مقامی نمی‌باشم.

تیمسار معظم، طبق دستورات گذشتهٔ آنجناب حدود صلاحیت و وظایف اینجانب معلوم است. برای اقداماتی که در آینده بایستی صورت گیرد منتظر او امر فرمانده معظم می‌باشم.

پس از تأیید نقشهٔ جنگی از طرف شاه و سفارت، رونوشت آن را بفوریت به‌تیمسار معظم تقدیم خواهم داشت. منتظر او امر عالی.

۲۷ مارس ۱۹۰۸ تهران لیاخوف»

«محرمانه گزارش شماره ۶۰
دایرهٔ ستاد عملیات نظامی قفقاز.
به‌تیمسار فرماندهی معظم.
تیمسار معظم!

پروژه‌ای که از طرف من و مترجم اول سفارت درست شده بود، پس از ردوبدل شدن تلگرافاتی با پترزبورگ با جزئی تصحیح و می‌توان گفت که بدون هیچ اعتراضی تصویب شد. خود محمدعلی‌شاه مثل یک ایرانی از زدوخورد بیمناك بوده تردید زیادی به‌خود راه می‌داد و

راههای آسانتری پیشنهاد می‌کرد. از این‌رو اجباراً به‌عوامل قطعی دیگری متشبث شدیم.

متذکر شدیم که طرح ما مناسب‌ترین نقشه‌ای است که در شرایط موجود قابل اجرا است و ضمناً از طرف حکومت روسیه بتصویب رسیده است. اگر شاه با این طرح موافقت نکند دولت روسیه دیگر تعهدی برای کمک به‌شاه قبول نمی‌کند و در آتیه در قضایائی که پیش‌آمد کند مسؤلیتی نخواهد داشت. این طرز صحبت تأثیر خود را بخشید. شاه بدون درنگ رضایت داد و برای اجرای طرح، قول قطعی داد.

۱ــ سفارت و شاه خواهد کوشید اعضای معتبر مجلس را با پول و وعده خریده و آنها را موظف خواهند ساخت در آخرین جلسات مجلس مطابق دستور عمل کنند.

۲ــ تا آمادگی کامل، صورت دوستی با مجلس حفظ خواهد شد و طوری وانمود خواهد شد که گویا طرفین با گذشت خود برای اصلاح امر می‌کوشند. باین منظور به‌مذاکرات پرداخته می‌شود.

۳ــ با رشوه و یا طرق دیگری برای جلب افراد مسلح مسجد و یا مجلس و یا انجمن کوشیده می‌شود.

۴ــ رؤسای انجمن شهرهای بزرگ بایستی با رشوه جلب شوند تا در روز معینی از خروج اعضا از محل انجمن، جلوگیری بعمل آوردند.

۵ــ یک روز قبل از موعد معین و یا قبل از آن لازم است عده‌ای قزاق با لباس مبدل به‌مجلس و مسجد سپهسالار فرستاد. اینها با تیراندازی هوایی بهانه برای بمباران بدست داده و مدافعین آنجا را بایستی از پای درآورند.

۶ــ تدابیر لازمی برای جلوگیری از ورود ناراضیان به‌سفارتهای بیگانه مخصوصاً بست نشینی در سفارت انگلیس اتخاذ خواهد شد.

۷ــ پس از آمادگی تمام، در روز معین بناهای مجلس و انجمن را بریگاد قزاق محاصره و بمباران نموده مدافعین را تارمار خواهند کرد.

۸ــ پس از بمباران منازل مشروطه‌طلبان و نمایندگان پارلمان از طرف سربازان و اشخاص سیویل بغارت خواهد رفت.

۹ــ سردسته‌های مشروطه‌طلبان و نمایندگان و طرفداران مجلس محبوس شده و نسبت به‌اهمیت موقعیت اجتماعی آنان بعضی اعدام و

عده‌ای تبعید خواهند شد.

۱۰ــ برای تسکین افکار عمومی و اقناع دولتهای خارجی در بارهٔ انتخابات مجدد پارلمان فرمانی صادر خواهد شد.

محمدعلیشاه به‌این امر رضایت داد و شرکت سربازان ایرانی را در عملیات خواستار شد ولی من صریحاً با این موضوع مخالفت کردم.

خودنمایی بریگاد برای اشغال مقام مؤثری در حیات دولتهای آیندهٔ ایران و اجرای مقاصد آتیه در بهترین موقع مناسب لازم است.

شرکت مستقیم اینجانب در امر بمباران از نظر اعتراض دول دیگر مورد عدم موافقت جناب سفیر بود. اینجانب بنا به‌امر تیمسار معظم و از اینکه می‌دانم افسران ایرانی هرقدر هم نسبت به‌روسیه وفادار باشند، باز هم ایرانی هستند و در دقایق حساسی ممکن است دسته‌گلی به‌آب دهند، در شرکت مستقیم خود اصرار ورزیدم. جسارتاً خاطر تیمسار معظم را مستحضر می‌دارد که در بریگادی که به‌اینجانب سپرده شد خواه بین افسران و خواه سربازان، عالی‌ترین انضباط و وفاداری حکمفرما است.

اگر مانع غیر مترقبه‌ای پیش نیاید می‌توانم موفقیت در عملیات را تضمین نمایم.

منتظر اوامر عالی ــ سرهنگ لیاخوف ۳۱ مارس ۱۹۰۸ ـ تهران»

«محرمانه گزارش شماره ۶۲

دائرهٔ ستاد عملیات نظامی قفقاز به‌تیمسار فرماندهی معظم.

عملیات قزاقان در جوار سفارت انگلیس و جلوگیری از ورود اشخاص متفرقه به‌آن سفارت مورد استفسار آن تیمسار معظم قرارگرفته است. لزوماً مراتب زیر را بعرض می‌رساند:

«درگزارشهای قبلی به‌استحضار عالی رسانده است که تصمیم گرفته شده بود برای جلوگیری از ورود و بست‌نشینی اهالی در سفارتخانه‌های خارجی تدابیر لازمی طبق طرحهای تنظیمی اتخاذ گردد. اقدامات لازمی که بخصوص دربارهٔ سفارت انگلیس بعمل آمده بدلایل زیر انجام گرفته است:

عصر روز پنجم ماه جاری جناب سفیر ما، بنده را به‌سفارت دعوت

کرده اظهار داشت، «بنابه‌اطلاعاتی که بدست آمده است سفارت انگلیس دربارهٔ اموری که در دست انجام است ولو بطور مبهم مطلع شده برای تضعیف عملیات ما می‌کوشد ناراضیان را به‌بست‌نشینی در سفارت انگلیس ترغیب کند. از این رو تضییقات بیشتری دربارهٔ جلوگیری از ورود به‌سفارت انگلیس ضروری بنظر رسید. اما دربارهٔ اینکه گویا جناب سفیر توصیه کرده‌اند که بجای محاصره سفارت انگلیس بهتر است مغازه‌ها و منازلی که در حول‌وحوش سفارت است اشغال شود و باین ترتیب جلوگیری از ورود مردم به‌سفارت گردد. در آن روز هیچگونه مذاکره‌ای در این خصوص بین ما بعمل نیامده است.

لازم است اعتراف کنم که اگر این ترتیب رعایت می‌شد بیشتر از نقشهٔ ما نتیجه بخش بود. زیرا بدون آنکه مواجه با اعتراض انگلیسها شویم نتیجهٔ لازم را بدست می‌آوردیم.

ضمناً باید عرض شود که عدم استفاده از این طرح، سرپیچی از توصیه سفارت امپراتوری نبوده بلکه در بحبوحهٔ عملیات، این نقشه به‌خاطر هیچکس نرسیده است.

به‌پیوست، لیست افسرانی که لیاقت بخرج داده و از طرف اینجانب به‌دریافت نشان روس مفتخر می‌شوند تقدیم می‌دارد. منتظر اوامر آتی آنجناب.

۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ تهران سرهنگ لیاخوف»

«محرمانه گزارش شماره ۶۳

دائرهٔ ستاد عملیات نظامی قفقاز به‌تیمسار فرماندهی معظم.

امریهٔ عالی را راجع به‌گزارش تلگرافی حضرت اجل به‌اعلیحضرت امپراتوری دربارهٔ عملیات بریگاد قزاق علیه اخلالگران پارلمان برای افسران بریگاد خواندم. از اینکه اعلیحضرت امپراتوری بدست خود زیر این گزارش مرقوم فرموده‌اند: «آفرین قزاقان. از افسران رشید متشکرم» شادی غیر قابل وصفی به‌افسران بریگاد که از جان‌ودل نسبت به‌روسیه وفادارند دست داد.

در میان فریادهای «هورا» شوروهیجان غریبی برپا شد. شورای افسران تصویب کرد که از حضرت اجل تقاضا نماییم تا وفاداری بی‌

شائبه افسران بریگاد و فداکاری آنان را تا آخرین قطرهٔ خون در راه اعلیحضرت امپراتور عظیم‌الشأن به‌خاکپای همایونی عرضه دارند. الطاف عالی مستدام ۱۵ ژوئن ۱۹۰۸ تهران سرهنگ لیاخوف»

باین ترتیب نقشهٔ تخریب مجلس و بهم‌زدن مشروطیت ایران با تمام جزئیات ازطرف دائرهٔ عملیات نظامی قفقاز، سرهنگ لیاخوف و «گارتویک» سفیر روسیه تزاری در ایران تنظیم شده بود. «اعلیحضرت امپراتور روس» تمام این نقشه‌ها را تصویب و جملهٔ تاریخی «به‌دلاوران فاتاگوری لشگر تزاری ابلاغ شود» را تکرار نموده است و شاه ایران در این میان تنها رل درجه دوم، یعنی اطاعت از اوامر ارباب را بازی کرده است. شکایتهای بعدی شاه نیز ازکلاهی که نمایندگان انگلیس و روس بر سرش گذاشته و او را وادار به‌سوءاستفاده از اعتباراتش نموده‌اند امری تصادفی و تعجب‌آور نیست.

بعنوان نتیجه باید متذکر شد که حکومت تزاری برای مداخله در امور داخلی ایران همیشه از جنگهای پیروزمندانه با ایران استفاده کرده است. ازطرف دیگر شاهان ایران یک سیاست محرمانهٔ ترادیسیونی داشته‌اند. بدین معنی که پس از هرشکست از همسایهٔ شمالی از دشمن خارجی برای سرکوبی مخالفان داخلی استمداد کرده‌اند.

مثلا در سال ۱۷۲۳ ایران با روسیه وارد در جنگی شد که قرین موفقیت نبود شهرهای دربند و باکو و نواحی مجاور بحر خزر، هم‌چنین محال گیلان، مازندران و آستارآباد را مجبور شد برای همیشه به‌روسیه واگذار کند. در عوض پطر کبیر دوستی جاودان خود و کمکهای شایسته در مبارزه با دشمنان خارجی مخصوصاً داخلی را به‌شاه ایران وعده داد.

روز ۱۲ اکتبر سال ۱۸۱۳ عهدنامهٔ صلح گلستان از طرف «رتیشچف» به‌امضا رسید. ایران مجبور شد گرجستان و خان‌نشینهای قفقاز، از قبیل قره‌باغ، گنجه، شکی، شیروان، طالیش را به‌روسیه واگذار کند. مادهٔ ۴ این عهدنامه اجازه می‌داد که روسیه در امور داخلی ایران مداخله کرده و امپراتور روسیه و ولیعهد این کشور را متعهد (!) می‌ساخت برای جلوگیری ازدخالت دول خارجی در امور ایران و برای تحکیم دربارشاه و همچنین کمک به‌ولیعهدی که از جانب شاه تعیین

می‌شود، از هیچگونه کمکی مضایقه ننماید.

در صورتی که اختلافی بین اولاد شاه بروز کند، تا موقعی که شاه وقت تقاضا نکرده است روسیه نباید در امور مورد اختلاف دخالت کند.[1]

بالاخره سربازان تزاری شهرهای ایروان و تبریز را متصرف شده ازدوی ایران از طرف لشگرهای ژنرال «پاسکویچ» سرکوب و معاهدهٔ سال ۱۸۲۹ در دهم فوریه بنام معاهدهٔ ترکمانچای به‌امضا رسید. این معاهده پایه‌های قرارداد گلستان را تحکیم کرد، روسیه برای اینکه ولیعهدی عباس میرزا را برسمیت شناسد، از مادهٔ ۷ قرارداد استفاده کرد. صحیح است که عباس میرزا بسال ۱۸۳۳ فوت شد و نتوانست به‌سلطنت رسیده و علیه دشمنانش از روسیه استمداد کند ولی پادشاهان بعدی وابستهٔ دولت روسیه بودند. بحدی که گاهی مأمور تزاران روسیه محسوب می‌شدند. در سالهای ۳۶-۱۸۳۵ شاه ایران به‌هرات حمله کرد. در اردوی ایران افسران روسی نیز دیده می‌شدند. این افسران نقشه جنگی سربازان ایران را تنظیم می‌نمودند. دولت ایران در سال ۱۸۴۱ برای ایجاد پایگاه دریایی «عاشوراده» را به‌روسیه واگذار کرد.

در ۱۸۴۷ موقع رسیدگی به‌اختلافات مرزی ایران و ترکیه «چیریکوف» افسر روس از منافع دولت ایران مدافعه می‌کرد. در سال ۱۸۵۴ حکومت روسیه غرامات جنگی را به‌ایران می‌بخشد. در سال ۱۸۶۱ شاه در جنگ با ترکمانان ازکمکهای مادی روسیه استفاده می‌کند. در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۷۷ شاه بنفع روسیه دو پاسگاه نظامی در مرز ترکیه (خوی و کرمانشاه) برقرار می‌سازد. بنابه معاهدهٔ سال ۱۸۷۸ برلین، ایران با پشتیبانی روسیه توانست ناحیهٔ «قوتور» را از ترکیه منتزع کند. در سال ۱۸۸۰ کردها تحت فرماندهی شیخ عبیدالله در حدود سلماس وارومیه قیام کرده و نظر کودتا داشتند. بنابه‌تقاضای شاه، دولت روسیه تحت فرماندهی ژنرال «آلخازف» نیروهای احتیاط به نخجوان فرستاد.

دولت نیرومند تزاری حکومت ایران را تابع و وابستهٔ خود می‌دانست.

۱. ازمجلهٔ معاهدات و پیمانها. مارتنس چاپ فرانسه

از این رو از هیچ نوع کمکی به‌وی مضایقه نمی‌کرد. دولت تزاری ایران را یکی از ایالتهای روسیه و شاه را یکی از استانداران روسیه محسوب می‌داشت و انتظار داشت این ایالت دیر یا زود ضمیمهٔ خاك روسیه گردد.

محافل رسمی روسیه تزاری از سیاست غاصبانه در آسیای میانه پیروی کرده و افکار تجاوزکارانهٔ خود را دربارهٔ ایران صاف و پوست‌کنده اظهار می‌داشتند. سرهنگ ستاد تزاری بنام «آ. ا. مدودیف» با جملات زیر کتاب خود را دربارهٔ ایران بپایان می‌رساند:

«ایران هر دم رو به‌ضعف می‌رود. سال بسال بر هرج‌ومرج این کشور افزوده می‌شود. از این رو رفته رفته بصورت همسایهٔ خطرناکی درمی‌آید. در حال حاضر ایران مثل خانهٔ همسایه‌ای است پر از باروت.

روسیه نزدیکترین همسایه ایران است. از قرنها به‌این طرف در ایران منافع تجارتی و سیاسی دارد. از این رو نمی‌تواند نسبت به‌اضمحلال تدریجی این کشور با نظر لاقیدی بنگرد.

عهدنامهٔ گلستان برای حفظ نظم و آرامش در ایران، در امور داخلی فقط به‌روسیه اجازه مداخله داده است. این عهدنامه هنوز ملغی نشده است. بنظر من اکنون بهترین وقت استفاده از این صلاحیت است. باید با تمام نیرو از هرج‌ومرج و قتل و غارت در ایران جلوگیری بعمل آید. در صورت لزوم حتی از دست بردن بر اسلحه نیز نباید خودداری کرد».

از این رو ایجاد بریگاد قزاق و رل سیاهی که این بریگاد در رشد اجتماعی ایران بازی کرده است نتیجهٔ منطقی و طبیعی سازشهایی است که از مدتها پیش بین‌شاهان ایران و تزارهای روسیه بعمل آمده بود.

انقلاب کبیر اکتبر و پیروزی حاکمیت شوراها در اتحاد جماهیر شوروی دورهٔ کاملا جدیدی در مناسبات بین دو کشور ایجاد کرد.

انعقاد کنگره بین‌الملل سوسیالیستها در سال ۱۹۱۷ در استکهلم

بیانیهٔ مردم ایران

«دول امپریالیست اروپایی مدتها است کشورهای دیگر دنیا را می-

خواهند تصرف کرده و بصورت مستعمرهٔ خود در آورند. از نظر سیاسی و اقتصادی برای بزنجیر کشیدن اهالی، قوانین ظالمانه‌ای وضع کرده‌اند. کوچکترین عدم اطاعت از این قوانین بمنزلهٔ آشوب و بلوا تلقی می‌شود.

در میان قربانیان امپریالیسم حریص و خونخوار، ایران کشوری است که بیش از همه زنجیر سنگین خیانت و ظلم را بر دوش خود کشیده است. مردم ایران یکی از قدیمترین ملل عالم‌اند. تمدن ایران از با سابقه‌ترین تمدنها است.

ملت ایران حق دارد به‌اصیل بودن فرهنگ و تمدن خود مفتخر باشد. این ملت به‌پیشرفت اندیشهٔ انسانی کمک‌های بزرگی کرده است این ملت گذشتهٔ درخشان و پر افتخاری پشت سر گذاشته است.

اکنون این ملت که مالک معنویات بزرگی است در معرض ظلم و تضییق مللی قرارگرفته است که میلیونها کیلومتر از نظر نژادی، ملی و مذهبی با آن فاصله دارند.

ده سال اخیر انقلاب ایران دورهٔ جدید سیاسی و فرهنگی و حقوقی در تاریخ ایران باز کرد. این جنبش عمیق توده‌ای از انظار مردم اروپا ندیده و ندانسته ماند. این جنبشها بزودی از طرف، انگلیس و روس- دو همسایه ایران- بوسیلهٔ تحریکات سیاسی، اولتیماتومها و اعزام اردوهای مجازات سرکوبی شد.

روسیه تزاری و انگلستان با انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ ایران را به‌دو منطقه نفوذ تقسیم کرده و از آن به‌بعد برای مداخله در امور داخلی ایران از هیچ عملی روگردان نشده‌اند.

مردم ایران برای رهایی از قید مداخله‌جویان در سال ۱۹۰۶ مجبور به‌پیروی از امرشاه که طرفدار روس و انگلیس است گردیدند. از این رو حزب مردم تضعیف شده، پارلمان از طرف لیاخوف بمباران و مشروطه‌ای که ببهای قربانیان زیادی بدست آمده بود ملغی گردید.

در سال ۱۹۱۱ روسیه بتحریک لندن ضمن اولتیماتومی دولت ایران را مجبور ساخت که مستشاران مالی امریکایی را از ایران اخراج کند. و در آتیه نیز قبل از اخذ اجازه از دو دیکتاتور خود، مشاورین خارجی را استخدام ننماید.

در ۱۹۱۲ روسیه و انگلیس با تهدید به‌اعزام نیرو به‌ایران از

دولت ایران خواستند که معاهده ۱۹۰۷ را به‌رسمیت شناخته و از نگهداری ارتش ملی محروم شود.

در سال ۱۹۱۶ روسیه و انگلیس یادداشتی دربارهٔ کنترل مالیه و نیروهای مسلح ایران به‌دولت اخیر ارسال داشتند. در این یادداشت موافقت دربارهٔ مسائل زیر اعلام شده بود:

۱. کمیسیون مختلطی مرکب از نمایندگان انگلیس، روس، ایران، آلمان و بلژیک با صلاحیت غیر محدودی ادارهٔ امور مالی ایران را در دست گرفته و درآمد و هزینهٔ آنرا تعیین نمایند.

۲. دو سازمان ارتشی ایران باید تشکیل شود: یکی از این دو سازمان در شمال زیر نظر افسران روسی و دومی در جنوب زیر نظر افسران انگلیسی.

مدت دوقرن است که روس و انگلیس بدین وضع زورگویانه در امور ایران مداخله می‌نمایند. اینک این دودولت به‌اختناق ایران و به‌خاموش کردن آخرین شراره‌های آزادی در ایران و به‌پایان بخشیدن استقلال و آزادی کشور ایران حاضرند.

سرمایه‌داران سواحل «تایمز» و «نوا» به‌اختناق هر جنبش دموکراتیک در آسیای میانه آماده‌اند و برای پیشرفت منظورشان از هیچ جنایتی روگردان نبوده هیچ نوع محظور معنوی و وجدانی برای خود نمی‌شناسند.»

صدای مدافع بیباك عدالت و دوست مظلومان یعنی «ژورس» در ۱۹۱۰ در پارلمان فرانسه طنین‌انداز شد. این صدا در دامنه کوههای البرز نیز بگوش رسید. او دربارهٔ مسأله ایران چنین اظهار داشت:

«آقایان! معنویات و اخلاق فردی به‌انسان حکم می‌کند که به‌ضعفا و سالخوردگان احترامی قائل شود. چرا این اصول را در اخلاق بین‌المللی مراعات نمی‌کنید؟

ایران یکی از کشورهای باستانی و سالخورده است. از اینرو درخور احترام فراوانی است. ایران را نزنید. ایران را نکشید، بلکه به‌ایران کمک کنید.

آقایان! ایران قرنها قبل از مسیح کسی را که زراعت را تشویق

کرده، کار را فریضهٔ دینی دانسته بوجود آورد. ایران زرتشت رابدنیا داده است».

حکومت تزاری سرنگون شد. اگر بنا بود امثال «میلیکوف»ها «کرنسکی»ها و سایر عمال بورژوازی برسر کار بمانند، این بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها در سرنوشت روابط خارجی ایران با دول همیسایه تغییری نمی‌داد. مؤلف این سطور سالها پیش نوشته است که: «اگر کارگران روسیه بتوانند شرایط بهتر زندگی را بنا گذارند. نه تنها در ایران بلکه در افغانستان و تبت و چین و در هندوستان ۳۰۰میلیونی ضربت بزرگی برپیکر ارتجاع وارد خواهد آمد.» توده‌های زحمتکش امپراتوری سابق تزارها حاکمیت سرمایه‌داران و ملاکین را سرنگون ساخته و پایه‌های رهایی توده‌های شرق را از چنگال امپریالیزم جهانی بنا نهادند.

۷. مختصری در بارهٔ رشد انقلاب ایران

مسألهٔ بیداری آسیا سرفصل کتاب زندگی معاصر است. ایران نیز در این میان رل بزرگی بازی می کند. این کشور برای اولین‌بار از طرفی علیه استبداد شاهان و رژیم پوسیدهٔ قدیمی و از طرف دیگر برضد تجاوزات وحشیانهٔ سرمایه‌داران زورگوی اروپا، پرچم مبارزه برافراشت.

ایران پیشقراول شرق بیدار بود. این پیشقراول بسرعت پیش رفته و داخل خطوط دشمن شد. با اینحال دشمن را به‌هول و هراس انداخت. زیرا بدنبال خود، زیر شعار «*Bande mataram*[1]» هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری را می کشاند. زیرا به‌دنبال خود چین ۴۵۰ میلیونی را که در راه استقلال ملی مبارزه می کند، می کشاند و بدنبال این اردوی عظیم ۷۵۰ میلیونی، کره، کشور سپیده‌دم آرام، هندوچین و افغانستان نیز کشیده می‌شوند. بیداری شرق، بورژوازی بین‌المللی را به‌چنان ترسی دچار ساخته است که لیبرال‌ترین دولت اروپا (انگلیس) خود را در آغوش تزاریسم روس انداخت و ژاپن امپریالیست به‌دشمن مغلوب خود روسیه دست دوستی دراز کرد و...

بورژوازی نه‌تنها از بیداری آسیا می‌ترسد، بلکه از آن نیروهایی وحشت دارد که وارد صحنه می‌شوند و دست دوستی بسوی رنجبران اروپا دراز می کنند. این نیروهای جوان می‌توانند با کارگران اروپایی که دشمن آشتی‌ناپذیر سرمایه‌داران کشور خود هستند، در یک صف قرارگیرند. در زمان انقلاب، فرقهٔ سوسیال‌دموکرات ایران بیانیه‌ای خطاب به‌مردم ایران منتشر ساخت. در این بیانیه گفته می‌شد که پس از پیروزی موقتی ارتجاع در حالی که لیبرالهای ایران همگی روحیهٔ خود را باخته بودند، سوسیال دموکراسی ایران مدافعهٔ تبریز را برعهده

۱. افتخار برتوای وطن!

گرفت و با آماده‌ساختن شرایط حمله به‌تهران مشروطه را بدست آورد.

سوسیال‌دموکراسی ایران، دقت اهالی را به‌بزدلی حکومت و تهدید خطر از طرف بورژوازی روس و انگلیس جلب می‌کرد. فرقه سوسیال‌دموکرات، تمام هموطنان شجاع و شرافتمند را به‌اتحاد در زیر پرچم سوسیال‌دموکراسی و سرنگون‌ساختن حکومت ارتجاعی و آزادی کشور از چنگال فشار و ظلم خارجی و حفظ بقایای آزادیهای بدست آمده دعوت می‌کرد.

مسألهٔ ایران از نقطهٔ‌نظر دیگری نیز توجه زمامداران بورژوازی را به‌خود جلب می‌نمود. ایران در حیات اقتصادی سه‌قاره، رل بزرگی می‌تواند بازی کند. درشمال، در یک فاصلهٔ دوهزار «ورستی» با روسیه هم سرحد است. در جنوب با هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری همسایه است. در شرق فقط بوسیلهٔ افغانستان ازکشور چین مجزاست، بعلاوه بحرخزر در شمال و خلیج‌فارس در جنوب این کشور قرارگرفته است، مبارزه برای تحصیل سیادت در خلیج‌فارس مدتها مسألهٔ مهم بین‌المللی را تشکیل می‌داد، هنوز در سال ۱۹۰۶ آلمان و انگلیس برسر پیروزی اقتصادی در خلیج‌فارس با هم بنای رقابت را گذاشته بودند. خلیج‌فارس مثل زمانهای گذشته، امروز نیز از نظر تجارت جهانی یکی ازمراکز مهم است.

ازنظر سوق‌الجیشی نیز ایران مرکز تقاطع خطوط مهم استراتژیکی است. آزادی مردم ایران تأثیر غیرقابل انکاری در افغانستان، بلوچستان و تبت و هندوستان خواهد داشت. نهضت انقلابی ایران مسألهٔ ناگهانی نیست. ابتدا شکل اقتصادی تحریم داشت. این راه مبارزه بعدها در ترکیه، چین، هندوستان با موفقیت مورد استفاده قرارگرفت. در سال ۱۸۹۰ ناصرالدین‌شاه برای مخارج عیاشی‌های خود، در صدد تهیه پول بود. از این‌رو تهیه و فروش توتون را در سراسر ایران به‌انحصار یک کمپانی انگلیسی واگذار نمود.

تجارت توتون بالطبع با منافع قسمتی از بورژوازی ایران بستگی داشت. مردم ایران این امتیاز را مقدمه‌ای برای فروش کشوربه‌خارجی‌ها تلقی نمودند. در تمام شهرها نمایشات شورانگیزی برپا شد. در خیلی از نقاط برخوردهای مسلحانه‌ای با پلیس پیش آمد. ولی چندی نگذشت

تمام «اغتشاشات» بزور اسلحه سرکوب شد. از این‌رو مردم متوسل به‌طریقی دیگر از مبارزه شدند. تصمیم برآن شدکه تا سوقعی‌که امتیاز انگلیسها لغو نشود، از مصرف توتون خودداری نمایند. باین ترتیب «تحریم تنباکوی» معروف در ایران پیش آمد. این تحریم درست مدت دوماه (از ۳ دسامبر تا ۲۷ ژانویه سال ۱۸۹۱) طول کشید. این تحریم با متانت و همرأیی حیرت‌آور مردم عملی شد. تجار توتون‌فروش دکانها را بستند، حتی در حرمسرای شاه، زنان از قلیان کشیدن خودداری کردند. این تحریم غیرمنتظره برای کمپانی خارجی ضربت جبران‌ناپذیری بود. در سال ۱۸۹۱ سهام این شرکت در بورس لندن صدی ۵۰ تنزل کرد. شاه که اول‌بار با سر نیزه وگلوله مردم را مغلوب کرده بود مجبور به‌لغو امتیاز و پرداخت ۵/۰۰۰/۰۰۰ منات خسارت کمپانی شد. با این تحریم توده‌های ایرانی استعداد اتحاد و مبارزهٔ متحدالشکل خود را به‌دنیا نشان دادند. این تحریم نقطهٔ شروع مبارزهٔ دور و دراز بورژوازی لیبرال، با استبداد شاهان بود.

امتیاز توتون، اعتبار و نفوذ شاه را در نظر اهالی مسلمان کشور پایین آورد. یکی ازعلل قتل شاه در سال **۱۸۹۶** بدست میرزامحمدرضای کرمانی نیز همین امر بود. میرزامحمدرضا در ۱۲ اوت همین سال پس از شکنجه‌های زیادی اعدام شد. در ۱۰ اوت ضمن محاکمه، نامبرده اظهار داشت که بیانیهٔ زیر را هنگام نهضت ضد امتیاز توتون نوشته است:

«مؤمنین، مسلمانان! امتیاز توتون از دست رفت، رودکارون از دست رفت[1]، تهیهٔ قند از دست رفت. راه اهواز از دست رفت.

بانک آمد، تراموای آمد، مملکت به‌دست بیگانگان افتاد. شاه در فکر ملت نیست. کار را بدست خود گیریم!»

این بیانیهٔ حیرت‌انگیز بدست یک تن انقلابی ایرانی که جان خود را در راه سعادت وطن فدا کرده است، نوشته شده و می‌تواند برای فهم اوضاع داخلی ایران، مفتاح خوبی باشد.

۱ در سال ۱۸۸۸ امتیاز کشتیرانی در رودکارون و راه تجارتی اهواز به‌اصفهان به‌انگلیسها داده شده بود.

نهضت لیبرال ایران در مبارزهٔ خود قبل از هر چیز سرمایهٔ بین‌المللی را سد راه خود می‌دید. سرمایه خارجی با استفاده از شاه‌مزدور، ثروت کشور را بیغما می‌برد.

امتیاز رویتر، بهره‌برداری از منابع معدنی ایران، جنگلها، منابع آبیاری و افتتاح بانک، آسیاب و پارچه‌بافی و غیره را به‌انحصار انگلیسها واگذار می‌کرد و کشور را به‌اسارت اقتصادی درمی‌آورد. «لرد کرزن» در این باره گفته است که، «با این امتیاز بطور بی‌سابقه‌ای تمام ثروتهای کشور به‌خارجیها فروخته می‌شود». در چنین شرایطی شرکت روحانیان در مبارزه با تجدید حقوق و اختیارات شاه مسألهٔ تعجب‌آوری نیست. روحانیان در رأس نهضت آزادی قرارگرفته و با فداکاری تا اعلان مشروطیت (۱۰ اوت ۱۹۰۶) بر این تصمیم باقی ماندند.

جنگ روس و ژاپن و انقلاب روسیه (۱۹۰۵) به‌نهضت آزادی ایران تکان شدیدی داد. شکست روسیهٔ تزاری بدست ژاپن محقر در مردم ایران تأثیر عمیقی بخشید. هر خبر تازه‌ای دربارهٔ پیروزیهای ژاپن باعث تهییج ایرانیان می‌شد. ژاپن بان کوچکی، بزرگترین دولت نظامی اروپا را شکست می‌دهد! راستی چگونه از عهدهٔ اینکار برمی‌آید؟ از خود اروپا سرمشق گرفته و مؤسساتی شبیه اروپا درست کرده‌اند. پس راه رهایی در مشروطه و پارلمان است. انقلاب روس بیش از جنگ روس و ژاپن در مردم ایران تأثیر بخشید. انقلاب روسیه در زندگی مردم آسیا همان رلی را بازی کرد که انقلاب کبیر فرانسه در زندگی کشورهای اروپایی بازی کرده بود. مطبوعات مخفی ایران در شهرها منتشر می‌شد. در همه‌جا نمایش علیه شاه و اطرافیانش برپا بود. در تمام کشور شعار «زنده‌باد مشروطه» بگوش می‌رسید. بالاخره در اوت سال ۱۹۰۶ اعتصاب عمومی تهران شروع شد. در این اعتصاب، عموم روحانیان پایتخت شرکت نموده، در مساجد جمع شدند. تجار دکانها را بستند کارگران و کارمندان بیک کلمه، تمام طبقات اهالی شرکت کردند.

در اوت سال ۱۹۰۶ مشروطه اعلان گردید و در اکتبر همان سال مجلس اول ایران افتتاح و در همان روز افتتاح مجلس، تعطیل عمومی اعلام شد. ولی مشروطیت ایران دیری نپایید. محمدعلی‌شاه از موفقیتهای ارتجاع در روسیه نیرو گرفته و به‌حمله پرداخت. در سال

۱۹۰۸ بریگاد قزاق زیرفرمان افسران روسی مجلس را بتوپ بست. به‌نقشه‌های ارتجاعی شاه نه‌تنها حکومت روسیه، بلکه عده‌ای از ایرانیان لیبرال نیز که تا دیروز طرفدار مشروطه بودند، کمک کردند، عده زیادی از ملاکان و روحانیان عالیرتبه (مجتهدان) تا موقعی که مشروطه را وسیله‌ای برای از بین بردن نفوذ خارجیان حساب می‌کردند، به‌پیشرفت آن یاری می‌نمودند. ولی مجلس اول شروع به‌وضع قانون مالکیت اراضی نمود. این قانون به‌سیادت ملاکان ضربهٔ بزرگی وارد می‌ساخت. مجلس شروع به‌اصلاح امور مالیاتی و تجدید نظر در اصول قدیمی مالی نمود. درکش وقوس این اوضاع، عدهٔ زیادی از انقلابیون دیروزی با اسلحه‌های خود به‌صفوف شاه پیوستند و در مبارزه علیه مشروطه از دشمن خارجی مشروطه (روسیه تزاری) با تشکر و امتنان استقبال بعمل آوردند.

انهدام مجلس و حملهٔ لیاخوف به‌نمایندگان ملت، حس نفرت عظیمی در تمام ایرانیان بیدار کرد. اردوی مشروطیت که رشت و قزوین و بعداً تهران را تصرف کردند، از سه عنصر زیر تشکیل شده بود:

۱. انقلابیون قفقاز

۲. فدائیان ایرانی که از رشت و قزوین و نقاط شمالی ایران جمع شده بودند.

۳. کوهستانی‌های جنوب ایران (بختیاریها)

علل اساسی اشتراک جدی انقلابیون قفقاز در حوادث داخلی ایران، در همین فصل کتاب تحت بررسی قرار خواهد گرفت.

نویسندهٔ این سطور خود در دفاع تبریز شرکت داشته و در حوادث دیگر تاریخی ایران رل بزرگی بازی کرده است. ارتجاع روس و انگلیس چشم دیدن انقلابیون ایرانی را نداشت. در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ انقلابیون قفقاز رلی در ایران بازی نکرده‌اند. آنان پس از بمباران مجلس بدست لیاخوف به‌ایران آمده و در برابر اتحاد شاه ایران با تزار روس، جبههٔ متحد توده‌های زحمتکش قفقاز و ایرانی را تشکیل داده‌اند. سوسیال‌دموکراتهای قفقاز در دفاع تبریز، تصرف تهران و در تمام حوادث بعدی انقلاب ایران رل حقیقتاً مؤثر و بزرگی

بازی کرده‌اند. هیچ تاریخ نویسی نمی‌تواند این موضوع را انکار کند.

در این اواخر ایرانیان جاهل ومتعصب، بعلت تضییقات و زور- گوییهایی که ازخارجیان ومخصوصاً عیسویان دیده بودند، تمام عیسویان را دشمن خونی خود می‌دانستند. مثل تمام کشورهای اسلامی، نهضت آزادی در عین‌حال نهضتی علیه کشورهای مسیحی بود. این نهضت علیه عالم مسیحی، که تمام ملل ضعیف را استثمار و غارت می‌نمودند، متوجه بود. فعالیت‌های افتخارآمیز چندصدتن سوسیال‌دموکرات قفقازی، استقبال مردانه‌ای که عدهٔ زیادی از آنان از مرگ در راه آزادی ایران نمودند، به‌مردم ایران نشان داد که توده‌های مسیحی نیز همه از یک قماش نیستند. بلکه بین آنان نیز ظالم و مظلومی وجود دارد. این امر درمحیط کاملا اسلامی ایران، فکر برادری ملتها را تقویت کرد.

ده‌هاسال پیش نوشته بودیم که: «درحال حاضر ایران بحران عظیمی ازسرمی‌گذراند. در داخل کشور دسته‌های بزرگ راهزن مشغول چپاولند. عمال خارجی با «طلای» خود به‌آنان کمک می‌کنند. سربازان تزاری شهرهای مهم شمال ایران را در اشغال دارند. انگلستان نیز در صدد تصرف نقاط جنوبی است. پس از ۵ سال مبارزهٔ قهرمانانه، تضعیف مبارزین امر شگفت‌آوری نیست... انتظار کمک از خارج و فکر استمداد از «ویلهم‌دوم» که به‌مغز بعضی از ایرانیان خطور می‌کند امر شگفت‌آوری نیست. ولی این خوش‌بینان را به‌مطالعهٔ تلگراف ویلهم‌دوم که در ۳ژانویه سال ۱۸۹۶ به«پرزیدنت‌گریوگر» مخابره کرده است، راهنمایی می‌کنیم. همین ویلهم‌دوم بدست خود تلگراف را نوشته و نقشهٔ عملیات جنگی راکشیده است. ویلهم‌دوم خود بی‌شرمانه اظهار داشته است که‌گویا سربازان انگلیسی، پیروزی خود را مدیون این نقشه‌اند. هم‌چنین می‌دانیم ویلهم‌دوم بعلت بندوبست با فرانسه (۹ ژانویه ۱۹۰۹) چگونه مانع استقلال اهالی مراکش و طنجه گردید. در مبارزه علیه تجاوزات روس و انگلیس در ایران چه‌کسانی می‌توانند بکمک ایران بشتابند؟ به‌این سؤال جریدهٔ «شرق» چاپ تهران جواب می‌دهد. این روزنامه در ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۰ ضمن مقاله‌ای صراحتاً نوشته بود: «متفق جدی ایران مظلوم، ملت قهرمانی است که در راه آزادی قربانیان بیشماری داده است.

اگر رنجبران روسیه بتوانند شرایط بهتری برای زندگی خود تأمین کنند، نه‌تنها در ایران، بلکه در افغانستان و تبت، و چین و هندوستان ۳۰۰میلیون‌نفری نیز به‌پیکر ارتجاع ضربت مهلکی وارد خواهد آمد.»

جنبشی در زندگی آرام و پوسیدهٔ ایران پیش آمد. استبداد پادشاهان، خیانت و بی‌عرضگی خانها و شاهزادگان قاجار، ایرانی را که روزی مقام شایسته‌ای در جهان داشت، به‌پرتگاه نیستی نزدیک کرد. تقسیم کشور به‌مناطق نفوذ خانها و ملاکان بزرگ، مانع رشد و توسعهٔ محصول شده و بازرگانی بدست بیگانگان افتاده بود.

تا این موقع ایران فاقد راه‌آهن و کارخانه بود.

سرمایهٔ خارجی طوری ایران را غارت کرد که اهالی به‌دو دسته جدا از هم، خان، ملاک، جاهل، فاسد و اردوی بزرگ کارگر و دهقان لخت وگرسنه تبدیل شد.

سوداگران و بیکاران برای فرار ازستم شاه و خانها و همچنین برای جستجوی کار روبه‌قفقاز می‌آوردند. بازرگانان برای فروش امتعه ایرانی و کارگران برای کار در معادن وکارخانجات قفقاز، از وطن خود دور می‌شدند. این دستهٔ اخیر علاقه و محبت خود را نسبت به‌میهن هرگز از دست نمی‌دادند. باین‌ترتیب ایرانیان در خارج ازکشور خود، به‌قوانین و آداب و رسوم ندیده و نشنیده‌ای برخوردند. با اصول ادارهٔ جدید، افکارنو، فرهنگ و تمدن تازه‌ای آشنا شدند. دنیای جدید جلو چشمانشان بازشد. در نتیجهٔ برخورد با فرهنگ جدید این اشخاص خود نیز عوض شدند.

صاحبان سرمایهٔ ایرانی، فرزندان خود را برای تحصیل روانهٔ اروپا کرده و از این راه به‌تشکیل کادر سیاسی بصیری که بتواند ادارهٔ امور کشور را درآینده دردست گیرد کمک می‌کردند.

بتدریج تشکیل جمعیتها و انتشار بیانیه‌ها و شعارها شروع می‌شود.

مردمانی برای رفع ظلم و استبداد دربار و خوانین و بدست‌آوردن حقوق خلق به‌میدان می‌آیند. فعالیتهای محرمانه روبه‌توسعه می‌گذارد و جنبش مردم آغاز می‌شود.

حوادث سال ۱۹۰۵ روسیهٔ تأثیر عمیقی می‌بخشد.

اولین قدم را سرمایه‌داران ایرانی برمی‌دارند.

اعتراض تجار علیه حکومت شروع شده و کارگران و زحمتکشان برای رهبری نهضت به‌میهن خود بازمی‌گردند. انقلاب ایران شروع می‌شود. تمام ناراضیان از «شاه و خانها» در یک جبههٔ واحدی متحد می‌شوند.

روحانیان نیز به‌انقلاب می‌پیوندند. باین امید که قدرت گذشته خود را بکمک مردم ازسرنو بچنگ آورند.

در سال ۱۹۰۵ مظفرالدین‌شاه نیز چون امپراتور روس دست‌و پای خود را گم کرده به«اعطای» مشروطیت می‌پردازد.

بافرمانروایی مجدد ارتجاع در روسیه مظفرالدین‌شاه درگذشته و شاه جوان (محمدعلی) بکمک لیاخوف علیه مشروطه قد علم می‌کند.

ولی شوروهیجان مردم از بین نمی‌رود. جلسات مجلس در سال ۱۹۰۷ مرتباً تشکیل و تا سال ۱۹۰۸ ادامه داشت. در ۱۰ژانویه همین سال باصرار حکومت روس شاه به‌مجلس حمله کرده و آن را تخریب می‌کند. مستبدین قند توی دلشان آب می‌شود. سرمایه‌داران ایرانی بیرق آشوب می‌افرازند. تمام رادیکال‌دموکراتها و حتی دسته‌ای از ملاکان جزء زیر این بیرق جمع می‌شوند. مبارزهٔ قاطعی با حکومت و طرفداران آن برپا می‌شود.

تبریز برای خود، انقلابیون بنامی دارد، از آن جمله‌اند: قریب حسین (باغبان)، ستارخان (دلال اسب) و باقرخان (سنگتراش).

نمایندگان متواری پارلمان تخریب شده و اعضای تشکیلات انقلابی ایران به‌استانبول و قفقاز روی می‌آورند. کمیته مرکزی انقلاب ایران در شهر استانبول تشکیل می‌شود؛ انقلابیون مخصوصاً سوسیال دموکراتها به‌مردم ایران کمک‌های جدی می‌نمایند. حوادث ایران را با کمال دقت تحت مراقبت گرفته وگروه امدادی برای یاری انقلابیون تبریز تشکیل می‌دهند. هم در این موقع کمیته مرکزی انقلاب ایران و انقلابیون تبریز نمایندگانی به کمیتهٔ ولایتی سوسیال دموکراتهای کارگران قفقاز روانه کرده و از آنها یاری می‌طلبند.

کارگران سوسیال‌دموکرات، قبل از انتشار قطعنامه کمیته‌ولایتی آمادگی خود را برای حرکت به‌ایران اظهار داشتند. کمیتهٔ ولایتی با در

نظرگرفتن افکار عمومی کارگران، تصمیم به‌مداخله در امور ایران گرفت.

کمیته مزبور قطعنامه‌ای باین ترتیب صادر کرد:

«۱. لازمست از تشکیلات محلی و نفراتی که سابقهٔ خدمت‌نظام دارند و همچنین از تکنیسین‌های ماهر و کارگران مجرب، ارتشی بسیج شود.

۲. این ارتش با اسلحه و مهماتی از قبیل بمب و مواد منفجره و غیره که دراختیار تشکیلات است، مسلح شده و بصورت دسته‌های مجزا ازهم به‌ایران اعزام خواهند شد.»

اولین دسته سوسیال دموکراتها از تفلیس با راه‌آهن به‌جلفا واقع در مرز ایران اعزام شده و با احتیاط کامل و بطور اختفا از ارس عبور کردند. عبور از این منطقه بعلت فعالیت شدید جاسوسان تزاری فوق‌العاده مشکل بود از این رو برای رسیدن به‌تبریز راه کوهستانی را انتخاب کردند. تمام راه زیر کنترل مستبدین بود. با اینحال این دسته خود را به‌تبریز رسانده و زیر پرچم ستارخان به‌عملیات قهرمانانه‌ای پرداختند.

اینجا بود که برای اولین مرتبه بمب بکار رفت. با پرتاب بمب بود که عدهٔ زیادی ازدشمنان مردم ایران را ازپای درآوردند. وازاین امر بود که وحشت مستبدین را فراگرفت. ستمگران در حال مرگ به‌گرجی‌هایی که ازقفقاز آمده و با خود «رعدوبرق» بهمراه آورده بودند، لعنت می‌فرستادند. ایرانیان خبری ازمواد منفجره نداشتند.

کمک دوستان قفقازی روح تازه‌ای درکالبد آزادیخواهان ایران دمید.

در اولین زدوخورد تبریز، چند تن از سوسیال‌دموکراتهای قفقاز تلف شدند اینان که اسیر شده بودند با شکنجه‌های فجیعی بقتل رسیدند. روزبروز تعداد بیشتری از انقلابیون قفقاز به‌ایران روانه می‌شدند.

کمیته ولایتی قفقاز یکنفر برای رهبری سوسیال‌دموکراتهای قفقاز که در تبریز بودند، به‌این شهر اعزام داشت. در این موقع ۲۲ نفر از سوسیال‌دموکراتهای قفقاز به‌تبریز وارد شدند. اینان ۴۰ تفنگ

«بردانک» و در حدود ۵۰ بمب بهمراه آوردند. راهی را که در زیر کنترل مستبدین بود و بیش از ۳۰۰ کیلومتر بود پای پیاده پیمودند.

در آن موقع انقلابیون مخصوصاً مسلمانان از نقاط مختلف قفقاز به‌سمت تبریز روانه می‌شدند. اینان کاملا مجهز و مسلح بودند. سوسیال‌دموکراتهای قفقاز در تبریز یک لابراتوار تهیهٔ بمب تأسیس کردند. سردار مرتجعی که مرند را در دست داشت و برراه تبریز نظارت می‌نمود، بوسیلهٔ یکی از ماشینهای جهنمی ساخت این لابراتوار بقتل رسید. دراثر انفجار این ماشین‌ها خود سردار، پسرش و چند صاحبمنصب دیگر بقتل رسیدند.

پس‌ازقتل سردارمزبورحرکت انقلابی درتمام نقاط آذربایجان نیروگرفت. انقلابیون به‌متشکل کردن توده‌ها پرداختند. جنبش دهقانان جان گرفت. کمیته مرکزی انقلاب ایران و سوسیال‌دموکراتهای قفقاز، نمایندگان تشکیلاتی به‌دهات فرستادند. کمی بعد انقلابیون پاره‌ای از شهرها را تصرف کردند. راه تبریز به‌جلفا باز شد. مدت ۶-۵ماه بود که این راه در دست مرتجعین بود.

فرقهٔ داشناکسیتون[1] که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، در اوایل ازشرکت درانقلاب خودداری می کردند زیرا امیدی به‌پیروزی توده‌ها نداشتند و می‌گفتند در صورتی که فرقه موفقیتی بدست نیاورد مرتجعین تمام ارامنه را قتل‌عام خواهند کرد. بورژوازی ارمنی‌نژاد که اخیراً از پرداخت مالیات مخصوص آزاد شده بود و در صورت امکان می‌توانست با ارتشا کار خود را از پیش‌ببرد بهم‌خوردن روابط خود و شاه را صلاح نمی‌دانست. چنین بود مناسبات بورژوازی ارمنی و نمایندگان ایدئولوژیک آن یعنی فرقهٔ داشناک‌ها با انقلاب ایران.

توسعهٔ بعدی دامنهٔ انقلاب، بورژوازی ارمنی را نیز بسوی خود جلب کرد. جوانان ارامنه به‌گروه جدیدالتشکیل سوسیال دموکرات ایران پیوستند، پس از اشغال تبریز تمام شهر و زرادخانهٔ آن بدست انقلابیون افتاد.

پس‌از آنکه فرقهٔ سوسیال‌دموکرات قفقاز پرچم خود را برافراشت

۱. فرقهٔ ناسیونالیست بورژوازی ارامنه.

حزب «داشناکسیتون» نیز در انقلاب ایران شرکت نمود. (۱۹۰۸) سوسیال‌دموکراتهای قفقاز به‌شرکت در زدوخوردها اکتفا نمی‌کردند، بلکه با رأی قطعی درشورای جنگی و در انجمن شرکت کرده بیانیه‌ها منتشر نموده و میتینگها برپا می‌نمودند. مذاکره با نمایندگان خارجی را اغلب برعهده گرفته، تشکیلات زحمتکشان تأسیس و عملیات تبلیغاتی را اداره می کردند.

اولین بیمارستان تبریز بدست سوسیال‌دموکراتها تأسیس گردید. اینان راجع به‌تمام فعالیتهای خود به‌تشکیلات فرقهٔ سوسیال‌دموکرات محلی گزارش می‌دادند و در عین‌حال اطلاعات لازم در اختیار کمیتهٔ ایالتی قفقاز می‌گذاشتند.

روحانیان ارمنی تبریز، بورژوازی ارمنی و اهالی را به‌وفاداری نسبت به‌شاه و نیکلای‌دوم و خودداری آنان از شرکت در انقلاب دعوت می کردند. دراین‌باره بیانیه‌های متعددی منتشر می‌ساختند.

«انجمن» که وظیفهٔ حکومت موقتی را برعهده داشت و بعضی از سیاستمداران ساده‌لوح، ستارخان و باقرخان را به‌سازش با شاه و شروع مذاکرات ترغیب می کردند. ولی گروه سوسیال‌دموکرات تبریز بموقع در این امور بغرنج دخالت کرده و از وقوع مذاکرات جداً جلوگیری نمودند. بدیهی است که شروع مذاکرات و عدم رعایت جانب احتیاط امکان داشت تمام پیروزیهای بدست آمده را از بین ببرد. سوسیال دموکراتهای قفقاز که به‌سیاست پرووکاسیون دولت تزاری واقف بودند، از تجارب گرانبهای خود استفاده کرده و به کنسول روس مجال اعمال چنین سیاستی را نداده رشته‌های او را پنبه می‌نمودند.

در ماه دسامبرسال ۱۹۰۸ ضمن مبارزه با مرتجعین علاوه براهالی تبریز ۵ نفر از سوسیال‌دموکراتهای قفقاز بقتل رسیدند. در زدوخوردهای «صوفیان» نیز ۷ نفر سوسیال‌دموکرات را پس‌از شکنجه‌های طاقت‌فرسا سوزاندند. رویهمرفته ۲۲ نفر از آنان بقتل رسیده و عده زیادی مجروح شدند. دسته‌ای نیز پس از دستگیری به‌سیبریه تبعید شدند.

نام۸نفر از۲۲ تن سوسیال‌دموکراتهای قفقاز که درزدوخوردهای تبریز بقتل رسیدند بدینقرار است:

۱- ولادیمیردومبادزه ۲- والیگوباکرادزه ۳- ساندروشاکوری

۴ـ چیتا ۵ـ گئورگی‌اموشواری ۶ـ پتر ـ پوچووا ۷ـ اماخوالادزه ۸ـ پولس
از اسامی ۱۴ تن دیگر اطلاعی در دست نیست.

فشار انقلابیون روزبروز بیشتر می‌شد و شاه را بطوری در تنگنا قرار داد که راه‌گریزی برایش نماند. چشم امید شاه بسوی حکومت تزار دوخته بود. حکومت تزاری هم صادقانه به‌یاریش شتافت و ببهانهٔ حفظ منافع بازرگانی خود، ارتشی تحت فرماندهی ژنرال‌سنارسکی به‌خاک ایران فرستاد. این نیرو پس از عبور از مرز، خود را به‌تبریز رسانده و وارد شهر شد.

دفتر حزب سوسیال‌دموکرات و همزمان با آن «انجمن تبریز» به‌بین‌الملل احزاب سوسیال‌دموکرات، از مداخلات دولت بیگانه در امور ایران شکایت کرد. ژنرال سنارسکی بعنوان دیکتاتور نظامی در تبریز فرمانروایی می‌کرد و تسلیم انقلابیون قفقاز را خواستارگردید. و برای اینکه این فرمان بمورد اجراگذاشته شود، آزادیخواهان را به‌دستگیری و توقیف ستارخان و باقرخان تهدید کرد. مجاهدین قفقاز بطورمحرمانه ازشهر خارج شده و عازم قفقازشدند.

«داشناکسیتون»ها در این زمان خود را به«ارومیه» منطقهٔ ارمنی‌نشین رساندند.

مجاهدین قفقاز از شهر خارج شدند. فشار ژنرال تزاری به‌مردم شهر روزبروز افزایش یافت.

اهالی تبریز موفق نشدند مجاهدین قفقاز را علناً مشایعت کنند. یک مجلس محرمانه شبانه تشکیل شد. ضیافت مجللی ازطرف ستارخان بافتخار آنان داده شد. تقی‌زاده و بعضی از نمایندگان دیگر انجمن، نطقهایی ایراد کردند. مجاهدین برای فرار از تعقیب مأموران تزاری، چهارشبانه‌روز به کوهها پناهنده شده و خسته وکوفته خود را به‌شهر خوی رسانیدند. فرماندار شهر باتفاق اعضای محلی فرقه سوسیال دموکرات و عدهٔ زیادی از اهالی شهر با موزیک به‌استقبال مجاهدین آمدند. و ازخوی تا مرز، آنان را با عزت و احترام تمام بدرقه کردند.

مجاهدین از تاریکی استفاده کرده شب بوسیلهٔ شنا از رود ارس گذشتند.

مداخلهٔ اردوی تزاری، به‌نیروی انقلابیون ضربه شدیدی وارد

ساخت.

نهضت انقلابی ساکت ماند و مرتجعین به‌فکر برپاکردن جشن پیروزی افتادند. ولی در اینحال انقلابیون از شرق به‌تهران حمله‌ور شدند.

در حالی‌که سوسیال‌دموکراتهای روسیه دوش‌بدوش دلیران ایرانی در آذربایجان با نیروهای استبداد می‌جنگیدند، اردوی تزاری با مداخله در امور داخلی کشور ایران، به‌شکار قهرمانان ملی و آزادیخواهان می‌پرداخت. سربازان روسی تمام ساختمانهایی راکه کوچکترین شباهتی به‌عمارات مستحکم و دژ داشت ویران می‌کردند و بهانه‌شان جز این نبود که این ساختمانها آزادی عمل سربازان روسی را مصادف با اشکال می‌کند. ژنرال «سنارسکی» حتی از مسافرت مخبر روزنامهٔ انگلیسی «دیلی‌میل» در نقاط آذربایجان جلوگیری بعمل آورد. ژنرال سنارسکی و سرهنگ‌لیاخوف چنان دهشت و تروری در ایران بپا کردند که انقلابیون تبریز نتوانستند کوچک‌ترین کمکی به‌آزادیخواهان تهران برسانند. سرهنگ‌لیاخوف با شکنجه‌های غیرانسانی، وحشیگری را به‌منتها درجه رسانید.

اینجا نمی‌توان از سکوت رذالت‌آمیز نمایندگان سیاسی اروپا سخنی نگفت. اینان نه‌تنها هیچگونه اعتراضی به‌عملیات وحشیانه نیروی تزاری در ایران نکردند، بلکه تا آنجاکه توانستند از وارونه نشان‌دادن حقایق نیز باز نماندند.

در این میان دستهٔ سوسیال‌دموکرات قفقاز تحت رهبری کمیته ایالتی قفقاز به‌شرق روانه شد.

چند تن انقلابی، خود را به‌شهر رشت رساندند، اینان سه‌ماه در منزل دوتن از خوانین که با هم برادر بودند مخفی شدند.

این دونفر بعلت خصومتی که با شاه داشتند، به‌انقلابیون پیوسته بودند. در ۲۵ ژانویه سال ۱۹۰۹ یک مجمع سری تحت نظر سوسیال دموکراتها درمنزل خانها برپا شد.

در این جلسه چندتن «دروشاگیست» نیز از آن جمله «یفرم» شرکت داشتند. حکومت ایران از تشکیل این مجمع مطلع شده و از خانها خواستار تسلیم مجاهدین سوسیال‌دموکرات گردید. کار به‌مرحلهٔ

قطعی رسید. لازم بود اسلحه بدست گرفته و به‌مقاومت پرداخت. اهالی رشت مخصوصاً کارگران و بازرگانان آذربایجانی مقیم رشت آمادهٔ بسیج شدند. اینان بخونخواهی سید محترمی که روز قبل از طرف فرماندار مستبد بقتل رسیده بود آمادهٔ قیام شدند.

«دروشاگیست»ها از قلت عدهٔ انقلابیون به‌هراس افتاده و از شرکت در قیام خودداری کردند. اینان از اینکه ممکن بود سرمایه‌داران ارمنی مقیم رشت متضرر شوند، درکار تعلل می‌کردند. خانها راضی به‌تسلیم انقلابیون نشده و در رأس نهضت قرارگرفتند.

در ۲۹ ژانویه سال ۱۹۰۹ فرماندار رشت را در یک مجلس مهمانی خارج شهر، کشتند. اینجا بغیراز فرماندار چندتن از سردسته‌های مستبدین نیز براثر پرتاب بمب بقتل رسیدند.

چندتن از انقلابیون از دسته اول جدا شده به‌فرمانداری حمله‌ور شدند. بمبهایی به‌آنجا پرتاب کردند. پانصد سرباز، فرمانداری را محافظت می‌کردند. و عدهٔ سربازان بمراتب بیش از مجاهدین بود. تیراندازی شروع شد.

انقلابیون بوضع ناگواری گرفتار شدند. در این میان چندتن «داشناک» بهمراهی «بیرم» بیاری مجاهدین شتافتند. هرطور بود اینان مردمان انقلابی بودند و نمی‌توانستند دلاوریهای انقلابیون دیگر را دیده، خود دست روی دست بگذارند.

عدهٔ انقلابیون فوق‌العاده کم و معدود بود چاره‌ای جز آتش‌زدن بنای فرمانداری باقی نماند. عده‌ای از سربازان و تمام دارایی فرماندار در زیر خرابه‌های عمارت مدفون شدند.

پس از قتل فرماندار برای مرتجعین رهبری باقی‌نمانده، غرش بمب لرزه بردلها انداخت.

انقلابیون با استفاده از موقعیت، مشروطیت را اعلام کردند. اهالی و سربازان بیاری مشروطه‌طلبان قیام کردند. برای تصرف رشت نیز عده‌ای از مجاهدین قفقاز جان خود را فداکردند. دوتن از آنان نارنجک‌انداز ماهری بودند. سوسیال‌دموکراتهای قفقاز ۱۷ ماوزر و ۴۳ بمب به‌انقلابیون رشت هدیه داده بودند. پس‌از پیروزی رشت کمیتهٔ انقلابی برپا شد. انقلابیون بزور اسلحه به‌پیشروی پرداخته و

شهر قزوین را بتصرف درآوردند. دامنهٔ انقلاب روزبروز وسیعتر شد و عده‌ای از خوانین «حسابگر» برای اینکه پس‌از سقوط شاه خود را در رأس امور قرار دهند، به‌انقلابیون نزدیک شدند.

محمدعلی‌شاه باز متوسل به‌دامان تزار شد و در عین‌حال تلگرافی به‌انجمن تبریز مخابره کرده متوقف ساختن پیشروی انقلابیون را تقاضا کرد. و وعدهٔ «اعطای» کامل مشروطیت داد. لیاخوف بطور محرمانه به‌فرماندار نظامی قفقاز متوسل شد و سربازان روس با عجله بسوی تهران روانه شدند. ولی بختیاریها تحت فرمانداری سردار اسعد نیز بیاری انقلابیون شروع بکارکردند. اینان ۲۵۰۰ تن بودند.

از طرف دیگر یکنفر خان گیلانی بنام سپهدار با «رعایای» خود به‌انقلابیون پیوست. قبل از اینکه سربازان روسی خود را به‌تهران برسانند، نیروهای مؤتلف انقلابیون پایتخت را اشغال کردند.

سرهنگ‌لیاخوف قبل از اینکه مقاومتی بخرج دهد اسلحه برزمین گذاشت.

انقلابیون پس از تسخیر پایتخت، نمایندگان مجلس را که از طرف شاه زندانی شده بودند، آزاد کرده پرچم انقلاب را برفراز خرابه‌های مجلس برافراشتند. کسانی که در راه آزادی خلق زجر و شکنجه دیده بودند مورد عزت و احترام قرارگرفتند.

مردم پیروزمند ایران، یک حکومت موقتی مرکب از ۵۲نفر انتخاب کرد. سپهدار به‌وزارت جنگ و سردار اسعد به‌وزارت کشور تعیین شدند.

معجزه‌ای در انقلاب ایران بوقوع پیوسته بود. اقوامی که روزگاران درازی تشنهٔ خون هم بودند برعلیه دشمن مشترک، متحد شده بودند.

ایرانیان، ارامنه، گرجیها، یهودیان به‌زیر پرچم انقلاب جمع شدند. پس از تصرف تهران، قبول بعضی پستهای مهم به‌مجاهدین قفقاز پیشنهاد شد بغیراز «دروشاگیست‌ها» انقلابیون دیگر این پیشنهاد را رد کردند.

بیرم «دروشاگیست» به‌ریاست نظمیه تهران انتخاب شد. پس از تشکیل مجلس دوم روحانیان ایران جای خود را در نهضت اجتماعی

عوض کردند.

اینان با استفاده از اشتباهات طرفداران «پیرم» بهانه بدست آورده و به‌تمام مجاهدین تاختند. پس از پایان زدوخوردها، سوسیال دموکراتهای قفقاز باتفاق همرزمان ایرانی خود به‌فعالیتهای تشکیلاتی خود ادامه می‌دادند. در انتخابات مجلس دوم بطور جدی شرکت کردند. کلوب‌های سیاسی بازکرده و مؤسسات و سازمانهای فرهنگی ایجاد می‌نمودند.

گارد ملی با اشتراک آنان تأسیس شد.

سوسیال‌دموکراتهای قفقاز در میتینگهایی که تشکیل می‌دادند، از تحریکات دول روس و انگلیس و ضررهایی که به‌ایرانیان از این تحریکات عاید می‌شد، پرده برمی‌داشتند.

مردم ایران، از راه بین‌الملل سوسیال‌دموکراتها، سیاست پست و نفرت‌انگیز تزارها را در ایران به‌اطلاع جهانیان رسانیدند. پس از قرنها بردگی مردم ایران زنجیرهای عبودیت را پاره کرده و به‌انتخابات پارلمانی پرداختند. ولی سرهنگ‌لیاخوف بنای پارلمان را به‌ویرانه تبدیل کرده و بجای آن چوبه‌های دار برپا داشته بود.در این موقع تبریز قیام کرد. سربازان روسی تزاری به‌تبریز یورش بردند. به‌شکنجه و آزار مردم پرداختند. در موقع قیام تهران، عمال حکومت تزاری به‌سرتجعین اردبیل که در رأس آنها رحیم‌خان قرار داشت، کمک‌مالی و نظامی می‌کردند.

سربازان مستبد، زیر فرمان افسران تزاری می‌جنگیدند با اینهمه مردم ایران ازپیکارپیروزمند درآمدند. در این موقع تمام جلادان و غارتگران از شاه مستبد گرفته تا کوچکترین عامل، به‌زیر پرچم امپراتور روس پناهنده گردیدند. اینان بنام پناهندگان سیاسی تحت حمایت روسیه رفتند. حکومت پترزبورگ دست از تحریکات برنداشته و هر لحظه به‌فکر اعادهٔ اوضاع به‌حال سابق بود.

سرمایه‌داران اروپایی نیز با ندیده‌گرفتن اوضاع برتجری عمال تزاری در ایران می‌افزودند.

انقلاب روسیه در «۱۹۰۵» شکست خورد. ارتجاع غالب آمد.

رنجبران روسیه در مبارزهٔ قهرمانانه خود شکست خوردند. هزاران و ده‌ها هزار مبارز تیرباران گردیده، به‌دار آویخته شدند، یا به‌زندانها و تبعیدگاهها روانه گردیدند.

روسیهٔ انقلابی، در زیر امواج خون غرقه شد. ایده‌ئولوژی انقلابی در زیر سنگنهٔ سانسور انداخته شد. پیروزیهایی که در اثر مبارزات سنگین بدست آمده بود، بی‌نتیجه ماند و ملل کوچک به‌ظلم و اسارت محکوم شدند. در تمام کشور وضع غیرعادی اعلام شده انقلاب به‌خاموشی گرایید. در چنین موقع باریکی از انقلابیون ایران فریاد: «کمک کنید!» بگوش رسید رنجبران قفقاز تکان خوردند. پرچم جنگی سوسیال‌دموکراتها را مردانه برافراشتند و مبارزان خود را بکمک مبارزان ایرانی که در راه آزادی خلق خود می‌جنگیدند، فرستادند.

اشتراک سوسیال‌دموکراتهای قفقاز در انقلاب ایران مثال خوبی برای کمک ملتی برملت دیگر است که در راه آزادی خود از چنگال نجاوز می‌جنگند.

۸. جنبش آزادی ملی در ایران (۱۹۲۵-۱۹۱۷)

انقلاب ۱۹۰۹-۱۹۰۶ ایران-وضع داخلی ایران در سال ۱۹۲۱ دیکتاتوری ملی نظامی-تغییرات وضع بین‌المللی و تأثیر آن در ایران-سیاست انگلستان در ایران-اقدامات اولیه رضاخان-اصلاح ارتش-شرایط جدید اجتماعی در ایران-افتتاح مجلس پنجم-نهضت جمهوری‌طلبی در ایران-اهمیت مناطق جنوبی ایران از نظر انگلستان.

انقلاب ۱۹۰۹ ــ ۱۹۰۶ ایران

تشبثات تجددطلبی ناصرالدین‌شاه، (۹۶-۱۸۴۸) در رشته ایجادصنایع، تشکیل ارتش منظم طبق قانون «بنیچه»، اعزام محصلین جوان به‌خارجه، مسافرتهای شخص شاه به‌اروپا، اصلاحات معارف‌ودادگستری و غیره با عدم موفقیت مواجه شد.

اصول استعماری انگلیس و روس، ناصرالدین‌شاه و جانشین وی مظفرالدینشاه را بصورت عمالی برای اجرای اوامر بیگانگان در ایران درآورد.

این امر برای تمام طبقات اهالی ایران شکل زیان‌آوری به‌خود گرفت. (اصول گمرکی مساعد به‌حال سرمایه خارجی، امتیازات، وامهای خارجی، دیویزیون قزاق با مستشاران و فرماندهان بیگانه، کاپیتولاسیون و غیره) از این رو طبقات مهم جامعهٔ ایرانی، تجار، کارگران، روحانیان و فئودالها علیه حاکمیت شاه سربه‌شورش برداشتند.

انقلاب سالهای ۱۹۰۹-۱۹۰۶ عبارت بود از مبارزه با حکومت شاه که خود را در اختیار بیگانگان گذاشته بود.

همین امر باعث اتحاد طبقات پیشرو شد، و از این رو در دوره‌های اولیهٔ جنبش انقلابی، اختلافات طبقاتی صورت ناپیدایی به‌خود گرفته

بود. دهقانان ستمدیدهٔ ایران تفاوتی بین مالکان داخلی و صاحبان امتیاز خارجی نمی‌دیدند. از این رو در خارج از حیطهٔ جنبش انقلابی باقی ماندند.

درسالهای انقلاب (۱۹۰۹-۱۹۰۶) تنها طبقه انقلابی بورژوازی صنعتی و تجارتی بود. این طبقه در صدد کشاندن انقلاب به‌راه تکامل بورژوازی ملی بود. اما مبارزهٔ فئودالها و روحانیان علیه فروش ایران به‌بیگانگان نبود، بلکه از اینکه ضمن «معامله» سهمی به‌آنان داده نشده است دلخور بودند. مسأله اینجاست که هنگام نفوذ «آرام» سرمایه خارجی به‌ایران تمام عایدات حاصله ازدسترنج دهقانان ساکت ومظلوم، میان شاه، مالکان بزرگ و روحانیان تقسیم و سهم عمدهٔ آن به‌جیب مالکان و روحانیان ریخته می‌شد.

از اولین روزهایی که سرمایهٔ خارجی «بآرامی» در ایران نفوذ می‌کرد شاهان عایدات حاصل از اعطای امتیازات، دریافت وام و غیره را به‌خود تخصیص می‌دادند. بعلاوه در زیر فشار انگلیسها به‌برقراری اصول دادگستری جدید (اصول عدلیه دنیوی) می‌کوشیدند این موضوع به‌بزرگترین منبع درآمد روحانیان ضربت غیرقابل جبرانی وارد می‌ساخت. اصلاحات فرهنگی شاهان نیز از این نظر خوشایند روحانیان نبود. از این رو می‌توان به‌علت اساسی تحریم تنباکو (۱۸۹۰) بست-نشینی (۶-۱۹۰۵) و هجوم فئودالها به‌تهران (سپهسالار و سردار اسعد ۱۹۰۹) بخوبی پی‌برد.

بهمین دلیل است که پس از خلع و تبعید محمدعلی‌شاه از سلطنت (ژوئن ۱۹۰۹) فئودالها و روحانیان وظایف خود را در برابر انقلاب انجام یافته دیده و با بورژوازی صنعتی و تجارتی بنای مخالفت و مبارزه را گذاشتند.

بورژوازی مزبور نیز مانند جزیره‌ای در میان امواج توده‌های کثیر دهقان، که علاقه‌ای به‌انقلاب نشان نمی‌دادند و طوایف کوچ-نشین مخالف انقلاب، به‌حال خود گذاشته شد.

بین محافل مختلف وگروههای گوناگون اهالی از نظر اقتصادی هیچگونه تناسب و هم‌آهنگی وجود نداشت، حتی گروهی که بردیگران تفوق قطعی داشته باشد، موجود نبود. (زارعان مقیم دهات و دامپروران

کوچ نشین، اقتصاد شبانی و فئودالی). منافع دهقانان و طوایف کوچ‌نشین متضاد هم بود. دهقانان فاقد اسلحه و کوچ نشینان مسلح بودند. اهالی وحدت زبان نداشتند. (فارسی زبانان ۵۵ـ ۵۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند) ازطرفی هم خارجیها (انگلیس و روس و تاحدی ترکیه) ایران را تحت تأثیر قرار داده و علناً در امور داخلی این کشور دخالت می‌کردند. تمام این عوامل دست بدست هم داده و از توسعهٔ دامنه و عمق انقلاب ایران که باغوغایی آغازشده بود، جلوگیری می‌نمودند. از این رو انقلاب ایران نتوانست تغییر اجتماعی عمیقی در میان جامعهٔ ایران ایجاد کند.

در نتیجهٔ انقلاب ۱۹۰۹ـ۱۹۰۶ مشروطه بشکل حکومت‌های اروپایی ایجاد شد. اختیارات مطلقهٔ شاه محدود گردید. آزادی مبهمی اعلام شد... بهمین‌جا متوقف گردید. بهمین دلیل است که محرک و پیشرو انقلاب یعنی بورژوازی صنعتی و تجارتی شهر که در مجلس اول اکثریت را بدست آورده بود، با جریان بعدی اوضاع کنار رفته و مشی بعدی انقلاب بنفع طبقهٔ دشمن این بورژوازی تغییر یافت. و بالنتیجه مانع اساسی تکامل اقتصاد ایران گردید یعنی فئودالیسم از سرکوبی نجات یافت. فئودالیسم نجات یافت و آنارشی حاصل از آن برجای ماند.

اشراف فئودال خود را همرنگ محیط «مشروطه» ساخته، با استفاده از ضعف «طبقه سوم» و کمک بیگانگان، موفقیت خود را در «سنگرهای مشروطه» مستحکم ساختند. اریستوکراسی فئودال برای بدست آوردن «مشروطه» با شاه مبارزه می‌کرد. از سنگر «مشروطه» نیز پایهٔ حقوق و امتیازات و آزادیهای فئودالی خود را بوسیلهٔ «قانون اساسی» استحکام می‌بخشید. نه شاه مزدور و نه بورژوازی صنعتی— تجارتی جوان که روح ملی داشت نتوانستند پی به‌نیروی لازم برای تارومارکردن فئودالیسم ببرند. شاه و طبقات متوسط در مبارزه با یکدیگر، نیروهای خویش را از دست داده و ضعیف‌تر شدند. در نتیجه، زمینهٔ مساعدی برای تحکیم حاکمیت اشراف فئودال، مالکان بزرگ و سران ایلها فراهم آمد.

نفوذ روبه‌زوال شاه، برای تحکیم موقعیت خود هیچگونه پایه اساسی سیاسی و اقتصادی دارا نبود. آریستوکراتهای فئودال و «طبقه

سوم» برعلیه شاه بودند.

پس از انقلاب، حاکمیت شاه اهمیت جدی خود را از دست داده و برای تعیین خطمشی حوادث ایران نتوانست تأثیر مهمی بنماید.

درصحنهٔ تاریخ دونیرو شروع به‌تکاپو کردند:

اشراف فئودال و بورژوازی صنعتی— تجارتی. دورهٔ پس از انقلاب در تاریخ ایران تا مدتی عبارت از مبارزه میان این دو نیرو است...

وضع داخلی ایران در سال ۱۹۲۱

مبارزه بین فئودالیسم و بورژوازی در نتیجه تأثیر عوامل خارجی و جنگ ۱۸ـ۱۹۱۴ جهت طبیعی خود را از دست داده و ظاهراً بصورت موازنهٔ ناپایداری درآمد ولی در حقیقت امر، غارت طبقات متوسط از نظر مادی و تضعیف آن از نظر سیاسی، باعث تقویت عناصر ارتجاعی گردید.

انقلاب کبیر اکتبر، کناره‌گیری روسیه از جنگ جهانی، اشغال ایران از طرف قوای انگلیسی، قطع رابطه تجارتی با روسیه، خیانت علنی طبقهٔ حاکمهٔ فئودال، دست‌بدست هم داده و نهضت ملی عظیمی ایجاد کرد.

طبقات متوسط مردم به‌جنبش درآمدند. در جنگ‌جهانی اول ایران بی‌طرف بود با اینحال به‌میدان جنگ و تصادم در میان دول امپریالیست تبدیل شد. این مسأله و سیادت بعدی انگلیس در ایران (۱۹۲۰ـ۱۹۱۸)، تمام جراحات رژیم فئودالی را که با پردهٔ «سلطنت مشروطه» استتار شده بود برملا ساخت. این جراحات عبارت بود از: بهم‌ریختگی خارج از اندازهٔ دستگاه دولتی (عدم مرکزیت ناشی از آزادی و خودمختاری فئودالها بود که با تمسک به«قانون‌اساسی» در حفظ آن می‌کوشیدند)، فقدان ارتش ملی (برای سرکوبی خانهای باغی و رؤسای ایلات سرکش و جلوگیری از تهاجمات خارجی که با رضایت طبقهٔ فئودال به‌کشور صورت می‌گرفت)، احتیاج مالی دولت و توده‌های عظیم شهر و ده (این امر در نتیجهٔ زورگویی مالکان و مأموران بوروکرات‌منش‌دولت و جمع‌آوری بدون کنترل مالیاتها حاصل می‌شد.)، نبودن نظم و عدالت و غیره...

از خلع محمدعلی‌شاه و افتتاح مجلس دوم (۱۵ نوامبر ۱۹۰۹) تا

کودتای پرووکاتوری بنام سیدضیاءالدین (۲۱ فوریه ۱۹۲۱ م./۱۳۰۰ ش) بیست‌کابینه در ایران برسرکار آمد این کابینه‌ها نمی‌توانستند با درهم ریختگی امور دولتی و رژیم «مشروطه فئودالی» مبارزه کنند. طبقات مولد جامعه تماماً از این کابینه‌ها ناراضی بودند. انگلیسی‌ها برای تسکین نارضایتی مردم می‌کوشیدند از کودتای سید-ضیاءالدین که «برنامهٔ اصلاحاتی وسیعی» پیشنهاد می‌کرد، استفاده کنند.

جنبهٔ پرووکاسیون این کودتا بزودی آشکار شد. ولی دامنهٔ نهضت ملی با تکیه به‌عناصر مترقی و قوای مسلح که کودتا نیز با تکیه به‌آنان انجام یافته بود، شروع به‌توسعه کرد.

دیکتاتوری نظامی ملی

حوادث ۲۱ فوریه یکی از افسران دیویزیون قزاق را که تا آن زمان نام و نشانی نداشت، برصحنهٔ تاریخ آورد.

رضاخان در بریگاد قزاق ایران به‌خدمت سربازی پذیرفته شده و درکودتای ۲۱ فوریه فرماندهٔ هنگ بود. پس ازکودتا به‌فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شد. حوادث بعدی نشان دادند که این امر در تاریخ ایران نقطهٔ تحولی بوده است.

فئودالهای مرتجع تا این زمان توانستند حکومت را باکمکهای مالی و نظامی روسیه تزاری و انگلیس— و بعداً انگلیس تنها— در دست خود نگهدارند. در چنین شرایطی جنبش آزادی ملی نمی‌توانست تأثیر قطعی در تغییر اوضاع داشته باشد. این جنبش نمی‌توانست از نفوذ امپریالیسم انگلستان جلوگیری نماید. مبارزه با ارتجاع فئودال که از طرف نیروی نظامی و مالی خارجی پشتیبانی می‌شد، تنها با تکیه برنیروی مسلح ملی و مالیهٔ قوی—بودجهٔ دولت—امکان‌پذیر بود.

ایران بدست انگلیس و ارتجاع فئودال در خطر تجزیه افتاده بود. برای رهایی از وضع فلاکت‌بار، لازم بود طبقات مترقی جامعهٔ ایرانی به‌دیکتاتوری نظامی ملی که متکی برارتش ملی و سیستم مالی اصلاح شده‌ای باشد، متوسل گردد. زیرا امپریالیسم انگلیس، باکمک به‌طبقات پوسیدهٔ فئودال از توسعه نیروهای مولدکشور و پیشرفت

اقتصادی آن جلوگیری می‌نمود. از این رو شرط اساسی احیای ایران ایجاد ارتش ملی و رهایی از وابستگی مالی به‌انگلستان و پشتیبانی دیکتاتوری نظامی ازطرف بورژوازی صنعتی—تجارتی بود.

حوادث ایران، تحت رهبری رضاخان در این راه قدم نهاد. این مسائل از سال ۱۹۲۱ به‌بعد در مقابل ایران عرض‌اندام می‌کرد. تخلیه خاک ایران از نیروهای بیگانه، ایجاد ارتش ملی، خلع‌سلاح عشایر، تصفیه حساب با فئودالهای یاغی، تنظیم مالیه دولت، اصلاح دستگاه دولتی، توسعهٔ اقتصاد ملی و صنعتی کردن کشور و غیره.. بعلاوه لازم بود در راه اتحاد و یگانگی جنبش آزادی ملی، خارج ساختن مجلس از زیر نفوذ فئودالها، مبارزه با حاکمیت شاه و عناصر مرتجع و در راه خنثی کردن تشبثات مرتجعین نیز مبارزه جدی بعمل آید. واضح است که در شرایط آنروزی راه صحیح مبارزه برای آزادی ملی ایران اتحاد نیروهای مترقی توده با ارتش ملی بود.

تغییرات وضع بین‌المللی و تأثیر آن در ایران

در اثر جنگ امپریالیستی جهانی و پیروزی انقلاب پرولتاری روسیه، وضع ایران از نظر بین‌المللی برای حل معضلاتی که در برابربورژوازی صنعتی—تجارتی و ارتش ملی ایران عرض‌اندام می‌کرد زمینهٔ مساعدی فراهم ساخت.

قبل از انقلاب اکتبر همسایگان ایران عبارت بودند از:

۱. درشمال، روسیهٔ تزاری.

۲. در جنوب، خلیج‌فارس و بحرعمان که زیر سیادت انگلستان بود.

۳. در مشرق، بلوچستان انگلیس و افغانستان که امور خارجی آن زیرکنترل انگلستان بود.

۴. در مغرب، ترکیه که نسبت به‌ایران سیاست تجاوز و غاصبانه‌ای در پیش گرفته بود.

در این زمان ایران به‌مناطق نفوذ تقسیم شده (قرارداد ۱۹۰۷) و خاک ایران زیر چکمهٔ سربازان تزاری (۱۹۱۴-۱۹۰۸) و(۱۹۱۷-۱۹۱۴) و انگلیس (۱۹۲۱-۱۹۱۴) و ترکیه (۱۹۱۲-۱۹۰۸) و

(۱۹۱۸-۱۹۱۴) افتاده بود. دور ایران را از تمام جهات حلقهٔ امپریالیسم احاطه کرده بود.

این حلقه در هیچ قسمتی گسیختگی نداشت. امپریالیستها از هر طرف ایران را در معرض تهدید قرار داده و از هر سو در امور داخلی ایران مداخله می‌کردند. در چنین شرایط دشواری، جمع‌آوری نیروهایی که جنبش آزادی ملی بتواند بوسیلهٔ آن توسعه یافته و پایداری کند، امکان‌پذیر نبود. اگر بفرض محال در ایران حکومت ملی مترقی نیز روی کار می‌آمد، نمی‌توانست نقشه‌های اصلاحی خود را به‌مورد اجرا درآورد. زیرا قبل از هر چیز اجرای این نقشه‌ها به‌منافع دولت‌های همجوار ایران لطمه وارد می‌کرد.

این دولتها در صدد تجزیه و الحاق نواحی مجاور خاک ایران به کشور خود بودند. در اینحال جنبش آزادی ملی تکیه‌گاهی نداشت. بعبارت دیگر این جنبش در آنموقع فاقد «پشت جبهه مطمئن» بود.

بمحض اینکه در شمال ایران؛ بجای امپریالیسم تزاری حکومت شوراها مستقر شد، وضع بین‌المللی ایران بهبودی فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. زیرا تهدید از طرف نیروهای خارجی در مرزهایی بطول ۳۲۵۰ کیلومتر منتفی گردید.

ولایتهای شمالی ایران از نظر اقتصادی ثروتمندترین و مترقی‌ترین نقاط کشور محسوب می‌شود. دوسوم جمعیت ایران در این نقاط متمرکزند. با در نظرگرفتن این اوضاع، جنبش آزادی ملی ایران برخلاف نهضت انقلابی (۱۹۰۹-۱۹۰۶) از قبل محکوم به‌شکست نبود زیرا این جنبش می‌توانست از همسایهٔ شمالی ایران بعنوان تکیه‌گاه مطمئنی استفاده کند.

یکی از موفقیت‌های تاریخی بورژوازی صنعتی—تجارتی ایران که از روح ملیت سرشار بود، موفقیتی است که در وضع نامساعد سالهای (۲۰-۱۹۱۸) بدست آورد؛ در این سال حکومت فئودال ایران مجبور به‌مذاکره و امضای معاهده‌ای با اتحادجماهیرشوروی شد. (۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱)

پیشرفت سریع ایران بسوی زندگی نوین و تقارن آن با ایجاد مناسبات دوستانه با اتحادشوروی (۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱) یک‌امر

تصادفی نیست. برای توضیح مطلب لازم است متذکر شد که با برقراری حکومت شوروی در قلمرو تزارها، رضاخان بسال ۱۹۲۱ موفق گردید قبایل کوچ‌نشین شمال ایران را مجبور به‌خلع‌سلاح نموده و طغیان خوانین را خاموش کرده و خودمختاری آنان را از میان بردارد تنها در سایه وجود حکومت شوروی بود که رضاخان موفق گردید قوای یاغیگران را سرکوب نموده و زمینهٔ پرورش چنین قوائی را نابود سازد.

وضع ایران درسرحدات افغانستان نیز روبه‌بهبودی نهاد.

تا سال ۱۹۱۹، ایران برای ایجاد مناسبات دوستانه با افغانستان منتظر «حسن‌نیت دولت انگلستان...[1]» بود.

در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۹ افغانستان موفق به‌تحصیل استقلال گردید. (معاهده راول‌پند ۱۹۲۱ با انگلیس) ایران نیز توانست با افغانستان مناسبات بلاواسطهٔ برقرار سازد. بنابه‌پیمان ایران و افغانستان که در سال ۱۹۲۳ تصویب و درکابل مبادله گردید هر دو دولت متعهد شده‌اندکه موارد اختلاف خود را با حکمیت حل کنند؛ در صورتی که یکی ازطرفین با دولتی وارد درجنگ شود طرف دیگر متعهد می‌شود بی‌طرفی خود را حفظ کند، طوایفی که در سرحدات خاک دو کشور کوچ می‌کنند در هرکشور از حقوق اهالی آن کشور برخوردارند. گذشته از این موارد مسائل دیگری نیز مورد موافقت قرارگرفته بود.

ایران بارهایی از «الطاف دولت پادشاهی انگلستان» که همواره ازطرف سرحدات افغانستان شامل حالش می‌شد، توانست از خطرتهدید ازشرق نیز رهایی یابد.

برای پی‌بردن به‌کیفیت این مسأله لازم است به‌عملیات هیأت نمایندگی انگلیس که تحت ریاست سرگرد «ماک‌ماهون» انجام‌وظیفه می‌نمود، توجه شود. (۱۹۰۵-۱۹۰۲)[2]

باوجود پایان جنگ امپریالیستی و شکست امپراتوری عثمانی در سرحدات غربی، هرگز وضع ایران باندازهٔ مرزهای شمال شرق بهبودی

۱. معاهدهٔ صلح ایران و انگلیس مورخه ۴ مارس ۱۸۵۷ منعقده در پاریس.
۲. به‌کتاب «آ. هامیلتون» بنام «افغانستان» مراجعه شود.

نیافت.

در منطقهٔ شمالی مرزهای غربی، بجای امپراتوری تجاوزکار عثمانی، ترکیهٔ ملی که از تجاوز و عملیات غاصبانه بدور بود، مستقر شد. در قسمت جنوبی این مرز نیز دولت جدید عراق بوجود آمد. پس از اشغال منطقهٔ اخیر بدست نیروهای انگلیسی (۱۹۱۷) کشور عراق جزء خاک انگلیس محسوب می‌شد. اگر چه پس از امضای معاهدهٔ انگلیس- عراق (۱۰ اکتبر ۱۹۲۲) «اعلیحضرت پادشاه انگلیس، فیصل بن‌حسین را بعنوان پادشاه عراق برسمیت شناخته» و «حق حاکمیت ملی عراق» را تصدیق کرده بود، بااینحال همین «بریتانیای کبیر» اداره امور خارجی و ارتش و مالیه عراق را از حقوق خاصهٔ خود می‌دانست.

باین‌ترتیب وضع ایران در منطقهٔ مجاور مرزهای جنوب‌غربی کشور بمراتب نامساعدتر از سال ۱۹۱۴ گردید. زیرا در آن‌سال همسایهٔ ایران در این مناطق، کشور امپراتوری عثمانی بود و این امپراتوری اگرچه یک دولت تجاوزکار بود ولی در هر حال دولت ضعیفی بیش نبود. اینک پس از پایان جنگ امپریالیستی، در این منطقه بجای دولت ضعیف پیشین، امپریالیسم جهانخوار انگلیسی پنجه انداخته بود. اگرچه جنبش آزادی ملی ایران، بعلت پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در شمال‌شرق و شمال غرب، کاملا می‌توانست قرین موفقیت گردد؛ در مناطق جنوب‌شرق و جنوب‌غرب بعلت موجود بودن اوضاع سال ۱۹۱۴ با شرایط نامساعدتری مواجه می‌گردید. تسلط انگلیس برخاک عراق اوضاع را بمراتب پیچیده‌تر ساخته بود.[1] انگلیسها باین زودی از عراق

۱. در ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ در لندن از طرف دولت انگلیس بافتخار وزیر امورخارجه ایران ضیافتی برپا شد. در این ضیافت لرد کرزن نطقی ایراد و ضمن آن اظهار داشت: امپراتوری روسیه موقتاً از صحنهٔ جهانی خارج شده و امپراتوری عثمانی در حال اضمحلال است. ایران تنها از یک همسایهٔ بزرگ و مقتدر می‌تواند تقاضای کمک کند. این همسایه انگلستان است. در مشرق، ما با ایران بطول صدها میل مرز مشترک داریم. خلیج‌فارس صددال تمام است که زیر نظارت ما است. اینک در بین‌النهرین نیز، کشور ایران همسایهٔ هم‌مرز ما است (از کتاب: «دورهٔ جدیدی در تاریخ ایران و معاهده ایران و انگلیس» تألیف سیدضیاءالدین طباطبائی. چاپ باکو ۱۹۲۰ صفحهٔ ۲۷).

دست‌بردار نبودند.

بنابراین ایران بزودی تضییقات شدید انگلیس را در جنوب و جنوب‌غربی و شرقی احساس کرد. دولت‌انگلیس در مناطق مجاور اراضی اشغالی خود به‌تقویت عناصر یاغی وگردنکش پرداخت این مسأله نقشه‌های رضاخان را که درصدد اشغال این اراضی بود، مواجه با اشکالات بزرگی نمود. درعین‌حال رضاخان مجبورشد درسیاست خود قدمهای حساب شده‌ای برداشته وگاهگاه به‌گذشتهایی درمقابل انگلستان تن دردهد.

سیاست انگلیس در ایران

از سال ۱۹۲۱ به‌بعد با عقد پیمان شوروی و ایران (۱۹۲۱) و لغو قرارداد انگلیس و ایران (۱۹۱۹) تشبثات انگلیس در هر بار محکوم به‌شکست گردید: مثلا انگلستان در اواخر ۱۹۲۴ در مناقشات رضا خان و شیخ خزعل (شیخ خوزستان) مداخله کرد ولی نتیجه‌ای عایدش نگردید. از این رو مجبور به‌تغییر روش سیاسی خود در ایران شد.

تغییر مشی سیاسی انگلیس در ایران امر بی‌سابقه‌ای نبود. گذشته از سیاست تقسیم ایران به‌مناطق نفوذ (۱۹۰۷) دولت انگلیس درسال ۱۹۱۵ موافقت کرد که منطقهٔ بی‌طرف ایران لغو شده و شمال و جنوب این کشور به‌خاک روسیه و انگلیس ملحق گردد.[1]

در این موقع دولت انگلیس به‌فعالیت در میان قبایل جنوبی ایران پرداخت و برای تجزیه این منطقه از حکومت تهران، آماده می‌گردید. در مرکز نیز تشبثات زیادی برای تسهیل اجرای نقشه خود بعمل می‌آورد.

در اوایل سال ۱۹۱۷، پس از سقوط تزاریسم و پیروزی انقلاب اکتبر سربازان روسی از ایران فراخوانده شدند. بنظر امپریالیستها مناطق شمالی ایران بصورت «مال بی‌صاحبی» جلوه‌گر شد. انگلستان با استفاده از فرصت درصدد تحصیل سیادت در شمال ایران شد. بجای اردوهای بهم‌ریختهٔ روسی که مناطق شمالی ایران را تخلیه می‌کردند، نیروهای

۱. تلگراف «سازونوف» به‌سفیر روسیه درپاریس بتاریخ ۷ اوت ۱۹۱۶ تحت نمرهٔ ۱۲۶۵.

انگلیسی مستقر می‌گردید. انگلستان برای تضمین سیادت خود متوسل به‌عقد قرارداد حقوقی با ایران گردیده و به‌حل مسألهٔ ایران—یکبار برای همیشه—همت گماشت. مرکز فعالیت انگلستان به‌تهران منتقل گردید. برای تسلط برایران، پستهای حساس دولتی را قبضه کرده و به‌فکر گماردن مستشاران انگلیسی با اختیارات نامحدود برأس امور مالی، ارتشی و غیره افتادند.

مذاکرات در این باره شروع شد و به‌عقد قرارداد ۱۹۱۹ منتهی گردید.

در دورهٔ اشغال ایران بدست نیروهای انگلیسی (۲۰-۱۹۱۸) انگلیسها می‌کوشیدند دستگاه مرکزی دولت را در اختیار خود گیرند. در این دوره همراهی با فئودالهای تجزیه‌طلب، جزء نقشه‌های انگلیسی نبود. بلکه به‌مرکزیت کشور توجه خاصی داشتند. چنانکه می‌دانیم تمام این رشته‌های انگلیسی پنبه شد. قرارداد ۱۹۱۹ ملغی و روسیه در این‌بار بجای حکومت تزارها، بصورت دولت شوروی—دوست مسلم مردم ایران—معاهدهٔ دوستی محکم و خلل‌ناپذیری با ایران منعقد ساخت.

ترکیه نیز بجای «ترکیهٔ سلطانها»،—ترکیه‌ملی—از پرتگاه اضمحلال رهایی یافته و مستشاران ناخواندهٔ انگلیسی را از کشور خود بیرون ریخت... در چنین شرایطی سربازان انگلیسی مجبور به‌تخلیهٔ ایران گردیدند.

از این ببعد انگلستان اجباراً سیاست خود را در ایران عوض کرده و به‌سیاست اولیهٔ خود یعنی فعالیت و خرابکاری در جنوب ایران می‌پردازد. از این ببعد با تقویت فئودالهای تجزیه‌طلب، به‌تضعیف حکومت مرکزی کمک می‌کند.

سیاست اخیر انگلیس از نامه‌ای که «کاپیتن‌نوئل» معروف، به«سرپرسی کوکس» فرستاده است بخوبی روشن می‌شود.

«کاپیتن‌نوئل» در نامهٔ خود می‌نویسد:

«سرپرسی محترم، من از طرف وزیرخارجه به‌مأموریت ایران اعزام شده بودم، پس از خروج ارتش ما از ایران احتمال می‌رفت بلشویکها، به‌این کشور داخل شده و در آن حکومت شوروی ایجاد

کنند. اگر این احتمال صورت وقوع می‌یافت در آن صورت برای عملیات در جنوب آزادی‌عمل بدست می‌آوردیم. ولی قضیه بدین منوال جریان نیافت. بلشویکها بجای پیشروی در ایران به‌عقب‌نشینی پرداختند... در هر صورت آنان در صدد اجرای سیاست حفظ تمامیت ایران بوده و مانع ایجاد فدراسیون جنوب بنفع ما هستند... برای تأسیس فدراسیون جنوب اقدامات متعددی لازم است از آنجمله ایجاد دولت ایران‌جنوبی و تأدیهٔ عایدات نفت جنوب به‌این دولت است. مسألهٔ اساسی اینک امکان یا عدم امکان تحکیم وضعیت ما در اراضی بختیاری و اجرای نقشهٔ فدراسیون جنوبی ایران است[1]».

ولی اوضاع عوض شده بود. زیرا دیگر درجنبش آزادی‌ملی‌شرق، پشت جبههٔ مطمئن و محکمی تأمین شده و اتحادشوروی بصورت تکیه‌گاه مطمئن نهضت آزادی‌بخش ملی مشرقزمین درآمده بود.

بهمین دلیل نیز سیاست تجزیه‌طلبی انگلیس در ایران محکوم به‌شکست گردید.

اقدامات اولیهٔ رضاخان

رضاخان در فوریهٔ سال ۱۹۲۱ به‌فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شد. اولین اقدام وی اخراج مستشاران انگلیسی دیویزیون بود. از طبقات پایین ملت افسرانی را به‌دور خود جمع کرده و بزودی شهرت و نفوذ بی‌سابقه‌ای بهم زد.

اولین اقدامات رضاخان انگلستان را به‌دست‌وپا انداخت. تشبثاتی برای عزل وی بعمل آمد. بعلت اخراج مستشاران نظامی انگلیس اختلاف‌نظر بزرگی بین رضاخان و سیدضیاءالدین (نخست‌وزیر وقت) ظاهر شد. رضاخان در مبارزهٔ خود با سیدضیاءالدین پیروز شد. در ژوئن ۱۹۲۱ رضاخان به‌وزارت جنگ منصوب گردیده و سیدضیاءالدین عامل انگلیسها مستعفی شد. رضاخان بعنوان عضو کابینه و فرمانده کل‌قوا به‌اجرای نقشه‌های خود پرداخت.

۱. به‌مقالهٔ پراودا تحت عنوان «عملیات انگلیس در ایران» مورخه ۲۲ ماه مه سال ۱۹۲۳ مراجعه شود.

نیروهای مسلح ایران بهیچوجه وضع رضایت‌بخشی نداشت. فاقد سازمان واقعی بود. فقط نیروهایی که زیر نظر مستشاران خارجی تشکیل شده بود، استعداد جنگی داشتند. این نیروها وابسته به‌ستاد آرتش انگلستان بود. وظیفهٔ آنها دفاع از تمامیت ایران و ایجاد نظم و آرامش در این کشور نبود بلکه منظور از تشکیل آنها تأمین سیادت انگلستان در ایران بود. بعبارت دیگر این نیروها در راه اسارت ایران به‌دست خارجیها خدمت می‌کرد. ارتش ایران ارتشی بتمام‌معنی نبود این ارتش برطبق قوانین «بنیچه» دورهٔ ناصرالدین‌شاه تشکیل می‌شد. مطابق قوانین «بنیچه» تعداد افرادی که به‌خدمت سربازی جلب می‌شدند متناسب با مقدار مالیاتی بود که اهالی می‌پرداختند. لذا سنگینی بار خدمت نظام بردوش دهقانان و قبایل کوچک می‌افتاد. شهرنشینها و مالکین و قبایل بزرگ از خدمت نظام معاف بودند. در ایالتها این قانون بوسیلهٔ مأموران فئودالها به‌مورد اجرا درمی‌آمد. سربازگیری برای این مأمورین منبع عایدات خوبی بود. رشوه‌خواری و سوءاستفاده‌های مختلف، دوستان جدایی‌ناپذیر قانون «بنیچه» بود.

مسألهٔ اساسی عبارت از این بود که طبقهٔ حاکمهٔ فئودال علاقه‌ای به‌تقویت نیروی مسلح دولت مرکزی نداشت. زیرا برای آنها فایده‌ای نداشت. فئودالها به‌نگهداری قوای مسلحی در املاک و زیرنظر خود علاقه بیشتری نشان می‌دادند. این امر را یکی از حقوق خود دانسته و در دفاع از آن می‌کوشیدند. زیرا تنها بدینوسیله قادر به‌مبارزه با فئودالهای همسایه و دفاع از امتیازات خود در مقابل دولت مرکزی بودند.

وزارت جنگ ایران تنها به‌مناطق نظامی اطراف تهران نظارت داشت. در ایالتها، مناطق نظامی تحت اختیار «والی» و «والی» نیز غالباً از فئودالهای محلی بود. این موضوع تحقق مسائل فوق‌الذکر را تسهیل می‌نمود. اصول قانون بنیچه و تشکیلات آن از بقایای مناسبات فئودالی و مغایر اصول تمرکز نیروهای مسلح بود.

یکی از نیروهای مسلح ایران که بدست خارجیها تشکیل شده بود، «دیویزیون‌قزاق»، در ۱۹۲۱ «ملی» گردید. گذشته از دیویزیون قزاق نیروهایی زیرنظر مستشاران خارجی متشکل شده بود:

۱. بریگاد مرکزی در ۱۹۱۸ تشکیل و از ۱۹۲۰ به‌بعد به‌دست مستشاران انگلیسی افتاده بود.

۲. تیپ ژاندارم در سال ۱۹۱۱ از طرف مستشاران سوئدی که عامل سیاست انگلستان بودند، تشکیل شده بود.

۳. تفنگداران جنوب ایران یا «اس، پی، آر» بسال ۱۹۱۶ از طرف انگلستان ایجاد شده بود.

۴. تیپهای خراسان و سیستان نیز در دورهٔ جنگ بین‌المللی اوّل از طرف انگلیسها تشکیل شده بود. پس از اخراج مستشاران انگلیسی دیویزیون قزاق، بریگاد مرکزی را با دیویزیون قزاق متحد ساختند. در سپتامبر ۱۹۲۱ تفنگداران جنوب ایران و تیپهای خراسان و سیستان منحل گردید. بالاخره در نوامبر ۱۹۲۱ مستشاران سوئدی نیز اخراج گردیدند. در این موقع رضاخان تیپ ژاندارم را از دست وزارت جنگ خارج ساخته و به‌اختیار خود گرفت.

نظر انگلستان از ایجاد قوای مسلح تابع خود در ایران، عبارت ازقبضه کردن امور این کشور بود. تمام این نقشه‌های انگلستان بسرعت و بطور قطع نقش برآب گردید.

اگرچه در نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۱ سربازان انگلیس مجبور به‌تخلیه ایران شدند ولی باز هم در بنادر خلیج فارس سپاهیان انگلیسی باقی ماندند. ابقای این سپاهیان در بنادر ایران مظهر تهدید این کشور از طرف انگلستان بود. تعداد سپاهیان انگلیس درسواحل ایران بقرار زیر بود:

بندربوشهر	۹۰۰نفر
بندرلنگه	۱۲۵ «
بندرعباس	۲۰۰ «
بندرجاسک	۷۰ «
چاه‌بهار	۱۵۰ «

بعلاوه کرمان، دزداب و جزیرهٔ بحرین نیز در اشغال نیروهای انگلیسی باقی ماند.

در سواحل خلیج‌فارس و در جزایر آن، ایستگاههای فرستندهٔ انگلیسی نیز تأسیس شد. مثلا در بوشهر، لنگه، محمره، بندرعباس،

جاسک، چاه‌بهار، بحرین و هنگام ایستگاههای فرستنده انگلیسی شروع به کار کردند. در جزیرهٔ بحرین دو دستگاه فرستنده کارگذاشته بودند.

در این مناطق اثری از سربازان ایران نبود. خوزستان نیز مستقل از حکومت مرکزی ایران و زیرنظر انگلستان اداره می‌شد. معادن نفت کمپانی انگلیس در این منطقه قرار داشته و از نظر انگلستان از زمان قتل ناصرالدین‌شاه به‌بعد مناطق بلوچستان و لرستان و بختیاری، برای تجزیه قسمتهای جنوبی ایران محیط مناسبی محسوب می‌شد.

در ایالات فارس و لارستان که مجاور خلیج‌فارس است و همچنین در کردستان که هم مرز بین‌النهرین می‌باشد، انگلستان تلاش زیادی برای اجرای سیاست تجزیه‌طلبی اعمال می‌کرد. در مناطق شمالی نیز خانهای ماکو و طالش و همچنین ایلهای شاهسون سربه‌طغیان برداشته و طالب خودمختاری بودند. سرکوبی یاغیان و تابع‌نمودن مناطق تجزیه‌طلب به‌دولت مرکزی فقط از عهدهٔ یک آرتش ملی بر می‌آمد.

اصلاح ارتش

پس از اخراج مستشاران انگلیسی و قطع نسبی نفوذ انگلستان از قوای مسلح ایران از طرف رضاخان در ۵ ژانویه ۱۹۲۲ فرمانی خطاب به‌اردو صادر شد. در این فرمان انحلال تشکیلات ژاندارم، قزاق، سرباز و غیره و تشکیل نیروهای مسلحی بنام «قشون» اعلام شده بود. در این فرمان ایجاد تشکیلات واحد و متمرکزی در نظرگرفته شده بود. کشور به ۶ منطقهٔ نظامی تقسیم می‌شد:

۱. شمالغرب	(تبریز)	۲. شمال	(رشت)
۳. شرق	(مشهد)	۴. غرب	(همدان)
۵. مرکز	(تهران)	۶. جنوب	(اصفهان)

برای شهرهای مهم این مناطق از طرف رضاخان افسران «وفادار»ی فرستاده شد. این افسران تشکیل پادگانها داده و به‌سربازگیری شروع نمودند. در این موقع بجای قانون پوسیدهٔ «بنیچه» قانون خدمت نظام‌وظیفه عمومی برقرار شد. از این ببعد فرماندهان پادگان که از طرف رضاخان تعیین شده بودند، تنها به‌دخالت در امور نظامی اکتفا نکرده بلکه به‌مداخله در امور کشوری نیز شروع کردند.

فساد اداری، امر دخالت قوای مسلح را در امور کشوری تسهیل نمود. با افزایش قدرت قوای مسلح و تکمیل ماشین جنگی، رضاخان با قطعیت کاملی کنترل امور دولتی را در دست خود گرفت. بعنوان وزیر جنگ و فرمانده کل قوای کشور، تمام «سفسطه»های حکومت مشروطه را بدور انداخت. وزرای کابینه مرتباً تغییر می‌کردند. ولی پست رضاخان همواره محفوظ بود و وی بصورت مکانیکی از کابینه‌ای در کابینه دیگر شرکت می‌نمود. پس‌از شروع به‌دخالت در امور کشوری، رضاخان به‌تعیین فرمانداران نظامی ایالت‌ها پرداخت. رضا خان احتیاج زیادی به‌پول داشت و چون عضو متنفذ دولت بود، قسمتی از عایدات دولتی را خودسرانه صرف امور ارتشی می‌کرد. در اوایل ۱۹۲۲ ادارهٔ مالیات غیرمستقیم را در اختیار خود گرفت.

مأموران انگلیسی در اوایل کار مخالفت جدی با نقشه‌های رضاخان نشان می‌دادند. از کمک‌مالی بانک شاهی به‌دولت ایران جلوگیری کرده و رضاخان را از حیث پرداختها در مضیقه گذاشتند.

در اواخر سال ۱۹۲۱ انگلستان به‌دولت ایران اخطار کرد که تعداد سربازان ایران نباید از ۳۰۰۰۰ نفر متجاوز باشد. پرداخت پول به‌ایران را موکول به‌قبول این شرط نمود. ولی موقع پیشنهاد این شرایط گذشته بود. حکومت فئودالها دیگر قدرت جلوگیری از نیروی جوان اردوی ملی را نداشت. این اردو از طبقات پائین اجتماع تشکیل یافته و از طرف آنان پشتیبانی می‌شد. لذا قبل از تشبثات فراوان دشمن، قبل از انحراف رضاخان و قلع‌وقمع طرفداران استقلال‌طلبی، اردوی ملی تسلیم‌شدنی نبود.

انگلستان تاکتیکهای نوینی در پیش گرفت. درگوشه و کنار شورشهایی ایجاد کرد. در ۲۲-۱۹۲۱ شورشهای زیادی برپا شد:

درگیلان کربلایی ابراهیم و سیدجلال. در خراسان محمد تقی‌خان و در کردستان سیمتقو سر به‌طغیان برداشتند.

بعلاوه ایلات جنوب—لرها و بختیاریها—شورش کردند. در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۲ اردوی دولتی که برای سرکوبی شورش بختیاریها اعزام شده بود، تماماً تارومار گردید. شورش لرستان را یکنفر افسر انگلیسی بنام «کاپیتن نوئل» ایجاد کرده و رهبری می‌نمود.

باوجود ناکامی‌های اولیه اردوی ملی؛ بلوک فئودالها ـ انگلیس نتوانستند از اقدامات خود نتایج قطعی بدست آورند. در زدو خورد با هرج‌ومرج‌طلبان، اردوی ملی آبدیده‌تر شد. این اولین آزمایشی بود که اردوی ملی آنرا شرافتمندانه از سرگذرانید.

در اواخر سال ۱۹۲۲ شورشها خوابانده شد.

در شورشهای سال ۱۹۲۲ اتحادیهٔ ایلهای جنوب که بدست انگلستان سرهم‌بندی شده بود، رل مهمی بازی می‌کرد. این اتحادیه مظهر تجزیه‌طلبی مناطق سرحدی جنوب ایران بود.

مجلهٔ «مژدونا رودنایا ژیزن[1]» در این‌باره اطلاعات زیر را منتشر کرد:

«اسمارت، منشی سفارت انگلیس در ماه مارس ۱۹۲۲ برای مسافرت به‌لندن راه بختیاری و محمره را انتخاب کرد. در ضمن عبور «اتحادیه ایلات جنوبی» را تشکیل داد.

در ماه آوریل بین شیخ محمره «شیخ خزعل یا سردار اقدس» و بختیاریها در مسجد سلیمان قرارداد اتحاد امضا گردید. این «اتحادیه» بصورت حربهٔ برنده‌ای در دست انگلستان برای نفوذ در جنوب ایران درآمد.

انگلیسها به‌جنگجویی بختیاریها ارزش زیادی قائلند. مرتباً از بوشهر به‌اصفهان اسلحه حمل می‌کنند. پس از امضای قولنامهٔ اتحاد، انگلستان تعداد ۱۰ عراده توپ و ۵۵۰۰۰ تفنگ و ۳۰۰۰۰۰۰ فشنگ و مبالغی پول بعنوان پیش‌پرداخت از حساب نفت جنوب به‌بختیاریها داد.»

با در نظر گرفتن این اوضاع، اردوی ملی برای خواباندن شورش اخلالگران جنوب، بانتظار فرصت مناسب‌تری باقی ماند.

قبل از همه به‌جمع‌آوری قوا پرداخت. از عملیاتی که جنبهٔ پروو-کاسیون داشت، احتراز کرد هر قدر مبارزه به‌مناطق چاه‌های نفت جنوب نزدیکتر می‌شد، امکان استفادهٔ انگلیسها از بهانهٔ حفظ و حراست چاهها

۱. به‌مجلهٔ «مژدونارودنایاژیزن» شماره ۱۶ سال ۱۹۲۲ از نشریات کمیساریای ملی خارجه شوروی مراجعه شود.

و اعزام نیروی انگلیس به‌این نقاط بیشتر احساس می‌شد.

رضاخان با تکیه برمناسبات دوستی اتحادجماهیرشوروی، از اوائل سال ۱۹۲۳ شروع به کوبیدن تمایلات استقلال‌طلبی فئودالهای شمالی نمود. در این موقع در سایهٔ تأمین پشت جبههٔ خود از طرف شوروی، شروع به‌خلع‌سلاح ایلهای کوچ‌نشین کرد. در مبارزه با راهزنی و تأمین مال و جان هموطنان صرف‌نظر از موقعیت طبقاتی آنان، تحصیل بدهی مالیاتی مالکان بزرگ و رؤسای ایلات قدمهای بزرگی برداشته شد.

ضمن خلع‌سلاح شاهسونها این شرایط قید شده بود:

الف. خلع‌سلاح کامل.

ب. تأدیهٔ بدهی‌های مالیاتی.

ج. تأدیهٔ خسارات وارده به‌اهالی زحمتکش.

د. واگذاری املاک غصبی حکومتی به‌دولت.

تمام این شرایط از راه دیکتاتوری نظامی صرف قابل‌اجرا بود. خوانین گردنکش که از پذیرفتن این شرایط خودداری می‌نمودند سرنوشت خود را با چوبهٔ دار تعیین می‌نمودند.

باین ترتیب در ۱۱ آوریل ۱۹۲۳ حسینعلی‌خان‌طالش در اردبیل اعدام شد. او ضمن محاکمه می‌کوشید با اظهار اینکه «مدت‌ها با بولشویکها مبارزه کرده است» خود را از مجازات رها کند. در ۲۷ آوریل امیرعشایر خلخالی به‌دار آویخته شد. بعلاوه ۱۲ نفر خوانین خلخال که برعلیه رضاخان شورش کرده بودند، در ماه نوامبر به‌دار آویخته شدند. کمی قبل از این تاریخ ضرغام‌خان‌طالش که خود را حاکم «مستقلی» می‌دانست، زندانی و در زندان اعدام شده بود. تمام اموال اعدام‌شدگان مصادره می‌گردید. کار خلع‌سلاح شاهسونها در اواخر آوریل ۱۹۲۳ خاتمه یافت.

شرایط جدید اجتماعی در ایران

در امور فوق‌الذکر اهالی زحمتکش ایران، از اقدامات رضاخان پشتیبانی می‌کردند. هنوز رضاخان، بصورت رضاشاه در نیامده بود. مردم ایران به‌«جدی» بودن مبارزه با مالکان بزرگ پی‌برده، باوجود اینکه در طول قرنها از مالکان ترس و واهمه داشتند این‌بار برسر جرأت آمده و به‌محافل

نظامی از زور و ظلم آنان شکایت می‌بردند. برای رسیدگی به‌این قبیل شکایتها که تعداد آنها فوق‌العاده زیاد شده بود محاکم نظامی مخصوصی ایجاد شد.

نوکر یکی از خوانین ماکو بنام «شیرزادخان» را بامر خان به‌چوب بستند. در ایران خانها «حق» مجازات و تنبیه بدنی نوکران را برای خود قائل بودند. کمیسیون نظامی پس از رسیدگی به‌شکایت، شیرزادخان را زندانی و به‌پرداخت مبلغی جریمه محکوم ساخت.

این حادثهٔ کوچک مثل بمبی صدا کرد. فئودالها جملگی به‌حیرت افتادند. فئودالها از توصیف این «قانون‌شکنی» عاجز بودند. طبقات دیگر اجتماع با علاقمندی به‌این جریان می‌نگریستند. محافل نظامی از این پس مجازات اعدام برای کسانی که مرتکب قتل شوند قائل شد. دیکتاتوری نظامی از همین نقطه‌نظر با تکیه به‌توده‌های وسیع مردم مستحکم‌ترگردید. پس از خلع سلاح شاهسونها، صدها نامهٔ تشکرآمیز از طرف دهقانان و کارگران و تجار به‌اسیرلشگر فرستاده شد.

پس از «تصرف» مناطق یاغیان، از مرکز حکام فرمانداراتی برای این مناطق اعزام گردید. تا این زمان فرمانداری این مناطق جزء حقوق موروثی فئودالهای محلی بود. خانهایی که در این مناطق از اعدام رهایی یافته بودند، چون مردمان ساده با حقوق مساوی با آنان بادامهٔ زندگی پرداختند.

در آذربایجان، مناطق دیگر شمالی، وکرمانشاه اتحاد عشایر ایجاد شده بود. این عشایر را یکایک به‌اطاعت واداشتند. در رأس این اتحاد سردار رشید قرار داشت. این شخص به‌تهران احضار و زندانی گردید. اتحاد عشایر نیز از هم پاشید. در اکتبر ۱۹۲۳ «سردارماکو» که حق سرداری بارث به‌او رسیده بود، زندانی گردید. این سردار برای خود دربار و ارتش مخصوصی داشت و از سیاست خارجی مستقلی نیز پیروی می‌کرد.[1]

«سردارماکو»، در ۱۹۲۴ در زندان درگذشت. قبل از مرگ، اموال وی از جمله تمام اسلحه و مهماتش مصادره گردید. بجای

۱. با ترکهای عثمانی مناسبات سیاسی برقرار نموده بود.

«سردار»، فرماندار نظامی از مرکز به‌ماکو اعزام گردید. این مسأله خوانین ماکو را بحیرت انداخت. «اتباع» سردار این تحولات را با خوشنودی تلقی می‌کردند.

با سردار عشایر (خان‌قره‌داغ) نیز همین معامله شد. خلع‌سلاح خوانین بجنورد نیز دارای اهمیت فراوانی بود. بجنورد در نواحی مرزی خراسان و ترکستان واقع است. خان بجنورد یکی از عمال وفادار انگلستان بود و از انگلستان مقادیر زیادی اسلحه و مهمات دریافت می‌داشت. تارومارشدن این «دژانگلیسی» در آسیای میانه درعین‌حال بنفع ایران و اتحاد جماهیرشوروی بود.

اصول فئودالیسم پوسیده با تمام هرج‌ومرج و آنارشیسم خود، تارومار می‌شد. در اداراتی که بسرعت با اصول مرکزیت ایجاد می‌شد، شرایط زندگی عادی بورژوازی در حال رشد بود. در نتیجهٔ این شرایط، محصول کار نسبتاً افزایش یافته، و درآمد خزانهٔ دولتی اضافه شده و صنعت و تجارب بجریان می‌افتاد.

در این موقع دوشرکت سهامی در ایران تأسیس گردید:

۱. در دسامبر ۱۹۲۳ از طرف تجار کرمانشاه، شرکتی بنام «شرکت الکتریک» برای تأمین برق کرمانشاه با ۵۰/۰۰۰تومان سرمایه.

۲. «شرکت قالی‌بافی» با ۱۰/۰۰۰ تومان سرمایه برای بهبود وضع صنعت قالی‌بافی.

دهقانان نیز درشرایط جدید به‌افزایش نسبی محصولات فلاحتی همت گماشتند.

برای سرکوبی فئودالهای شورشی و تجزیه‌طلب، احتیاج به تسطیح و ایجاد راههای شوسه احساس می‌شد. ایجاد راههای شوسه قبل و یا بعد از خواباندن شورشها انجام می‌گرفت. با ایجاد طرق و شوارع، روابط تجارتی و فرهنگی بین مردم توسعه یافته وکنترل نظامی مناطق مختلف تسهیل می‌گردید. مثلا پس از درهم‌شکستن «استقلال» خان‌ماکو به‌تسطیح راه خوی—ماکو شروع شد. مصالح و مخارج تعمیر و تسطیح این راه برعهدهٔ خانها گذارده شد. تسطیح این راه در اواخر ۱۹۲۳ بپایان رسیده و عبور و سرور در آن از پرداخت عوارض

معاف بود.

پس از اشغال مراکز شاهسونها، در اطراف اردبیل راهسازی شروع شد. در شهر اردبیل کوچه‌ها را سنگفرش نمودند. این امر تجدد خواهی بزرگی در آن شرایط محسوب می‌شد. به‌فرهنگ ملی نیز توجهی مبذول گردید. روزنامهٔ «عراق» در شماره ۱۵۰۵ (دسامبر ۱۹۲۳) نوشته بود: پس از زندانی شدن اقبال‌السلطنه در ماکو، بامر فرمانده دیویزیون، یک دبستان ۴ کلاسه بنام «مدرسهٔ قشون» تأسیس شده است. نودنفر دانش‌آموز در این مدرسه تحصیل می‌کنند. خرج تحصیل ۲۰ نفر از آنان برعهدهٔ دولت است. باین ترتیب در برابر دستگاه دولتی فئودال ایران، دستگاه نظامی نوینی که در امور حقوقی و اقتصادی نیز مداخله می‌کرد، عرض‌اندام نمود. دستگاه اخیر مظهر منافع طبقات متوسط، بازرگانان و تا حدی کارگران بود. این دو دستگاه با هم شروع به‌معارضه و مبارزه کردند. دستگاه فئودالی تنها از سفارتهای خارجی (انگلستان) نیرو می‌گرفت. این دستگاه برای دفاع از منافع خود به«مشروطه» و «مجلس» که وسیلهٔ دیکتاتوری فئودالها بود متکی می‌شد. از این رو بین «حکومت پارلمانی» و «رضاخان» مبارزهٔ نهانی شروع شد. عملیات رضاخان چون استبداد، زورگویی و از بین بردن آزادی فردی تلقی می‌شد و خود رضاخان نیز بنام دشمن مشروطه معروف شد. تکرار می‌کنیم این در موقعی بود که «رضاخان» هنوز بکمک و پشتیبانی انگلیس «رضاشاه» نشده و در سراشیب انحراف نغلطیده بود. بعضی از روشنفکران رادیکال ایران نیز از همین نقطه‌نظر رضاخان را به‌عملیات مضرو نامناسبی سوق می‌دادند. مثلا در ژانویه‌سال ۱۹۲۲ بدستور رضاخان مدیر روزنامهٔ لیبرال «ستاره ایران» آقای صبا را علناً کتک زدند. (مدیر روزنامهٔ مزبور مقالهٔ آتشینی برعلیه رضاخان نوشته بود[1]).

بلوک (انگلیس—فئودالها) برای مبارزه با نفوذ روزافزون دیکتاتوری نظامی به‌طرق مختلف مبارزه متوسل گردید. ولی در همه حال با عدم موفقیت مواجه گردید. در سرموضوع «مشروطه» با رضاخان

۱. بعداً همین آقای صبا مدیر همان روزنامه، از مداحان رضاخان شد. و این امری است که در ایران نظایر زیادی دارد.

به‌مخالفت برخاست و ناسبرده را به‌مخالفت علنی با مجلس سوق داد.

در پائیز سال ۱۹۲۲ در کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه توطئه‌ای برعلیه رضاخان ترتیب داده شد. در رأس توطئه کنندگان نوکر وفادار انگلستان (قوام‌السلطنه) ولیدر اکثریت پارلمان (مدرس) قرار داشتند. نقشهٔ آنان عبارت از استیضاح دولت برسر عدم رعایت اصول قانون‌اساسی و امکان باقی ماندن رضاخان در پست وزارت جنگ بود با این نقشه در نظر داشتند رضاخان را وادار به‌حمله به‌مجلس و انحلال آن کنند. تا در نتیجهٔ آن شاه بتواند برای دفاع از حقوق «توده‌ها» و «پیروزیهای انقلاب» که مورد دستبرد رضاخان قرار می‌گرفت، مشارالیه را از کار برکنار نماید. در اکتبر ۱۹۲۲ چنین بنظر می‌رسید که نقشهٔ قوام‌السلطنه با موفقیت توأم خواهد شد. ولی در نتیجه توصیه‌های سلیمان‌میرزا (لیدربلوک‌ملی) و مستوفی‌الممالک (که هنوز تسلیم انگلیسها نشده بود) رضاخان از تظاهرات مخالفت‌آمیز با مجلس خودداری نموده و نگذاشت تا او را مانند متجاوزی برعلیه نمایندگان ملت رسوا سازند. رضاخان به‌مجلس آمد و جلسهٔ پارلمان به«مجلس آشتی کنان» تبدیل شد. این درس بزرگی بود. در انتخابات مجلس پنجم از این درس استفاده‌های لازم بردند. دورهٔ مجلس چهارم در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۳ بسر رسید. انتخابات دورهٔ پنجم شروع شد. این‌بار رضاخان برای ایجاد «مجلسی برای خود» شروع به‌مبارزه نمود و با ساختن و پرداختن چنین مجلسی شروع به‌ادامهٔ نقشه‌های خود کرد. در دورهٔ کوتاه فترت و در ضمن انتخابات، پیشروی اردوی ایران به‌مناطق جنوب شروع شد. پیشروی در مناطق جنوب، این‌بار با نرمش بیشتری ادامه یافت. در مناطق جنوبی از چوبه‌های دار و اعدام فئودالها در زندان و مصادرهٔ اموال و املاک اثری نبود و این اولین قدم انحرافی رضاخان محسوب می‌گردید.

در اینجا با توسل به‌اصول مذاکرات و استفاده از خصومت بین ایلها و سیاست سازشکاری با فئودالیسم قدم برداشته می‌شد. قدرت فئودالها در خوزستان یعنی منطقهٔ امتیاز نفت انگلیس و خاک بختیاری دست‌نخورده برجای می‌ماند. در لرستان منافع انگلیسها زیاد نبود و از این رو رضاخان در این مورد شدت عمل خارج از حدی نشان

داد. خانهای این مناطق نیز سر به‌شورش برداشته بودند و اظهار عدم اطاعت می‌کردند. این خانها با خشونت سرکوب شدند و شروع به‌ایجاد راه سلطان‌آباد ــ محمره گردید. پس از کشت و کشتار زیادی در لرستان، به‌سمت سواحل جنوبی پیشروی کرده و بلوچستان ایران را نیز اشغال نمودند. در اینجا دزداب، آخرین نقطهٔ راه‌آهن انگلیسی نیز بتصرف اردوی ایران درآمد. در این موقع رضاخان علاوه بروزارت جنگ و فرماندگی عالی قوا، پست نخست‌وزیری ایران را نیز در دست داشت.

در انتخابات دورهٔ پنجم مجلس، رضاخان مداخلات مستقیم بعمل آورد. از انتخاب مخالفین شخصی خود، جلوگیری کرد. مجلسی تابع خود بیاراست. اینجا دیگر واقعاً قانون‌اساسی و احترام افراد و تأمین خلایق پایمال گردید و با این انحرافات، رضاخان اسلحهٔ برنده‌ای بدست فئودالها داد. برای پیروزی در انتخابات و امکان مداخله در آن، اشغال پست نخست‌وزیری لازم بود. رضاخان در رأس قوای نظامی قرار داشت، با تهدید شاه پست نخست‌وزیری را اشغال نموده و شاه را بعنوان معالجه از ایران خارج کرد. دلخوشی شاه فقط عبارت از آن بود که مادام‌العمر وعدهٔ پرداخت حقوق و مزایا را از نخست‌وزیر گرفته بود. در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ فرمان نخست‌وزیری رضاخان صادر گردید. بجای شاه ولیعهد در تهران ماند. رضاخان بزور، تعهدی به‌امضای ولیعهد رساند مبنی براینکه در امور دولتی دخالت نکند. کودتایی بی‌سروصدا انجام گرفت و رضاخان برمسند دیکتاتوری نشست.

افتتاح مجلس پنجم

دورهٔ پنجم مجلس در ۱۱ فوریه ۱۹۲۴ افتتاح گردید. تصویب لوایح تقدیمی از طرف رضاخان و تأیید عملیات دورهٔ فترت، از وظایف این مجلس بود.

ارتجاع (انگلیس ــ فئودالها) به‌فکر آن بود که موافقت با توسعهٔ دامنهٔ این فعالیت، آشتی با ایران‌نو ــ وحدت‌ملی ایران ــ است. و در این صورت حکومت بطور قطع بدست بورژوازی ملی افتاده و اصول فئودالیزم برچیده خواهد شد. سیاست انگلستان خود متکی بروجود همین فئودالیزم بود و از طرفی وضع دژ نیروی مبارز در صحنهٔ سیاسی ایران،

یعنی انگلیس و فئودالها از یک طرف، و بورژوازی ملی از طرف دیگر کاملا مشخص نبود.

طبقهٔ فئودال عقیده داشت تا موقعی که «مشروطه» برقرار است تا موقعی که حاکمیت شاه محفوظ بوده و با یک رأی عدم‌اعتماد ممکن است کابینه را ساقط کرد، بالاخره تا موقعی که فئودالهایی از قبیل «شیخ خزعل» در زیر حمایت انگلیس عرض‌اندام می‌کنند، تسلیم اسلحه و اطاعت از اصول جدید حکومت، کار عاقلانه‌ای نیست.

بورژوازی نیز بنوبهٔ خود فکر می‌کرد که اعمال نفوذ شاه از اقامتگاه اجباری خود در خارجه و اخلال وی در امور سیاسی و اجتماعی کشور با رژیم جدید حکومتی، هیچ نوع سازگاری ندارد. عناصر فئودال مرتجع کشور، با استناد به‌شاه که خود از لندن دستور می‌گیرد مانع بزرگی در سر راه انجام نقشه‌های ملی است.

از این رو هر دو گروه به‌مبارزه آماده می‌شدند. گرچه مبارزات در دورهٔ قبل از انتخابات نیز بطور محرمانه ادامه داشت. ولی فقط در دورهٔ انتخابات بصورت حاد و علنی درآمد.

از این رو طرفداران پروپاقرص «مشروطه» که وسیلهٔ ادامهٔ اصول فئودالی و حکومت شاه بودند و همچنین دوستان لیرهٔ انگلیس از قبیل مدرس، آشتیانی و نصرت‌الدوله نیز توانستند کرسی‌های مجلس را اشغال کنند.

جبههٔ مبارزه، پرده از رخسار «ملیون دوآتشه»‌ای از قبیل مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک نیز برگرفت. این آقایان اینک به‌صفوف دشمن پیوسته همرنگ مدافعین منافع انگلیس و طبقهٔ فئودال درآمده بودند. در بحبوحهٔ جنبش ملی ایران، و در حین تحصیل حاکمیت از طرف طبقهٔ بورژوازی، ملیون وابسته به‌اردوی فئودال، داوطلبانه خود را به‌آغوش انگلستان انداخته و منافع ملی خود را در معرض معامله قرار دادند.

جنبهٔ ضعف بورژوازی ملی ایران عبارت از آن بود که هنوز این طبقه نتوانسته بود:

۱. گروه روشنفکر مخصوص به‌خود ایجاد کند.

۲. برای مدافعهٔ علنی از منافع طبقاتی خود، حزب متشکل و

آبدیده‌ای داشته باشد.

علت اصلی این امر نیز عبارت از آن بود که از نیمه دوم قرن نوزدهم صدور مواد خام ایران به‌بازارهای خارجی روزبروز در افزایش بود. بورژوازی تجاری ایران که نسبت به‌صادرات کشور ذیعلاقه بود، مقدار معتنابهی از سرمایه خود را در راه کشاورزی بکار انداخت. از این رو علاوه برمالکان خان، مالکان تاجرپیشه نیز پیدا شدند. فرق اینها با خان در آن بود که بر طبق قانون، حقوق و امتیازات خوانین، بر این گروه تعلق نمی‌گرفت. (استفاده از بیگاری دهقانان، محاکمه و مجازات دهقانان، ایجاد اردوی مسلح از دهقانان و غیره) با وجود این، مالکان اخیر موقعیت خود را در جامعهٔ فئودالی با منافع فئودالها هماهنگ دیده، و خواهی نخواهی اشتراك منافعی با فئودالها پیدا کرده بودند.

بورژوازی تجارتی با مناسبات فئودالی دشمن آشتی ناپذیر بود[1]. این مناسبات مانع ایجاد قوانین عمومی مفید و استفادهٔ منطقی از قوای تولید (منطقی از نظر بورژوازی) بود.

ولی گروه مؤثری از بورژوازی تجارتی یعنی مالکان تاجر پیشه، منافع مشترکی با فئودالها داشتند.

پس از برقراری دیکتاتوری نظامی (۱۹۲۱) و استقرار حاکمیت مرکزی در مناطق فئودال‌نشین، بهبودی محسوسی در تسریع امور پیدا شد. فئودالها نمی‌توانستند وضع اقتصادی خود را با اصول پوسیدهٔ خود تحکیم کنند از این رو پشت سرهم به‌افلاس و اعسار دچار می‌شدند. دهات فئودالها را تجار خریداری می‌نمودند. این مالکان جدید، اصول فئودالی استفاده از زمین را بدور انداخته و در زراعت شروع به‌استفاده بطرز نوین، حتی استفاده از ماشین برمی‌آمدند. این وضع در سالهای ۲۵-۱۹۲۴ در نقاط مختلف ایران از قبیل ارومیه، کرمان و خراسان دیده می‌شد.

این گروه بورژوازی که احتیاجی به‌راههای امن و دادگستری بهتر

۱. این مناسبات عبارت از مناسبات: خان و دهقان، خان و حکومت مرکزی، خان و دادگستری، خان و نیروی مسلح، خان و نگهداری راهها، خان و جمع‌آوری مالیات...

و مبارزه با خودسری فئودالها داشتند، به‌پشتیبانی رضاخان پرداختند. ولی در عین حال که با توسعهٔ بازرگانی و تأمین منافع خود موافق بودند از هر جنبشی ترسیده و غالباً در تظاهرات «مشروطه‌طلبی» و پیروی از اصول قوانین، شرکت می‌نمودند، این مسأله با منافع دیکتاتوری نظامی و تمام طبقهٔ بورژوازی متضاد بود. بعبارت کوتاه‌تر جامعه ایرانی هنوز کاملا از زیر بار ایده‌ئولوژی فئودالیسم رهایی نیافته بود.

رضاخان در انتخابات مجلس توجهی به‌تشکیلات احزاب نداشت. از این رو نمایندگان وابسته به‌مناسبات فردی با جنبش آزادی ملی را انتخاب می‌نمود. و بهمین دلیل عده‌ای از عناصر مردد که ممکن بود بنفع فئودالیسم تغییرجهت دهند وارد مجلس شدند.

نسبت نیروهای مبارز در مجلس غیرمعین بود.

در مارس ۱۹۲۳ از تعداد ۱۱۳ نمایندهٔ مجلس دو فراکسیون طرفدار رضاخان بوده و بدون تزلزل از وی پشتیبانی می‌نمودند.

یکی از این دو فراکسیون، فراکسیون «تجدد» که در رأس آن «تدین» قرار داشت و دارای ۲۱ نفر عضو بود و دیگری فراکسیون «سلیمان میرزا» که ۸ نفر عضو داشت. فراکسیون اقلیت به‌رهبری مدرس سعی در بهم زدن تمام اقدامات حکومت داشت. این فراکسیون با رأی عدم اعتماد خود به‌ایجاد بحران کابینه همت گماشت. فراکسیون «مستقل» نیز که در رأس آن مستوفی‌الممالك و مشیرالدوله قرار داشتند، با اقلیت همآواز شدند. فراکسیون اقلیت از ۱۵ و فراکسیون مستقل از ۷ نماینده تشکیل می‌شد.

۶۲ نفر نمایندهٔ باقی ماندهٔ مجلس، یعنی نصف بیشتر نمایندگان، هیچ نوع جهت مشخصی و معینی نداشتند. ۳۵ نفر از این نمایندگان خود را نسبت به‌رضاخان وفادار نشان می‌دادند.

حوادث بعدی نشان داد که نفوذ فئودالها در مجلس رو به‌ضعف می‌رود.

نهضت جمهوری‌طلبی در ایران

اوضاع بین‌المللی دگرگون گشته بجای روسیه تزاری اتحادشوروی و بجای ترکیهٔ سلطانها، جمهوری ترکیه مستقر شده بود. مسألهٔ ایجاد

مرکزیت ایران و تشدید فعالیت نهضت آزادی ملی در این کشور و جدا شدن صفوف متخاصم طبقات ایران در بهار سال ۱۹۲۴ (مجلس پنجم) به‌جنبش جمهوری‌طلبی منجر شد.

مسألهٔ پایان بخشیدن به‌حاکمیت شاهان و اعلام جمهوری درکشور ایران بعنوان مسألهٔ اساسی روزبا ریشه‌های عمیق خود عرض اندام می‌نمود. پس از انقلاب سالهای ۱۹۰۹ـ۱۹۰۶ مجلس وسیله‌ای برای دیکتاتوری طبقهٔ فئودال شده و امکان می‌داد فئودالیسم در عین مبارزه با حاکمیت شاه، سیادت و حکومت خود را بر توده‌ها نیز تحمیل نماید. اینک مجلس به‌دست رضاخان افتاده و وسیله‌ای برای دیکتاتوری نابسرده شده بود.

برای جلوگیری از این امرگروه متحد وکوچکی از فئودالها (اقلیت) و عده‌ای از «منفردین» در زیر شعارهای «مشروطه» و در راه حفظ سلطنت به«مبارزه» پرداختند.

شاه که بدست فئودالها بصورت مرده‌ای درآمده بود. اینک از طرف همان فئودالها به‌حرکت آمده و شروع به‌دست وپا زدن کرد. ولی حاکمیت شاه دیگر بخودی خود در تاریخ ایران نمی‌توانست رلی بازی کند. زیرا نقش وی در ۱۹۰۹ بپایان رسیده بود.

مبارزه کمافی‌السابق بین دو نیرو جریان داشت: ۱ـفئودالها و اشراف ۲ـبورژوازی صنایع و تجارت

حاکمیت شاه در این موقع جای مجلس را که روزی وسیله‌ای دردست ارتجاع فئودالی بود، اشغال کرده بود.

اگر برعلیه سلطنت قبل از این مبارزه‌ای شروع می‌شد و جمهوریتی نظیر کشورهای روسیه، آلمان، اتریش، مجارستان و ترکیه اعلام می‌گردید، در این‌صورت این آلت دست فئودالها، با وجود تعصب روحانیان و جهل مردم بصورت اسلحهٔ خطرناکی درمی‌آمد.

از اواخر سال ۱۹۲۳ شایعات زیادی دربارهٔ اعلام جمهوریت در ایران، در جراید شرق و غرب منتشر می‌شد. روزنامهٔ «شفق سرخ[۱]» چاپ تهران در این باره نوشته بود:

۱. شفق‌سرخ ارگان رسمی رضاخان بود.

«کشورما را سردار سپه بسوی جمهوریت رهبری نمی‌کند... بلکه جمهوریت یکی از تقاضاهای زمان ما است...ما را افق گلگون روسیه و منظرهٔ ترکیه جوان بسوی جمهوریت سوق می‌دهد... امپراتوریهای بزرگ جهان؛ آلمان و اتریش جمهوری شدند... تجربیات آنان است که ایران را برسر شوق می‌آورد.

بعلاوه سلطنت قاجاریه که هستی ملت را به‌یغمابرده و مخصوصاً عیش عشرت شاه فعلی که علاقه‌ای به‌امور دولتی نشان نمی‌دهد، ما را به‌جانب جمهوریت می‌کشاند. ایده‌آل ما، ایجاد یک ایران مقتدراست که بتواند در برابر تحریکات اروپاییان ایستادگی کرده و در راه تکامل قدم گذارد...»

روزنامهٔ «قانون» در اینموقع برنامهٔ مخالفان دولت را در پارلمان منتشر نمود. در این پروگرام مخالفین چهرهٔ حقیقی خود را نشان دادند.

آژانس شوروی در ۲۴ مارس ۱۹۲۴ اطلاع داد:

«مخالفان دولت فروش املاك غیر منقول دولت، و تفکیک پلیس و ژاندارم از ارتش و همچنین جلوگیری از مداخلهٔ نظامیان در سیاست و تشکیل شورای دولتی را طلب می‌کنند.»

آخرین قسمت درخواست مخالفان نکتهٔ حساس پروگرام را روشن می‌کند: فئودالها مجلسی را که سابقاً آلت دستشان بود از دست داده بودند، از این رو برای حفظ منافع خود تشکیل شورای دولتی را پیشنهاد می‌نمودند.

در سال ۱۹۰۶ بر طبق قانون‌اساسی ایران اصول دومجلس مورد قبول واقع شده بود (مجلس شورا و شورای دولتی). مواد ۵۱ـ۴۳ قانون اساسی تشکیل مجلس‌سنا را پیش‌بینی می‌نمود. ولی پس از شروع اجرای قانون اساسی، اشراف فئودال بفوریت مجلس عوام را دردست گرفتند و از این‌رو احتیاجی برای تشکیل مجلس‌سنا ندیدند. اینک با از دست دادن مجلس، تشکیل سنا را بخاطر آوردند.

نهضت جمهوری‌طلبی باعدم موفقیت روبرو شد. مجلس جرأت تغییر قانون اساسی را نیافت. تنها اظهار عقیده کرد که تغییر قانون اساسی با «مجلس مؤسسان» است.

در ۳۱مارس ۱۹۲۴ بیانیه‌ای از طرف نخست‌وزیر (رضاخان) منتشر گردید. رضاخان به‌مردم توصیه می‌کرد که «باید مسألهٔ جمهوری طلبی را به‌دور انداخت و بجای آن به‌رفع موانعی که جلوی اصلاحات و ترقی مملکت قرار دارد، همت گماشت. من تحکیم اساس دین مقدس و استقلال کشور و حاکمیت ملی را در سایهٔ یاری شما ها خواستارم.»

و این دومین انحراف رضاخان بود که فرصت مناسبی را از ملت ایران فوت کرد.

در۶آوریل، شاه تلگرافی مخابره و ضمن آن به‌مجلس دستور داد مسألهٔ رأی اعتماد به‌رضاخان را مطرح کنند. در محافل نظامی و میان مردم غوغایی برپا شد.

مجلس در۸آوریل با اکثریت ۸۶ رای از ۱۰۶ نماینده به رضاخان رأی اعتماد داد.

از نظر رسمی تغییر رژیم سکوت‌ماند ولی در حقیقت نبرد آتشین در راه جمهوریت، مخصوصاً در میان طبقات پایین اجتماع تأثیر انقلابی عمیقی بخشید.

عدهٔ زیادی جمعیتها و تشکیلات جمهوری‌طلب، تأسیس شد.

از جمله «اتحادیهٔ دهقانان» تشکیل گردید. این اتحادیه‌ها ملاکان را بیرون رانده، اعتصاب دهقانان تهیدست تشکیل داده و به‌مبارزه می‌پرداختند. نهضت جمهوری‌طلبی به‌نفوذ شاه لطمهٔ جبران ناپذیری وارد آورد و در عین‌حال مقاصد بلوك انگلیس-فئودال را نیز آشکار ساخت.

برای پایان دادن به‌سلطنت قاجاریه در برابر رضاخان اشکال خارجی و داخلی زیادی وجود داشت. در حقیقت این هر دو اشکال از طرف انگلستان ایجاد شده بود و تا موقعی که رضاخان روی موافقت با نقشه‌های ضد شوروی انگلستان نشان نداد، این اشکالات برسر جای خود باقی ماند. از نظر اعلان جمهوریت نیز اشکالاتی موجود بود:

اشکال بین‌المللی، موضوع شناسایی رژیم جدید از طرف دول بیگانه بود. حتی در صورت عدم شناسایی احتمال مداخلهٔ مسلحانهٔ انگلستان نیز در ایران می‌رفت.

بنا به‌اخبار مطبوعات[1]، انگلستان در نظر داشت در صورت اعلان جمهوریت در ایران از دولت ایران بخواهد:

آ. دولت جدید ایران ۲۱۰۰۰۰۰۰ تومان وام خود را به‌انگلستان بر عهده گیرد.

ب. امتیازاتی برای کشتیرانی و تأسیس صنایع شیمیایی در دریاچهٔ «ارومیه» به‌انگلستان واگذار کند.

پ. امتیاز بانک انگلیس در ایران را تمدید نماید.

انگلستان در عین حال که در تهران شرایط سنگین فوق را در ازای شناسایی جمهوریت ایران اعلام می‌نمود، در جنوب ایران برای تحکیم موقعیت خود به‌تدابیر جدی دست می‌زد.

جراید تهران در مارس ۱۹۲۴ اطلاع دادند که برای کمک به‌رژیم سلطنت در ایران، شیخ خزعل باسران بختیاری وارد مذاکره شده است. این مذاکره در زمانی که نهضت جمهوری‌طلبی به‌اوج رسیده بود، جریان داشت.

بلوك «انگلیس-فئودالیسم» می‌کوشید نهضت ملی ایران را ریشه کن سازد. برای این کار پس از تشبثات فراوانی بزرگترین فئودال ایران یعنی شیخ خزعل که زیر حمایت انگلستان بود به‌صحنهٔ عمل رانده شد. آژانس شوروی در اول مارس ۱۹۲۴ اطلاع داد که «بنا به‌اخبار واصله از ایران، انگلستان می‌کوشد نهضت ملی ایران را ریشه کن سازد. برای این کار روز بروز پرده از روی توطئه‌های رنگارنگ انگلستان برداشته می‌شود.

«گروه ارتجاعی« باندسیاه» تشکیل داده و در میان عشایر نیمه وحشی ایران شورشهایی بر علیه حکومت مرکزی تهیه می‌نمایند.

عمال انگلیس در میان کردها و لرها به‌تبلیغات دامنه‌داری دست زده‌اند. هم‌اکنون لرها شروع به‌تجاوز به‌مناطق همسایه نموده‌اند.

سران مؤثر لرستان برای مذاکره با مأموران انگلیسی به‌بغداد رفته‌اند. در «اهواز» میان سران ایل‌بختیاری، رئیس کمپانی نفت جنوب و کنسول انگلیس مذاکراتی در جریان است. در عین‌حال

۱. پراودا ۱۴ مارس ۱۹۲۴

انگلیسها به‌تلاش در راه شناسایی رسمی خلافت حسین در عربستان ادامه می‌دهند. در ایران عمال انگلیس برعلیه جمهوریت مبارزه می‌کنند. مبارزه مخصوصاً در میان ملاکان و افسران صورت جدی‌تری به‌خود گرفته است. روحانیان وابسته به‌این عناصر نیز برعلیه جمهوریت مبارزهٔ شدیدی بعمل می‌آورند. در همدان ملاکان بزرك تظاهرات دامنه‌داری برعلیه جمهوریت راه انداخته‌اند...»

در این‌موقع عصیان قبایل لرستان و خوزستان شروع شد. معادن نفت انگلیس در استان خوزستان قرار دارد. لوله‌های نفت از این منطقه تا ساحل خلیج‌فارس کشیده شده است. تصفیه خانهٔ نفت و مؤسسات امدادی دیگری از قبیل تلگرافخانه‌ها، شوسه‌ها و بنگاه کشتیرانی برروی کارون، در این منطقه قرار دارند.

اهمیت مناطق جنوبی ایران از نظر انگلستان

انگلستان در ایران مخصوصاً در نقاط جنوبی این کشور سه‌نوع منافع برای خود قائل است:

۱. انگلستان برطبق مقاوله‌نامه‌ای که در ۲۸مارس ۱۹۰۱ با «د.آر.سی» منعقد کرده امتیاز استخراج نفت در تمام نقاط ایران باستثنای (پنج ولایت شمالی را) بدست آورده است. پنج ایالت مستثنی شده عبارتند از:

آذربایجان-گیلان-مازندران-استرابادـخراسان، بنا به‌آماری کـه «ی.ك دونپورت» و «سیدنی کوك» منتشر کرده‌اند[1] مساحت اراضی ایران ۶۲۸/۰۰۰ میل مربع است. و در ۵۰۰/۰۰۰ میل‌مربع از این اراضی امتیاز استخراج نفت به‌انگلستان واگذار شده است. باستثنای پنج ولایت شمالی باز هم استحصال نفت درکشور فوق‌العاده زیاد است. مقدار نفت ایران اگر زیادتر از مکزیك نباشد کمتر از آن نیست[2].

۲. خلیج‌فارس و مناطق مجاور آن از نظر دفاع هندوستان دارای

۱. تراست‌های نفت و مناسبات انگلیس و آمریکا-نشریهٔ «وینی‌وستنك» سال ۱۹۲۵ صفحهٔ ۲۷-۲۶

۲. از حیث استخراج نفت، امریکای‌شمالی اول، مکزیك دوم، روسیه سوم و ایران مقام چهارم را احراز می‌کند. (کتاب در ۱۹۲۶ تالیف شده است. مترجم)

اهمیت زیادی است. زیرا محل تلاقی راههای اروپا به‌دریای هند (خط آهن بغداد) و مدیترانه به هندوستان است.

دفاع هندوستان ستون فقرات سیاست انگلستان را تشکیل می‌دهد در این باره «جون خورابین» چنین نوشته است «اینك موقع آن رسیده است که ملل کوچك و طرفدار استقلال، خود را از مناطقی که راههای تجارتی را کنترل می کنند کنار بکشند.»

با یك اصلاح عبارتی، بیان فوق قابل تأیید است یعنی نه تنها تجارت بلکه سیاست مستعمره‌طلبی امپریالیسم را باید به‌طریق فوق توجیه کرد.

۳. انگلستان ازکشورهایی که بر سر راه هندوستان قرار دارند از تبلیغات سوسیالیستی شوروی می‌ترسد...

عملیات سال ۱۹۲۳ در جنوب ایران (اشغال مناطق مهم از طرف نیروهای دولتی واخذ مالیات از خوانین و غیره) نمی‌توانست موجب تشویش و اضطراب انگلستان نگردد.

مقدمات فراوانی که برای تهیهٔ زمینهٔ شورش از مدتها پیش از طرف شاه و لندن فراهم شده بود بپایان رسید و در اواخر تابستان ۱۹۲۴ عصیان قبایل عرب زبان خوزستان برپا شد.

عصیان شیخ خزعل

در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۴ شیخ محمره (خزعل) تلگرافی بنام تشکیلات ارتجاعی و آشوبگر «قیام سعادت» به‌آقایان محترم، سفرای کبار و نمایندگان مجلس مخابره کرده اظهار داشت: جمعیت «قیام سعادت» نخست‌وزیر و فرمانده نیروی باصطلاح «قشون ایران» را که حاکمیت دولتی را بزور غصب کرده است بعنوان یکنفر متجاوز بر علیه حقوق ملت و مملکت معرفی می‌نماید. جمعیت برای آزادی کشور و... دفاع از قانون‌اساسی و مراجعت شاهنشاه محبوب که از طرف این غاصب به‌اروپا فرستاده شده است، تا آخرین حدامکان مبارزه کرده و از هیچ مانعی در این راه ملاحظه و واهمه نخواهد داشت[1].

۱. پراودا (۲ دسامبر ۱۹۲۴) بمقالهٔ آی. چروونی بنام «درکشور شیروخورشید» مراجعه شود.

این بود شعار شورش. اما مقصد از آن، تحصیل «استقلال خوزستان» برای انگلستان بود. در محافل پارلمانی تهران گفته می‌شد که سرداراقدس (شیخ خزعل) برای استقلال عربستان ایران (خوزستان) به‌جمعیت اقوام مراجعه و کمک قبایل دیگر را در این مورد خواستار شده است.

این مسألهٔ با سیاست انگلیس در نقاط عرب زبان مطابق بود. سیاست انگلیس در نقاط فوق عبارت از تأسیس دولتهای کوچک وابسته به‌انگلستان بود.

برای پیشرفت کار شیخ خزعل، دیپلماسی انگلستان بحد کافی تلاش کرد. در اواخر نوامبر ۱۹۲۴ سه یادداشت متوالی از طرف سفارت انگلیس به‌دولت ایران داده شد. در یادداشتهای سفارت انگلیس، تحت‌الحمایه بودن شیخ خزعل اعلام و تقاضای جلوگیری از هجوم ارتش دولتی به‌خوزستان شده بود. در این یادداشت‌ها گفته می‌شد که گویا هجوم نیروی دولتی به‌خوزستان مؤسسات کمپانی نفت جنوب را در مخاطره می‌اندازد. این تقاضاها صورت اولتیماتوم داشت. زیرا در این یادداشتها صحبت از آزادی عمل انگلیسها و غیره بمیان آمده بود. گذشتهٔ از این سفارت انگلیس آماده بودن خود را برای میانجیگری در اختلاف بین شیخ خزعل- رضاخان، اعلام کرده بود. برای میانجیگری از دولت ایران قبول شرایط زیر درخواست شده بود:

۱. کنترل اعطای امتیاز خط‌آهن در ایران

۲. اعطای امتیاز نفت به‌کمپانی «استانداردداویل» آمریکایی که قراردادهای دوستانه‌ای با کمپانی نفت انگلیس دارد.

۳. اتخاذ سیاست «آرام و بی‌طرفانه» نسبت به‌اتحادشوروی.

از این مادهٔ سوم مستفاد می‌شد که باید سیاست دوستی متقابل با شوروی به‌سیاست دشمنی با آن دولت تبدیل شود. علاوه برمواد فوق، شرایط دیگری از قبیل تنظیم طرز پرداخت وام و غیره نیز قید شده بود.

انگلستان اشتهای بزرگی بازکرده بود. همزمان با ایجاد و رهبری شورش با فرستادن اولتیماتوم می‌کوشیدند دست وبال حکومت مرکزی ایران را بسته و مسألهٔ «استقلال» خوزستان را فیصله دهند و

یالااقل شرایط «میانجیگری» خود را به‌رضاخان تحمیل نمایند. در صورت قبول این شرایط از طرف ایران نفت شمال، راه‌آهنها و امورمالی ایران بدست انگلیس افتاده و دولت اخیر وادار به‌جنگ با اتحاد شوروی می‌گردید.

در این بازیها نیز برد با انگلیسها نبود.

در ۲۹ سپتامبر مجلس در جواب شعارهای شیخ خزعل اعلام داشت، «تمام نمایندگان دورهٔ پنجم تقنینه نسبت به‌دولت فعلی رأی اعتماد داده و یاغیان برعلیه این دولت را خائن و اخلالگر اعلام می‌کنند».

باین ترتیب رضاخان با پشت جبههٔ تأمین شده (اتحادشوروی) و بیاری اردوی ملی، و پشتیبانی مجلس مستظهر گردید.

پیشروی نیروهای دولتی به‌داخله خوزستان ادامه داشت. شیخ خزعل مرتباً شکست می‌خورد. عدهٔ زیادی از ایلهای عرب وفاداری خود را نسبت به‌حکومت مرکزی اعلام کردند. اولتیماتومهای انگلیس به‌سفارت‌انگلستان بازپس فرستاده شد. در این موقع انگلستان در کشورهای شرق با گرفتاریهای زیادی روبرو بود. جنگ حجاز و نجد ادامه داشت و حوادث مصر باعث ناراحتی خیال شده بود. از این‌رو تهدیدهای انگلیس در ایران بجایی نرسید. باوجود پروازها و تشبثات گوناگون[1] «سرپرسی لرن» سفیر انگلیس در تهران، اردوی ایران نیروهای شیخ یاغی را تارومار کرد. تنها انگلستان موفق شد که نیروهای فاتح را قانع کند به‌اینکه از اعدام شیخ خزعل خودداری نموده و ریاست قبیله را به‌اختیار وی بازبگذارند.

برای خوزستان از مرکز، فرماندار نظامی اعزام شد. خود شیخ و نظم منطقه تحت نظر این فرماندار بود. باین ترتیب این لانهٔزنبور فئودالها درهم کوبیده شد. برای اینکه قبل از تسلط نیروهای دولتی در خوزستان از اوضاع این منطقه با خبر شویم کافی است به‌قسمتی از اثر منتشر نشده‌ای که ذیلا درج می‌شود مراجعه کنیم:

«خوزستان با اینکه جزئی از ایران است با اینحال از طرف شیخ

۱. در موقع شروع قیام شیخ خزعل سفیر انگلیس با هواپیما از بغداد به‌محمره پرواز کرده بود.

خزعل محکمهٔ جداگانه‌ای به‌حل وفصل امور مشغول است. مأموران دادگستری ایران در شوشتر حق دخالت در امور خوزستان را ندارند. محکمهٔ شیخ وحشیگریهای باور نکردنی مرتکب می‌شود. غالباً زندانیان را تاپای مرگ شکنجه می‌دهند. بی‌گفتگو دولت ایران هیچگونه کنترلی در امور این محکمه ندارد. اهالی محل در آرزوی شدید برقراری محکمهٔ ایران در این مناطقند. رؤسای اداراتی که به‌خوزستان می‌آیند چون نوکری مطیع شیخ خزعل‌اند[1]. کسانی که در اطاعت چون وچرا کنند تبعید می‌شوند... از جمله خلاف کاریهای شیخ اخذ مالیات گزافی از مردم است. اگر کسی پول نقد نداشته باشد باید مالیات جنسی بدهد. نوکران و مأموران شیخ حقوق و مزایا دریافت نمی‌دارند بلکه از سر کیسه کردن مردم برخوردارند. از تجار مبالغ گزافی پول می‌گیرند. بهر عنوان حتی بعنوان پاك کردن فاضل آب مبالغی دریافت می‌دارند.

از دهقانان مالیات جنسی مطالبه می‌شود. باید از ده همه چیز، ماست، گوسفند و خرما برای شیخ بارمغان آورند. دهقانان حق‌حمل محصول به‌شهر وفروش آن‌را ندارند. فقط کسانی که پول عوارض پرداخته‌اند حق حمل و فروش محصول را دارند. یکماه پیش مشاور مخصوص شیخ، حاجی رئیس نام از دزفول مقداری الوار وارد کرده بود. شیخ برای تعمیر عمارات خود یک سوم این الوار را بدون پرداخت دیناری تصاحب کرد. دهقانانی که الوار را حمل کرده بودند برای دریافت پول با اهل و عیال خود به‌شیخ مراجعه کردند ولی نتیجه‌ای از التماس عایدشان نشد.

بازرگانان سرمایه‌دار قادر به‌انجام کار مفیدی نیستند زیرا هر مؤسسه جدیدالتأسیس بدون علت باید سهمی برای شیخ کنار بگذارد.

کمپانی[2] در ضمن خرید زمین از شیخ، اگر زمین‌ها مشجر باشند (درختان خرما تعلق به‌اهالی دارد نه شیخ) بابت هر اصله خرما ۵ لیره استرلینگ به‌شیخ می‌پردازد. اگر بر روی رود کارون سدبندی می‌شد،

۱. امروز نوکر شرکت نفت انگلیس و ایران (مترجم)
۲. منظور کمپانی نفت انگلیس و ایران است.

خوزستان قادر به‌تأمین آذوقهٔ ایران می‌بود ولی پیشرفت کشور بنفع شیخ نیست زیرا او بخوبی می‌داند که درصورت افزایش نفوس و نفوذ افکار مردم سایر نقاط ایران در این منطقه، زندگی برای او امکان ناپذیر خواهد بود.»

پس از شکست شیخ خزعل ضمن رسیدگی و تحقیقات از عملیات شیخ واضح شد که:

۱. سران شورش باعُمال انگلیس و شاه ارتباط نزدیکی داشته‌اند.

۲. نقشهٔ فئودالها برملا شد. آنان می‌خواستند با ایجاد شورش درکردستان و ولایتهای دیگر ایران پس از موفقیت‌های اولیه برای رهبری ضد انقلاب، شاه را به‌ایران دعوت کنند.

نتیجهٔ تحقیقات اسلحهٔ برنده‌ای به‌دست رضاخان داد و از این اسلحه برای موافقت مجلس با تفویض فرماندهی کل قوا به‌وی استفاده کرد. پس از مشاوره بین فراکسیونهای مجلس در ۱۴ فوریه قرار زیر بتصویب رسید: «مجلس، سردارسپه رضاخان را بعنوان فرمانده عالی کل قوای نظامی کشور تعیین می‌کند. به‌نامبرده با مراعات اصول قانون اساسی و قوانین موضوعه، اختیارات نامحدودی در ایفای این وظیفه داده می‌شود. بدون تصویب مجلس نمی‌توان مشارالیه را از این مقام معزول داشت.» باوجود پیش کشیدن صحبت قانون اساسی این عمل بجای خود یک عمل انقلابی محسوب می‌گردید زیرا باین ترتیب حساس‌ترین مادهٔ قانون‌اساسی بهم خورده و به‌دیکتاتوری نظامی جنبهٔ قانونی داده می‌شد.

مادهٔ ۵۰متمم قانون اساسی ایران که در سال ۱۹۰۷ به‌صحه محمدعلیشاه رسیده است فرماندهی کل قوای نظامی کشور را بر عهدهٔ شاه می‌داند اینک این قدرت بدست شخص دیگری غیر از شاه می‌افتد. دیگر حاکمیت شاه نمی‌توانست در دست فئودالها اسلحهٔ قاطعی باشد. بر پیکر فئودالیسم ضربت دیگری فرود آمد منتها این بار ضربت وارده در «زمینهٔ مشروطه» نبود.

از این نقطه‌نظر قرار ۱۴ فوریه مجلس، سومین آزمایش[1] بلوغ

۱. آزمایش اول در ۸ آوریل موقع دادن رأی اعتماد به‌رضاخان و آزمایش دوم در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۴ موقع اعلان خیانت شیخ خزعل بعمل آمده بود.

بورژوازی ایران بود.

تغییرمشی سیاسی انگلیس در ایران

انگلستان پس از آنکه در مبارزهٔ مستقیم فئودالها با حکومت مرکزی و استفاده از مجلس و حاکمیت شاه برای انفجار دیکتاتوری نظامی نتوانست موفق شود مجبورشد درخط‌مشی سیاسی خود تغییرات اساسی دهد.

بطوری که قبلا گفته شد، انگلستان از دو راه برای اعمال نظریات خود در ایران وارد می‌شد:

۱. با تضعیف حکومت مرکزی و تقویت عناصر تجزیه‌طلب.

۲. باقبضه کردن «امورمالی و نظامی» دولت مرکزی و مطیع ساختن این دولت برای اجرای سیاست خود.

خط‌مشی اول نتوانست مانع استحکام قانونی دیکتاتوری ملی نظامی شود. کار شکنی‌های خشونت‌آمیز انگلستان در جریان مبارزه آزادی ملی ایران، در میان توده‌های مردم نفرت عظیمی نسبت به انگلستان ایجاد می‌نمود.

در این‌موقع انگلستان، فئودالها، مشروطه و شاه را بعلت بیفایده بودن آنها از زرادخانه سیاسی خود بدور انداخته و خود را طرفدار عدم مداخله در امور داخلی ایران و کمک و پشتیبان حکومت مرکزی ایران قلمداد کرد.

در این باره بیانات «فیلبی» کمیسر انگلیس در بین‌النهرین جالب توجه است[1] فیلبی می‌گوید، «انگلستان باید اصول سیاست خود را در آسیای میانه عوض کند در غیر این‌صورت نفوذ و اعتبار خود را در این قسمت دنیا از دست خواهد داد.»

فیلبی در مقالهٔ خود از اوضاع عربستان و ترکیه بحث کرده و نتایج حاصله را به‌تمام ممالک شرق نزدیک و شرق میانه تعمیم می‌دهد.

در این‌موقع جراید انگلستان یکمرتبه به‌یاد اهمیت ایران افتاده

۱. دیلی‌تلگراف ۱۱ مارس ۱۹۲۵.

و جنجال و هیاهوی زیادی برای مدافعهٔ ایران «در برابر هجوم بلشویکها» براه می‌اندازند[1]. طغیان ترکمانان برعلیه حکومت مرکزی ایران نتیجهٔ بذرافشانی‌های تجزیه‌طلب انگلستان بود. ولی این طغیان را جراید انگلستان با وقاحت تمام به «امپریالیزم سرخ» مسکو منتسب می‌ساختند.

دولت انگلیس از طرف دیگر برای اثبات دوستی «جدید» خود به‌رضاخان راضی به‌زندانی شدن شیخ خزعل شده و برای قلع‌وقمع شورش بختیاریها پیشنهاد کمک مالی به‌ایران می‌کند. در این‌موقع چمبرلن درمجلس عوام دربارهٔ حبس شیخ خزعل گفته بود:

«دولت ایران با شیخ رفتار عاقلانه‌ای می‌کند. دولت ایران دوست شیخ خزعل است. بعلاوه دولت انگلیس مصونیت شخصی شیخ را که تضمین نکرده است. زیرا احتیاجی به‌چنین تضمینی نبود و در دسامبر گذشته تمام اختلافات بین شیخ خزعل و نخست‌وزیر ایران حل‌وفصل شده است[2]».

رفیق چیچرین درکنگره سوم شورای عمومی اتحاد، تغییرمشی سیاسی انگلیس را در ایران بدین عبارات توصیف کرده است:

«تغییر روش سیاسی انگلیس در ایران قابل توجه است همین چندی پیش دیپلماسی انگلیسی درایران روش تهدید و تضییق پیش گرفته و با زبان آمرانه‌ای سخن می‌راند. اینک کار برعکس شده، دولت انگلیس سیاست خود را با اقدامات اصلاح طلبانه و تجددخواهی و مرکزیت دولت ایران تطبیق می‌دهد. دولت انگلیس، ایران‌نوین را که درصدد تأمین آزادی ملی و سیاسی و اقتصادی است بسوی خود جلب می‌کند.»

نظری به‌آینده

پرواضح است که انگلستان از خیال مطیع ساختن ایران و امتیازات بانک شاهی و نفت جنوب، و سیادت خود در خلیج‌فارس و استثمار ایران با اصول مستعمراتی باین زودیها منصرف نخواهد شد.

۱. (مورنینگ‌پست ۷ مارس ۱۹۲۵)

۲. تایمزلندن ۵ مارس ۱۹۲۵

امپریالیزم انگلستان با تغییر ماسک از صورت امپریالیستی خارج نخواهد شد. امپریالیسم انگلیس با وجود صحبتهای شیرین «عدم مداخله در امور داخلی ایران» مقاصد دیرین خود را تعقیب کرده شرایط لازم برای استثمار ایران و قبضه کردن امور آن‌را فراهم خواهد ساخت.

«عدم مداخله در امور داخلی ایران» بصورت «توصیه‌های دوستانه» و «کمک‌های اقتصادی» و اخذ امتیازات جدید و تحمیل قرضه‌ها عرض اندام خواهد کرد.

اصولی که از طرف انگلیس برای قبضه کردن امور ایران اعمال می‌شود تا چه اندازه بضرر مردم ایران است؟ لزومی به‌اثبات آن احساس نمی‌شود اگر چه شرایط سال ۱۹۱۹ بکلی تغییر یافته است. اگر چه سالهای امضای قرارداد کابینهٔ مزدور وثوق‌الدوله سپری شده است ولی خطر استعمار ایران هنوز برجای خود باقی است. تنها با تکیه به‌سیاست دوستی با اتحاد شوروی می‌تواند اصول سیاست‌های زورگویانه و مزورانهٔ امپریالیزم را از قبیل محکوم به‌شکست کنند.

تغییرمشی سیاسی انگلیس در ایران، و جنبهٔ محیلانهٔ آن در ۱۹۲۵ بگفتهٔ رفیق چیچرین تغییرات عمیق حاصله در مناسبات (شرق انقلابی) با امپریالیستها را روشن می کند.

لازم به‌تذکر نیست که در این تغییر روش، پشت جبههٔ تأمین شدهٔ ملل شرق، یعنی اتحاد جماهیر شوروی رل بزرگی بازی می کند.

مردم ایران در جریان سالهای بعد از انقلاب اکتبر به‌رأی العین دیدند که دوستی محکم با اتحاد شوروی ضامن آزادی ملی مردم ایران است.

مردم ایران با در پیش گرفتن چنین راهی می‌تواند نقشه‌های «خشونت» و «ملایمت» سیاستهای امپریالیستی را نقش بر آب سازد[1]

۱. متأسفانه «دیکتاتوری نظامی ملی» از طی طریق دوستی با اتحاد شوروی روی برتافت و در برابر نقشه‌های «خشونت» و «ملایمت» آمیز دیپلماسی امپریالیستی تسلیم گردید. «دیکتاتوری نظامی ملی» بصورت (دیکتاتوری نظامی ضدملی) درآمد و منافع توده‌های مردم را فدای مطامع امپریالیزم ساخت.

۹. رل روسیه شوروی در آزادی ملی ایران (۱۹۲۱-۱۹۱۷)

پس از کشف آمریکا و راههای دریایی هندوستان، در نتیجهٔ تسلط سیاسی و اقتصادی اروپا بمقیاس جهانی، تکامل سیاسی و اقتصادی ایران نیز مثل سایر کشورهای مستعمره و وابسته متوقف ماند.

در این امر پیدایش امپراطوری مستعمره‌طلب انگلیس در قرن هفدهم و ادامهٔ فرمانروایی آن در قرنهای بعد عامل مهمی محسوب می‌گردید.

از طرف دیگر نیز روسیه با آشنایی به‌تکنیک اروپا و ایجاد اقتصاد صنعتی و همچنین در اثر وضع جغرافیایی مخصوص خود، برای توسعه در آسیا شرایط مساعدی را در اختیار داشت.

از این‌رو برای تعیین سرنوشت جنبشهای نجات ملی مشرق زمین مناسبات انگلیس و روس با توده‌های شرق، حائز اهمیت زیادی بود.

سیاست انگلیس در شرق هیچگونه تغییری با قرون گذشته ندارد این سیاست، سیاست استعماری است.

ولی پس از انقلاب کبیر اکتبر، رل انگلستان در ممالک شرق که در راه آزادی ملی مبارزه می کنند رل منفی است.

اما نقش روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بکلی دگرگون شده برروی خرابه‌های امپراتوری (مالکان و بورژوازی)، جمهوریهای شوروی ایجاد شد.

سیستم سیاسی روسیه تزاری با روسیه شوروی و منافع بین‌المللی آنها و مناسبات آنها باملل شرق کاملا متضاد هم می‌باشند.

در دوره الکساندر دوم، وزیر خارجی روسیه «کنیازگورچاکف»

تمایلات اقتصادی و سیاسی روسیه را بدین‌نحو بیان می‌کند:

«آیندهٔ روسیه در آسیا است»

سیاست روسیهٔ شوروی در مشرق زمین در جملات زیر خلاصه می‌شود:

«منافع توده‌های روسیه شوروی با منافع اقتصادی، سیاسی ملل مظلوم آسیا توافق کامل دارد.»

آیا روسیه تزاری از بیان «آینده روسیه در آسیا است» چه منظوری داشت و مقصود روسیه شوروی از شعار «منافع شوروی و آسیا با هم مطابق است» چیست؟

در دورهٔ الکساندر دوم، اقتصاد کشاورزی روسیه متزلزل شده و پایه‌های صنایع روسیه تحکیم می‌یافت.

صنایع روسیه دیرتر از صنایع اروپای غربی ایجاد و توسعه یافت از این‌رو در بازار جهانی نمی‌توانست با صنایع اروپای غربی رقابت کند. در این موقع در سیاست بین‌المللی شعارهای سیاسی‌ای که متکی برپایهٔ محکم اقتصادی نبود غیر کافی بنظر می‌رسید. روسیه می‌دید که در غرب دول بزرگی با تشکیلات سیاسی پا برجا و استثمار از طرف سرمایه‌های بزرگ اروپایی وجود دارد. روسیه می‌دید که در شرق و جنوب ـ ایران ـ اراضی بی‌انتهایی که از نظر جغرافیایی عقب‌گاه روسیه محسوب می‌شوند وجود دارد. در این اراضی دولی که از نظر سیاسی و اقتصادی فوق‌العاده ضعیف بودند حکومت می‌نمودند. سرمایه خارجی هنوز در این کشورها نفوذ نکرده بود، از این‌رو در خارج از منطقهٔ منافع سیاسی دول اروپایی قرار داشتند.

سیاست بین‌المللی در شرایط متساوی، همواره جهتی را که مقاومت کمتری دارد انتخاب می‌نماید.

با ذکر مطالب بالا شعار «گنیازگورچاکف» بخوبی روشن می‌شود. گنیازگورچاکف می‌خواهد بگوید که در آسیا مسائل بزرگی درمقابل روسیه عرض اندام نمی‌کند.

بلکه میدان فعالیت وسیعی در آسیا به‌روی وی گسترده شده است.

روسیهٔ تزاری در عملی ساختن شعار فوق و در استفاده از

«صحنهٔ وسیع» نامبرده چه فعالیت‌هایی بخرج داد؟

دورهٔ سلطنت الکساندر دوم دورهٔ گسترش حاکمیت روس در آسیای میانه و خاوردور بود. در سالهای ۱۸۸۶-۱۸۵۶ روسه، خان نشینهای خوقند، سمرقند و خرغانه را ضمیمهٔ خاک خود ساخت. با خان‌نشینهای «بخارا» و «خیوه» نیز هم سرحد شده و آنها را تحت‌الحمایهٔ خویش نمود. سرزمین آمور نیز به‌روسیه ملحق گردید. بعداً «مرو» و «قوشقا» نیز بتصرف درآمد. در این زمان سرنیزهٔ «سالدات» در آسیای میانه برای کارخانه‌داران و تجار روس راه باز می‌کرد.

سرنیزهٔ «سالدات» صحاری آسیای میانه را شخم می‌زد تا سوداگران و صاحبان صنایع روس در این سرزمین‌ها کشت وزرع کند.

واضح بود که صنایع جوان روس تنها با داشتن بازارهایی که از نظر سیاسی، خالی از رقابت اغیار باشد، می‌تواند توسعه یابد. صاحبان صنایع روس بازارهای وسیع داخلی می‌خواستند. و حکومت تزاری این بازارها را برای آنان مهیا می‌ساخت.

روسیهٔ تزاری در آسیا، به‌روی کشورهای ضعیف که ممکن بود طعمهٔ دول مقتدر دیگر قرار گیرند پنجه می‌انداخت.

روسیهٔ تزاری و انگلستان خود را وارث منحصر بفرد ماترك تیمور لنگ و چنگیز معرفی کردند.

از طرف دیگر انگلستان به‌توسعهٔ مستعمره خود در هندوستان می‌پرداخت. از سال ۱۸۴۸ (الحاق پنجاب به‌اراضی انگلستان) تا ۱۸۸۶ (تصرف برمه) انگلستان فعالیت بزرك و بی‌سابقه‌ای در آسیا نشان می‌داد. بطوری که قبلا ذکر شد در همین زمان روسیهٔ تزاری نیز گویی به‌رقابت او، به‌توسعهٔ اراضی خود می‌کوشید.

«لرد کرزن» درسال ۱۹۰۴ در این باره چنین می‌گوید:

«هندوستان بصورت دژی است، دریای هند خندقی است که دو سوی آنرا محافظت می‌کند. در دو طرف دیگر قلهٔ کوههای هیمالیا و سرزمین وسیع وبایری قرار دارد. ما درصدد اشغال این سرزمین نیستیم ولی در عین حال مانع اشغال آن از طرف رقیبان خود خواهیم شد. وضع اساسی عربستان، ایران، افغانستان، سیام و تبت بدینقرار است».

ولی در حقیقت خواه انگلیس و خواه روسیهٔ تزاری درصدد بودند

ایران را نیز مثل سایر کشورهای شرق جزء «مناطق نفوذ» خود در- آورده و سپس برای همیشه آن‌را ضمیمهٔ قلمرو خویش سازند. پیمان ۱۹۰۷ بین انگلستان و روس تزاری بطور قطع این منظور را تحکیم کرد. سازش ۱۹۰۷، ایران را به‌مناطق نفوذ انگلیسی، روسی و «بی‌طرف» تقسیم می‌نمود. ولی حتی خیلی پیش از انعقاد این پیمان انگلستان و روسیهٔ تزاری از راه «مسالمت‌آمیز» از راه اقتصاد، ایران را زیر نفوذ گرفته بودند.

روسیه تزاری در ایران نیز از سیاست کلی خود «آیندهٔ روسیه در آسیا است» پیروی می کرد.

ایران رسماً زیر حاکمیت روس نبود. ایران رسماً کشور «کاملا مستقل شاهنشاهی» بود. ولی این موضوع در حقیقت امر تغییری نمی‌داد.

سیاست روسیه در ایران، استثمار دائمی و پایدار این کشور بود. نزدیکی جغرافیایی روسیه به‌ایران، سیاست تجاوزکارانه و غاصبانهٔ روسیه را نسبت به‌همسایهٔ ضعیف خود تسهیل می‌نمود. طول مرز ایران- روس ۲۵۰۰ کیلومتر و مناطق زرخیز ایران در نقاط شمالی و مجاور دریای خزر است. روسیه تزاری شبکه‌های راه‌آهن زیادی در قفقاز ایجاد می کرد. در ۱۸۸۳ دریای سیاه با خط‌آهن به‌بحرخزر مربوط گردید.

در سال ۱۹۱۴ راه‌آهن روسیه به‌مهمترین شهر تجارتی ایران (تبریز) کشیده شد. در آسیای میانه نیز خط‌آهن در مجاورت مرز ایران، حتی غالباً بر روی خط مرزی از «کراسنوودسک» تا «مرو» بنام خط‌آهن ماورای خزر ایجاد شد. این راه ایالت ثروتمند خراسان ایران را نیز زیر نفوذ اقتصادی روسیه انداخت. ایجاد این راهها با نبودن طرق و شوارع، دیگر ولایات شرقی و غربی ایران را که از لحاظ ثروت طبیعی قابل ملاحظه و از نظر فرهنگی عقب‌مانده بود، متوجه روسیه نمود. و بدین ترتیب به‌نفوذ اقتصادی و سیاسی روسیهٔ تزاری در ایران افزوده‌شد.

بازرگانی ایران و روسیه رو به‌توسعه گذاشت از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۱ تجارت ایران و روسیه بیش از دوبرابرشد. درسالهای ۱۱-۱۹۱۰ صادرات ایران به‌روسیه ۶۹/۸ درصد صادرات ایران را تشکیل می‌داد. کالاهای روسی بربازار ایران حکومت می کرد.

در ۲-۱۹۰۱ فقط ۳۸ درصد واردات ایران از روسیه بود. این رقم در سالهای ۱۰-۱۹۰۹ به‌صدی ۵۱ و در ۱۳-۱۹۱۲ به‌صدی ۵۷/۹، افزایش یافت. باین ترتیب وضع ایران باوضع کشورهای آسیای میانه که به‌روسیه ملحق شده بود، تفاوت اساسی نداشت. تفاوت موجود درشکل عمل بود. کالاهای روسی بعلت گرانی رأس‌المال نمی‌توانست باکالاهای اروپای غربی رقابت کند. ولی بعلت وضع نامبردهٔ بالا و بعلت ارزانی راهها و وسایل نقلیه که تا داخلهٔ ایران ممتد بود، کالاهای روسی انحصار بازار ایران را بدست آورد.

ایران نیز بنوبهٔ خود، سوادخام لازم صنایع روسیه را تأمین می‌نمود.

تنها مناسبات تجارتی روسیه و ایران نمی‌تواند تمام مظاهر سیاست روسیهٔ تزاری را در ایران روشن سازد. ولی این مناسبات پایهٔ اساسی و مادی مداخلات سیاسی و نظامی روسیهٔ تزاری را در ایران تشکیل می‌داد.

تا انقلاب کبیر اکتبر، مناسبات ایران و روسیه بر اساس معاهدهٔ ترکمانچای (۱۸۲۸) بود.

این معاهده و قراردادهای ضمیمهٔ آن از قبیل حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) و اخذ امتیازات و اختیارات وسیع اتباع روسیه در ایران، مناسباتی نظیر مناسبات دول استعماری با مستعمرات و یا کشورهای وابسته بین روسیه و ایران ایجاد کرده بود.

جهت اساسی مناسبات عبارت از جلوگیری رشد قوای تولیدی در کشورهای وابسته است. رشد قوای تولیدی فقط بسته به‌دستور و کنترل دولت امپریالیست «ذینفع» است.

دولت «ذینفع» هر اقدامی که از طرف دولت امپریالیست ثالثی بعمل می‌آمد[1] برای خود «تهدید نظامی» تلقی کرده و از آن جلوگیری می کند. بعبارت دیگر، دول وابسته از نظر سیاسی باید وضعی به‌خود گیرند، که استثمار دولت «ذینفع» را تسهیل نمایند. و در عین‌حال، مانع رقابت امپریالیستهای دیگری در قلمرو کشور وابسته منظور گردد.

۱. مثلا ایجاد خط‌آهن و غیره

مناسبات ایران و روسیه دارای تمام جنبه‌های نامبرده بود. تمام امتیازات در نقاط شمالی ایران منحصر به‌روسیهٔ تزاری بود. بنا به‌تعهدات محرمانهٔ دولت ایران، اعطای امتیاز در این مناطق به‌دول دیگر ممنوع بود.

جاده‌های شوسه، و خط‌آهن و راههای دریایی درشمال ایران از طرف روسیهٔ تزاری ایجاد و استثمار می‌گردید. ایران حق «ترانزیت» کالا از خاك روسیه نداشت. در صورت وقوع جنگ بین روسیه و یک دولت خارجی روسیه به‌خود حق می‌داد به‌ایران سرباز فرستاده و اقدامات نظامی بعمل آورد.

روسیهٔ تزاری با انگلستان امپریالیست، رقیبی که در جنوب ایران درصدد تحکیم نفوذ خودبود روبرو شده و در سال ۱۹۰۷ دربارهٔ مناطق نفوذ ایران با آن قراردادی امضا کرد. این قرارداد اعلام ختم موجودیت دولتی ایران بود.

برای پی‌بردن به‌سیاست استعماری روسیه تزاری در ایران باید به‌قرار دادی که دربارهٔ ایران بسال ۱۹۱۱ بین این دولت و امپراتوری آلمان امضا شده است توجه داشت. بنا به‌قرارداد مزبور دولت آلمان متعهد می‌شد که درشمال ایران امتیاز ایجاد خط‌آهن و یا امتیازاتی که نتایج سیاسی دارد درخواست ننماید.

قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ که روسیه تزاری با انگلیس و آلمان امضا کرد مفهوم شعار «آیندهٔ روسیه در آسیا است» را روشن می‌سازد.

جنگ امپریالیستی ۱۹۱۷-۱۹۱۴ تغییری در مناسبات ایران و روس ایجاد نکرد. بی‌طرفی ایران لغوگردید. خاك کشور به‌میدان جنگ نیروهای مسلح امپریالیستی تبدیل گردید. شهرها ویران و هزاران آبادی خراب و «اوبه‌ها» سوزانده شد. توده‌های مردم غارت و دستگاه دولتی درهم شکست.

حکومت «کرنسکی» که در نتیجهٔ انقلاب فوریه زمام امور روسیه را در دست گرفته بود، به‌سیاست تجاوزکارانهٔ خود نسبت به‌ایران ادامه داد. سربازان روسی به‌جنگ در خاك ایران ادامه می‌دادند.

سیاست روسیه تزاری، روسیه بورژوازی و تمام دول امپریالیست،

نسبت به‌ملل‌شرق، و در آن‌میان ملت ایران یکسان بود. جملگی منافع متشابهی در ایران برای خود قائل بودند.

دو اردو روبروی هم ایستاده بودند:

۱. اردوی اقلیت، مسلح، متشکل و استثمارگر که درصدد اسارت ضعفا بود و روسیهٔ تزاری نیز در زمرهٔ آنان بود.

۲. اردوی اکثریت، ضعیف، بی‌سلاح و غیر متشکل توده‌های شرق و ایران نیز در زمرهٔ آنان بود.

شعار روسیه تزاری «آیندهٔ روسیه در آسیاست» شعار مرگ اقتصادی و سیاسی دول شرق بود.

روسیهٔ‌شوروی، انگلیس و ایران

روسیهٔ شوروی از اردوی ستمگران جدا شده با تکیه بر اصول نوینی به‌میدان‌آمد، این اصول نوین، اصول عدالت و تساوی حقوق بین‌المللی بود. روسیه شوروی مناسبات خود را با توده‌های شرق براساس همین اصول وزیر شعار عدالت و برابری ملتها بنا نهاد. این مسأله، شرایط بین‌المللی را بکلی دگرگون ساخت. این مسأله در برابر ملل شرق که از نظر سیاسی و اقتصادی محکوم به‌نیستی شده بودند، افق وسیع آزادی و جنبش‌های ملی را بازکرد.

حکومت شوروی در ۲۶ اکتبر (۸نوامبر) اولین بیانیهٔ خود را (دربارهٔ صلح) منتشر ساخت. در این بیانیه که بمناسبت تأسیس شورای کمیساریای ملی منتشر شده بود، بطور وضوح مسائل اساسی بین‌المللی و زندگی توده‌های ملل و همچنین مناسبات دولت شوروی با این مسائل مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته بود.

ضمن این بیانیه حکومت شوروی به‌تمام ملل داخل در جنگ و دول این ملتها مذاکره دربارهٔ صلح عادلانه و دموکراتیک را (بدون الحاق اراضی دیگران و تحمیلات دیگر) پیشنهاد کرده بود.

قسمت چهارم بیانیهٔ مزبور اشعار می‌داشت:

«حکومت شوروی، الحاق و یا اشغال خاك دیگران را از نظر حقوق دموکراتیک و بالاخص منافع طبقات زحمتکش مردود شناخته و هر نوع بند وبست در این باره را با اشغال غاصبانهٔ اراضی دیگران

برابر می‌داند. حکومت شوروی برای دول ضعیف که مورد تجاوز کشورهای توسعه‌طلب قرارگرفته‌اند بشرط اخراج لشگریان کشور زورگو، حق انتخاب آزادانهٔ طرز حکومت و مسائل داخلی را قائل است و در این باره امکانات لازم را برای دولت ضعیف فراهم خواهد ساخت.»

بیانیهٔ تاریخی۲ نوامبر سال ۱۹۱۷ که دربارهٔ حقوق ملل روسیه صادر شده است، تساوی حقوق و حق‌حاکمیت این ملل و حق تعیین سرنوشت خود و حتی آزادی برای جدایی از دولت روسیه و تشکیل دولت مستقل را تأمین می‌نماید. همچنین تمام امتیازات ملی و مذهبی را ملغی می‌نماید.

این بیانیه، اصول و سیاست روسیهٔ شوروی را نه‌تنها دربارهٔ ملل روسیه، بلکه دربارهٔ عموم ملل مظلوم و مخصوصاً ملل مشرق‌زمین برروی پایه‌های نوینی استوار می‌سازد.

دولت روسیهٔ شوروی، این اصول را در سیاست خارجی خود بکار بسته و در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۱۷ بیانیه‌ای خطاب به «مسلمانان زحمتکش روسیه و مشرق‌زمین» منتشر ساخت، در این بیانیه برای اولین‌بار حکومت شوروی دربارهٔ ایران اظهار می‌دارد، «همه باید بدانند که ما معاهدهٔ تقسیم ایران را پاره‌کرده بدور انداخته‌ایم، بمحض پایان عملیات جنگی، سربازان روس از ایران فراخوانده خواهند شد و حق تعیین مقدرات ایران به‌دست خود ایرانیان سپرده خواهد شد.»

حکومت شوروی درباره ایران ماترك زیرین را از روسیهٔ تزاری و حکومت موقتی کرنسکی به‌ارث برده بود:

۱. دربارهٔ مناطق نفوذ ایران معاهدهٔ سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس.

ب. اشغال شما لغرب ایران از طرف سربازان روسی.

ج. اصول کاپیتولاسیون براساس معاهدهٔ سال ۱۸۲۸ ترکمانچای

د. امتیازات فراوان اخذ شده بدست حکومت تزاری.

هـ. تجدید حقوق ایران در بحرخزر.

بدیهی است دولت شوروی با تکیه به‌اصول سیاسی نوین خود قبل از هر عملی لازم می‌دانست الغای معاهداتی را که بزور بر دولت

ایران تحمیل شده اعلام دارد و خطمشی سیاسی روسیه تزاری را در ایران که باعث فلاکت و ورشکستگی کشور ایران بود باطل سازد.

این منظور در فاصلهٔ زمانی از ۲ نوامبر سال ۱۹۱۷ (روز انتشار بیانیه خطاب به‌مسلمانان روسیه و شرق) تا ۲۶فوریه سال ۱۹۲۱ (روز امضای قرارداد ایران و روسیه درمسکو) اجرا گردید.

در بیانیهٔ «خطاب به‌مسلمانان روسیهٔ و شرق» حکومت شوروی اعلام داشت:

۱. قرارداد روس و انگلیس (۱۹۰۷) دربارهٔ ایران ملغی می‌شود.

ب. سربازان روسی از ایران خارج خواهند شد.

در این بیانیه حق تعیین سرنوشت ایران به‌خود او داده شده بود.

پس از امضای مقاوله نامهٔ متارکه جنگ در «برست لیتوفسک» (دوم دسامبر سال ۱۹۱۷) شرایط فراخواندن سربازان روس از ایران فراهم گردید. بنا به‌مادهٔ ۱۲ این مقاوله نامه: «طرفین... آمادگی خود را برای فراخواندن سربازان خود از ایران اعلام می‌دارند... برای ترتیب تخلیهٔ ایران بزودی مذاکراتی بین فرماندهی عالی روسیه و ترکیه و دولت ایران شروع خواهد شد».

برطبق همین ماده در ۶دسامبر سال ۱۹۱۷ کمیسرخارجی شوروی در پتروگراد به‌وزیر مختار ایران جناب اسعدخان یادداشتی فرستاده و شروع مذاکرات فوری برای تخلیه ایران از سربازان روسی را (بشرط اخراج سربازان ترکیه) پیشنهاد نمود.

آقای اسعدخان در یادداشت جوابیه ۱۹ دسامبر خود این پیشنهاد را قبول کرد. در۲۳ دسامبر، شوروی برنامهٔ تخلیه ایران از سربازان روسی را منتشر ساخت.

دولت شوروی برای تخلیهٔ ایران از سربازان روسی متوسل به مذاکرات پرطول و تفصیلی نشد. دولت شوروی به‌فرماندهی خود دستور داد که در «کوتاه‌ترین مدت ممکنه» سربازان روسی را از ایران فراخواند. بعلاوه بوسیلهٔ دولت ایران و نمایندگان ترکیه در «برست‌لیتوفسک» به‌حکومت عثمانی نقشهٔ تخلیهٔ ایران از سربازان روس را

اطلاع داده و درخواست کرد نقشه‌ای برای تخلیهٔ سربازان ترکیه که با نقشه شوروی متناسب باشد تنظیم و به‌مورد اجرا گذارده شود.

در این ضمن (اواخر دسامبر) کنسول سابق دولت تزاری و حکومت موقتی روسیه در خوی (براوین) بعنوان نمایندهٔ دولت شوروی در ایران تعیین و به‌تهران معرفی گردید. «براوین» بعلت بیگانه بودن به‌روح حکومت شوروی نتوانست در امر ایجاد مناسبات ایران و شوروی قدمی به‌پیش بردارد.

در ژوئن سال ۱۹۱۸ «براوین» به‌مسکو احضار شد و دولت شوروی کمیسر فوق‌العادهٔ قفقاز (رفیق شائوسیان) را نامزد نمایندگی در ایران نمود.

همزمان با تخلیهٔ ایران از سربازان روسی، دولت شوروی یادداشتی در ۱۴ ژانویه سال ۱۹۱۸ به‌نمایندهٔ ایران در پتروگراد فرستاده و ضمن آن الغای قرارداد سال ۱۹۰۷ (روسیه-انگلیس) را اعلام داشت.

این یادداشت متمم بیانیه حکومت شوروی خطاب «به‌مسلمانان روسیه و شرق» بود.

دوران پر غوغای انقلاب روسیه (اواخر سال ۱۹۱۷) بسر رسید.

در سالهای ۲۰-۱۹۱۸ حکومت شوروی در برابر مداخلات امپریالیزم بین‌المللی و ضد انقلابیون داخلی در حال جنگ وجدال بود از این رو ایجاد مناسبات عادی بین ایران و شوروی بآسانی میسر نبود، جنگ بین‌المللی امپریالیستی که در سال ۱۹۱۸ نیز ادامه داشت، مشکلات بیشتری در برابر اجرای آرزوی شوروی دایر بر ایجاد روابط عادی با ایران قرار دارد.

در سال ۱۹۱۸ پس از تخلیهٔ ایران از طرف سربازان روس، نیروهای انگلیسی به‌بهانهٔ مبارزه با یکی از اعضای «متحدین» یعنی ترکیه بتدریج ایران را اشغال و در مارس سال ۱۹۱۸ به‌ولایتهای شمالی ایران که مجاور قفقاز است رسیدند. رفیق (کولومیتسوف) نمایندهٔ شوروی در تهران اطلاع داد که نظر انگلیسها از تصرف ایران دست‌اندازی به‌منابع نفت باکو و اشغال تمام قفقاز است. یکی از

مقاصد دیگر انگلستان نیز جلوگیری از رسیدن ترکها «در درجه اول» وبلشویکها «در درجه دوم» به‌هندوستان بود. بدین دلیل انگلیس‌ها پس از اشغال باکو در کراسنوودسک و طول خط‌آهن ماورای خزر به‌عملیات پرداخته و در سال ۱۹۱۸ در عشق آباد حکومت پوشالی موقتی ماورای خزر را تشکیل دادند. انگلیسها با اشغال ایران شمالی و قفقاز و ماورای خزر با ژنرال «دنیکین» ارتباط حاصل نمودند. انگلیس‌ها نیروی دریائی شوروی در بحر خزر را تصرف کرده و آنرا در اختیار «دنیکین» گذاشتند. به این ترتیب بعد از سال ۱۹۱۸ از طرف قفقاز و آسیای میانه حائلی بین ایران و روسیه شوروی ایجاد شد. فقط در سال ۱۹۱۹ پس از شکست ارتش دنیکین و اعلام حکومت شوروی در آذربایجان (۲۸ آوریل ۱۹۲۰) امکان برقراری مناسبات سیاسی منظم بین دو دولت بدست آمد.

اقدام دولت شوروی در سال ۱۹۱۸ برای ایجاد مناسبات دوستانه با ایران و اعزام هیأتی بریاست رفیق «کولومیتسوف» و «قاراخانیان» به‌نتایج ثمرات باری انجامید. در ۳ ژوئیه هیأت سیاسی مزبور وارد تهران شد ولی ابتدا دولت ایران از شناختن این هیأت به‌رسمیت خودداری کرد، و سپس در دوم نوامبر سال ۱۹۱۸ محل سکونت هیأت مزبور مورد حمله قزاقان قرارگرفته و رفیق قاراخانیان زندانی و تسلیم فرماندهی انگلستان گردید. «کولومیتسوف» نیز موفق به‌فرار گردید.

رفیق «کولومیتسوف» برای باردوم در تابستان ۱۹۱۹ به‌ایران اعزام گردید. این باربدست گاردسفید روس و سربازان انگلیسی دستگیر و در «آشوراده» تیرباران گردید. گذشته از «براوین» اولین نمایندهٔ شوروی در ایران باچنان فاجعهٔ خونین بقتل رسید. در آنموقع ایران تماماً زیر اشغال انگلستان بود. از ابتدای سال ۱۹۱۸ تا اوائل سال ۱۹۲۱ (موقع تخلیهٔ ایران از نیروی انگلیسی) وضع ایران را می‌توان درجملهٔ «دیکتاتوری انگلستان در این کشور» خلاصه نمود.

انقلاب روسیه و حوادث متعاقب آن، مناسبات اقتصادی محکم بین ایران و روسیه را بهم زد.

وقفه در امورباززگانی، بغارت رفتن اموال بازرگانان و تولید

کننده‌های ایرانی، فقر و تنگدستی توده‌ها، که نتایج مسلم جنگ در ایران بود و همچنین خرابی عدهٔ زیادی از شهرها و دهات و سیاست مخرب بانک شاهی، نیروی مقاومت ایران را در مقابل انگلستان بی‌اندازه تضعیف کرد. دولت مرکزی ایران تماماً بدست حاکمیت اقتصادی انگلستان افتاد. انگلستان هر روز تقاضایی از این دولت می‌کرد. در این روزها وضع ایران نه برطبق منافع مردم این کشور، بلکه بر اساس منافع فرماندهی انگلیس در ایران تعیین می‌گردید. و بهمین دلیل تشبثات شوروی برای ایجاد مناسبات دوستی با ایران از طرف دولت اخیر با حسن استقبال تلقی نمی‌گردید.

دولت مرکزی ایران در سالهای ۱۹-۱۹۱۸ حفاظی در مقابل عملیات خودسرانهٔ فرماندهی و سفارت انگلیس در ایران بود.

پس از فراخواندن سربازان روس از ایران و لغو قرارداد ۱۹۰۷ از طرف حکومت شوروی، دولت انگلستان از نظر حقوقی و بالفعل می‌کوشید رشتهٔ امور ایران را تماماً دردست گرفته و اساس محکمی برای نفوذ خود در این کشور پی‌ریزی کند.

ایجاد مناسبات دوستی بین ایران و شوروی بضرر انگلستان بود. زیرا این مناسبات از اجرای نقشه‌های آیندهٔ انگلستان در ایران جلوگیری می‌کرد.

اینجا لازم است متذکر شویم که در آن دوره، بعللی که گفته شد. بازارهای ایران از کالاهای روسی خالی مانده بود و انگلستان می‌خواست این بازارها را به کالاهای انگلیسی تخصیص دهد.

انگلستان پس از قبضه کردن ایران از نظر نظامی و اقتصادی، می‌کوشید عملیات تجاوزکارانهٔ خود را بصورت قانونی در آورد. برای اجرای این منظور با دولت مرکزی ایران وارد مذاکره شد.

در ۱۹ اوت سال ۱۹۱۹ از طرف حکومت وثوق‌الدوله (که طرفدار انگلستان بود) قراردادی با انگلستان منعقد گردید. این قرارداد «استقلال و تمامیت ایران» را به‌رسمیت می‌شناخت. ولی قید شده بود که برای اصلاحات ایران باید مستشاران انگلیسی به‌ایران اعزام شوند. ضمناً امتیاز راه‌آهن و راههای شوسه به‌انگلستان واگذار شده بود.

یکی از مواد قرارداد، پرداخت وامی به‌دولت ایران بود، برای

تأمین وام عایدات گمرکات ایران به‌ودیعه گذاشته می‌شد. بنظر می‌رسید که کار بپایان رسیده است. دیپلماسی انگلستان نمی‌توانست از شادی در پوست بگنجد. دولت پادشاهی انگلستان در نتیجهٔ جنگ جهانی توانسته بود هدیهٔ بی‌نظیر و غیر منتظره‌ای مانند «کشور شاهنشاهی باستانی» را بچنگ آورد.

قرار داد ۹اوت سال ۱۹۱۹، وابستگی ایران به‌انگلستان را از نظر مالی و نظامی تسجیل می‌کرد. سال ۱۹۱۹ در مناسبات بین‌ایران و شوروی سال نامیمونی بود، در تاریخ ۲۶ ژوئن همین سال یادداشتی از طرف رفیق «کاراخان» به‌دولت ایران ارسال گردید. در این یادداشت اصول سیاست شوروی در ایران تشریح شده بود.

پس از امضای قرارداد ایران-انگلیس، در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۱۹ (۲۰ روز پس از امضای قرارداد) دولت شوروی بیانیه‌ای خطاب به‌زحمتکشان ایران منتشر ساخت.

یادداشت کاراخان به‌دولت ایران که در موقع ادامهٔ مذاکرات بین ایران و انگلیس تسلیم شده بود، مانند اعلام خطری در محافل انگلیسی و مرتجعین ایرانی تلقی گردید.

این یادداشت برای آمادگی پایه‌های قرارداد مودت سال ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی و لغو قرارداد گستاخانهٔ ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس کمک شایانی نمود. در یادداشت «کاراخان» قید شده بود: «دولت شوروی از تمام مطالبات روسیهٔ تزاری از ایران صرف نظر کرده و امتیازات روسیه تزاری را در ایران ملغی می‌کند.»

شوروی بانک استقراضی روس را با تمام ابنیه و اثاثیه‌اش به‌ملت ایران واگذار می‌کند. گذشته از این، عدهٔ زیادی از مؤسسات و مستغلات روسیه را در ایران به‌مردم ایران واگذار می‌کند. اصول محاکمات کنسولی ملغی می‌شود. سرحدات ایران و شوروی با در نظرگرفتن تمایلات مردمی که در منطقهٔ مرزها سکونت دارند، تعیین خواهد شد. به‌دولت ایران حق داده می‌شود که به‌کشتیرانی با پرچم ایران در آبهای دریای‌خزر بپردازد. شوروی از حق تشکیل نیروهای مسلح در خاک ایران صرفنظر می‌کند. دولت شوروی در سالهای سیاه ۱۹۱۹ که نامیمونترین سال مناسبات ایران و شوروی بود، جهات مختلف

روابط ایران و شوروی را بطریق مزبور تشریح نمود. اصول مواد قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی روسیه و مواد بیانیه «درباره صلح» حکومت شوروی مورخه ۲۸ اکتبر سال ۱۹۱۷ و مواد بیانیه «دربارهٔ حقوق ملل روسیه» مورخه دوم نوامبر سال ۱۹۱۷ و همچنین مواد بیانیه «خطاب به‌مسلمان روسیه و شرق» مورخه ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷ تماماً در تنظیم یادداشت کاراخان به‌دولت ایران به‌مورد عمل گذاشته شده بود.

۱۶ مادهٔ یادداشت فوق، عملیات تجاوزکارانه روسیهٔ تزاری را در ایران از بین برده و پایه‌های نوینی برای ایجاد مناسبات دوستانه بین ایران و شوروی آماده می‌ساخت.

ایران برای روسیهٔ شوروی، مانند زمان تزارها مستعمره و منطقه نفوذ نبوده بلکه درخانوادهٔ ملل، عائلهٔ متساوی‌الحقوقی می‌باشد.

مناسبات روسیهٔ شوروی با ایران می‌تواند تنها بر اساس احترام حق حاکمیت دوکشور استوار باشد. صرفنظر نمودن شوروی از منافع اقتصادی روسیه تزاری در ایران قطعیت و صمیمیت سیاست دولت نامبرده را نسبت به‌این کشور نشان می‌دهد. رفیق «اشتین» حساب کرده است جمع مبلغی که دولت شوروی بابت مطالبات روسیهٔ تزاری از ایران به‌مردم این کشور بخشیده است بالغ بر ۶۷/۵۰۰/۰۰۰ منات طلا می‌باشد. اتحاد شوروی نه‌تنها از مطالبهٔ این مبلغ صرفنظر کرد، بلکه عدهٔ زیادی از امتیازات مأخوذه را به‌مردم ایران واگذار کرد.

سیاست شوروی در ایران:

اولا، خودداری از اعمال سیاست امپریالیستی تزارها.

ثانیاً، رعایت اصول برابری در مناسبات.

ثالثاً، هم‌آهنگی منافع ایران و شوروی در مقابل دول امپریالیستی دنیا.

ایران قبل از ایجاد مناسبات دوستی با شوروی از طرف سرمایهٔ خارجی بطور وحشیانه‌ای استثمار می‌گردید. از سال ۱۹۱۸ ایران کاملا بصورت مستعمرهٔ انگلیس درآمده بود. در این زمان ایران دورهٔ

مستعمرهٔ نظامی را طی می‌کرد. یعنی هنوز مستعمره‌ای بود کاملا تسلیم نشده و به‌فرمانروایی نیروهای مسلح دولت امپریالیست احتیاج داشت.

دولت شوروی نیز از روز تأسیس خود در معرض حملات امپریالیزم بین‌المللی قرارگرفته بود. در ۱۹-۱۹۱۸ اکثر اراضی شوروی یا ازطرف نیروهای مستقیم امپریالیزم و یا ژنرالهای یاغی سرسپردهٔ آن اشغال شده بود.

مبارزهٔ امپریالیزم بین‌المللی با شوروی نه‌تنها از نظر استثمار روسیه بلکه از نظر استثمار تمام کشورهای مشرق‌زمین بود. ایجاد حکومت شوروی در روسیه، ضربت جبران ناپذیری بر پیکر امپریالیزم وارد آورد، رفیق چیچرین دربارهٔ «ماهیت توسعه‌طلبی سرمایه‌داری روسیه تزاری در آسیا» چنین می‌نویسد، «در حقیقت امر، وضع داخلی روسیه نسبت به‌کشورهای امپریالیست دیگر، بهتر از وضع دول آسیایی نبود. سرمایه‌داری روسیه با ایفای نقش توسعه‌طلبی می‌کوشید پرده‌ای بر روی عملیات امپریالیستی سرمایهٔ اروپای غربی بکشد.»

در حقیقت امر مردم روس خود نیز یکی از ملل بود که ازطرف کشورهای سرمایه‌داری پیش افتاده، استثمار می‌گردید. توده‌های آسیا نیز، البته بمقیاس بیشتری قربانی استثمار همان کشورها بودند.

از این‌رو منافع بین‌المللی ایران و روسیهٔ شوروی کاملا هماهنگ بود. ایران اشغال شده بدست نیروهای انگلیسی، برای آزادی ملی در تکاپو بود؛ روسیهٔ شوروی نیز برای دفاع خود از سرمایهٔ بین‌المللی و عمال آن در شرق اسلحه دردست، مبارزه می‌کرد. در این‌راه نیز منافع ایران و شوروی هماهنگ بود. تمام اقدامات شوروی در راه مسأله ایران، براین هماهنگی منافع متکی بود.

از روزهای اول جنگ بین‌المللی، خاك ایران بصورت میدان جنگ درآمد، دیپلماتها و ژنرالهای انگلیسی در اینجا شروع به فرمانروایی کردند. فریاد اعتراض عناصر با شرف جامعهٔ ایرانی علیه این تجاوزکاریها بطور بیشرمانه‌ای در سینه‌ها خفه می‌شد. پس از اشغال کامل ایران از طرف انگلستان (۱۹۱۸) تمام تشکیلات دموکراتیک ایران بطور وحشیانه‌ای مورد حمله قرارگرفته و منحل

گردیدند.

از این‌رو احساسات توده‌های وسیع خلق، و طبقات مترقی مردم، با پیروزی انقلاب اکتبر و اقدامات دوستانهٔ شوروی با ایران نمی‌توانست بصورت جنبش مثبت توده‌ای درآید. از این‌رو یادداشت (۲۶ ژوئن ۱۹۱۹) کاراخان و اعتراض شوروی پس از امضای قرارداد ایران و انگلیس، فقط می‌توانست تأثیر نسبی داشته‌باشد. ولی در نتیجهٔ آن، نفرت عمومی خلق از امضای قرارداد و علیه وثوق‌الدولهٔ آنگلوفیل، باندازه‌ای شدت یافت که شرایط لازم برای تصویب رسیدن آن‌را از بین‌برد. در ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ در جلسهٔ دموکراتهای اصفهان قطعنامه‌ای بتصویب رسید.

در قطعنامهٔ مزبور قید شده بود: «برای استقلال ایران وجود یک روسیهٔ قوی لازم است» ولی بلافاصله اضافه شده بود، «اعم از هر رژیمی که داشته‌باشد وجود روسیهٔ قوی برای استقلال ایران ضروری است». در ماه آوریل (چند روز قبل از شوروی شدن آذربایجان) سیدضیاءالدین سفیر فوق‌العادهٔ ایران در قفقاز[1] اظهار داشت که:

«ایران، برای دوستی با جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه آمادهٔ اقدام است».

برای تحولات مناسبات ایران-شوروی و ایران-انگلیس ضربت شدیدی لازم بود.

این ضربت عبارت از برقراری حکومت شوروی در آذربایجان (۲۸ آوریل ۱۹۲۰) بود.

در این‌موقع: اولا، انگلستان سیاست خود را با ایران باندازه کافی روشن کرده بود.

ثانیاً، نفرت عمومی مردم ایران نسبت به‌حکومت انگلیس و یا دولت دست نشاندهٔ ایران بحداعلی رسیده بود.

ثالثاً، حکومت شوروی با پیروزی بر مداخله جویان و ضد انقلابیون، همسایهٔ دیوار بدیوار ایران شده و می‌توانست حقیقتاً در افکار توده‌های مردم ایران بلاواسطه تأثیر بخشد.

۱. این شخص بعداً در راس کودتای قزاقها (۱۹۲۱) قرارگرفت.

رابعاً، افکار عمومی ایران خواهان تجدید مناسبات با دولت شوروی بود.

تمام این عوامل دست بدست هم داده و حکومت آنگلوفیل وثوق الدوله را وادار به‌ایجاد رابطه با اتحادشوروی نمود. در ۲۰ ماه‌مه سال ۱۹۲۰ یادداشتی از دولت ایران به‌مسکو رسید. در این یادداشت، جمهوری سوسیالیستی آذربایجان به‌رسمیت شناخته شده بود. بعلاوه در یادداشت مزبور:

۱. تمایل ایران نسبت به‌برقراری روابط دیپلماسی با جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و تقاضای تأسیس نمایندگیهای سیاسی در مسکو و باکو

۲. تقاضای افتتاح طرق ارتباطی.

۳. برقراری روابط مجدد پستی و تلگرافی.

۴. شروع به‌برقراری روابط بازرگانی، قید شده بود.

این یادداشت نقطهٔ تحولی در روابط ایران و شوروی بوده و اولین قدم مثبت دولت ایران، برای ایجاد روابط عادی با شوروی بود.

رفیق چیچرین در جواب این یادداشت، موافقت دولت شوروی را با مفاد آن ابلاغ داشت.

کابینهٔ وثوق‌الدوله که با امضای قرارداد ۱۹۱۹ خود را مفتضح ساخته بود، سقوط کرد. کابینهٔ جدید بریاست مشیرالدوله تشکیل شد.

عامل محرك توده‌های مردم ایران و مخصوصاً طبقهٔ بازرگان این کشور، برای ایجاد مناسبات نزدیک با اتحاد شوروی، منافع سیاسی و اقتصادی طبقات وگروههای مختلف جامعهٔ ایرانی بود. توده‌های خلق ایران حدس می‌زدند که انقلاب کبیر روسیه، وضع تحمل‌ناپذیر آنان را بهبودی خواهد بخشید. این بهبودی وضع، قبل از هر چیز در راه رهایی ایران از چنگال نیروهای اشغالگر انگلیسی می‌توانست باشد.

با وجود ترور شدید انگلیس‌ها (و در حقیقت امر در نتیجه همین ترور) درکالبد تشکیلات ایران زندگی نوینی دمیده شد. طرزتفکر

گروههای مختلف اجتماعی کم کم وضع روشن‌تری به‌خود گرفته و به‌تشکیل احزابی بر اساس منافع طبقاتی مردم کمک کرد.

تولید کنندگان موادخام در ایران، (فروش این مواد به‌روسیه راکد مانده بود) و مصرف کنندگان کالاهای روسی، (ورود این کالاها نیز به‌ایران دچار وقفه شده بود) و همچنین تجار ایرانی از نظر منافع طبقاتی خود، ایجاد مناسبات تجارتی با شوروی را تقاضا می کردند. در شرایط آن‌روز، طبقهٔ اخیر فوق‌العاده متضررشده و به‌ورشکستگی سوق داده می‌شدند. طبقهٔ بازرگان ایرانی برای رهایی از بن‌بست افلاس، راه چاره را در برقراری روابط تجارتی با شوروی می‌دیدند. آنان استدلال می کردند که «علی‌رغم رژیمی که در روسیه حکمرواست» برقراری روابط تجارتی با آن ضروری است. تجارت ایران و انگلیس از نظر این طبقه نمی‌توانست جایگزین تجارت ایران و روسیه گردد. از سال ۱۹۱۷ به‌بعد انگلستان برای جانشینی روسها در بازار ایران از جان ودل کوشید. ولی این تشبثات هرگز نتوانست کوچکترین گرهی از کار اقتصادیات و مالیهٔ ایران بگشاید. وضع ایران روزبروز وخیم‌تر گردید.

تمام موادخام مناطق شمالی و سه‌چهارم موادخام مناطق مرکزی ایران به‌روسیه صادر می‌شد. فقط از نقاط جنوبی به‌هندوستان و انگلستان محصولات خام فرستاده می‌شد. روسیه کمی بیش از انگلستان به‌ایران کالا می‌داد ولی در عوض ۷-۶ برابر انگلیس از ایران جنس خریداری می کرد.

برای پی‌بردن به‌اهمیت تجارت روسیه در حیات اقتصادی ایران، توجه به‌آمار زیر کافی است:

در سالهای ۱۱-۱۹۱۰ جمع کل معاملات ایران ۱۵۴۷۸۸/۲ منات‌طلا بود. (واردات ۸۷۲۱۱/۳ منات‌طلا وصادرات ۶۷۵۷۶/۹ منات طلا)

سهم روسیه در این معاملات بدین قرار است:

صادرات روسیه به‌ایران ۳۹۵۲۰ منات طلا یعنی ۴۶ درصد کل واردات ایران و واردات روسیه از ایران ۴۷۲۰۰/۱ منات طلا یعنی ۶۹/۸ درصد کل صادرات ایران. در موازنهٔ تجارتی عمومی ایران در سالهای ۱۱-۱۸۱۰ مقدار واردات نسبت به‌صادرات ۱۹۶۳۴/۴

منات‌طلا فزونی داشت. (واردات ۸۷۲۱۱/۳ و صادرات ۶۷۵۷۶/۹ منات طلا)

و از اینرو موازنهٔ تجارتی ایران جنبهٔ «پاسیف» داشت. با در نظر گرفتن این موضوع، لطمهٔ شدید قطع رابطهٔ تجارتی با روسیه به‌اقتصادیات ایران، بخوبی واضح می‌گردد.

قطع رابطهٔ تجارتی با روسیه، موازنهٔ تجارتی ایران‌را بیشتر برهم زد. از سال ۱۹۱۷ به‌بعد، موازنهٔ تجارتی ایران کاملا برهم خورد. تنها پس از برقراری مجدد روابط بازرگانی با اتحاد شوروی برطبق جدول زیر درسالهای ۲۲-۱۹۲۱ موازنه برقرار گردید:

سال	واردات درصد	صادرات درصد
۱۸-۱۹۱۷	۶۶/۲۵۹	۳۳/۷۴۱
۱۹-۱۹۱۸	۸۰/۴۶۱	۱۹/۵۳۹
۲۰-۱۹۱۹	۷۷/۰۹	۲۲/۹۱
۲۱-۱۹۲۰	۷۷/۸۱	۲۲/۱۹
۲۲-۱۹۲۱	۷۷/۲۵	۲۲/۷۵
۲۳-۱۹۲۲	۶۶/۹۵	۳۳/۰۵
۲۴-۱۹۲۳	۶۴/۳۰	۳۵/۷۰

در چنین وضعی قیمت محصولات صادراتی ایران تنزل کرده و بربهای واردات افزوده شد.

وقفه درتجارت باعث ورشکستگی تجار گردید. ازتولید محصولات صادراتی جلوگیری شد. زندگی تولیدکنندگان درهم ریخت. ارز از کشور به‌خارج سرازیر شده و در نتیجهٔ این عوامل، فقر عمومی پیش آمد.

امیال و آرزوی طبقات مردم ایران که از جنبه‌های منفی این جریان بجان آمده بودند، بصورت یک جریان سیاسی و تمایل ملی جلوه‌گر شد. این جریان در اواخر (۱۹۲۳-۱۹۲۲) بصورت تشکیل فراکسیون ملی در مجلس درآمد. خطوط اساسی سیاست این فراکسیون، ایجاد همکاری نزدیک با اتحادشوروی و قبل از همه ایجاد روابط تجارتی با آن بود.

در این خطمشی، پیش از هر چیز خودداری از همکاری با

انگلیس ها و مبارزه با نفوذ آن در ایران ضروری بنظر می‌رسید. این «جریان» رشد نیروهای تولیدی ایران‌را در جلب سرمایه‌های ایرانی و همکاری این سرمایه با سرمایه‌های خارجی که نظر سیاسی در ایران نداشته‌باشد، (قبل از همه همکاری با سرمایه روس) می‌دید. تمام گروه های وارد در «جریان ملی» دارای برنامهٔ ثابت اصلاحات نبودند. از این‌رو برای ملیون ایران قبل از هر چیز ایجاد دستگاه دولتی متمرکز وقوی، تنظیم اصول مالیاتی، تأمین آزادی فردی از قبیل آزادی بیان، احزاب و مطبوعات لازم بنظر می‌رسید.

بنفع این «جریان ملی»، بورژوازی تجارتی ایران، تولید کنندگان موادخام وکارگران وکارکنانی که در اتحادیه‌های صنفی متشکل شده بودند، مبارزه می کردند. درکنار این جریان، جریان دیگری از طرف عناصر انگلوفیل براه انداخته شد. این جریان اخیر، مظهر دفاع از منافع طبقهٔ فئودالها بود. طبقهٔ فئودال ایران، سابقاً متکی به‌روسیهٔ تزاری بود. ولی اینک از ماهیت اجتماعی انقلاب روسیه به‌هراس افتاده، و دشمن آشتی ناپذیر شوروی گردیده بود. حتی شعار دموکراتهای اصفهان نیز بدرد فئودالهای ایران نمی‌خورد.

برای سعادت و رفاهیت فئودالها «روسیه اعم از هر رژیمی که داشته باشد» کافی نبود، بلکه فقط وجود روسیهٔ تزاری ضرورت داشت. تنها روسیهٔ تزاری بود که برضد منافع انقلابیون بورژوازی ایران به‌فئودالها یاری می‌نمود. اتحادشوروی برعکس، فقط علیه فئودالها به بورژوازی می‌تواند کمک کند. از این‌رو فئودالها تشنهٔ خون اتحاد شوروی بودند.

انگلستان برای تحکیم موقعیت خود در ایران بدلایل فوق از این طبقه (فئودال) استفاده می کرد. نمایندگان این طبقه برای حفظ منافع و امتیازات خود دربارهٔ لزوم تمایل ایران بسوی انگلیس شروع به‌تبلیغات کردند. یکی از دلایل عمده‌ای که اقامه می کردند عبارت از این بود که گویا بعلت جنگهای داخلی، روسیه از صف دولی که می‌توان با آنها روابط تجارتی برقرارساخت، خارج شده است واین مسأله مدتها طول خواهد کشید. از این‌رو ایران تنها بکمک انگلیس می‌تواند قوای تولیدی خود را توسعه دهد. ایران احتیاج مبرمی به‌این توسعه

دارد. برای دریافت کمک[1] از انگلیس انعقاد قرارداد با آن‌دولت ضروری است. دنبالهٔ این تبلیغات حتی تا سال ۱۹۲۵ نیز کشیده شد. گروه انگلوفیل که کابینهٔ وثوق‌الدوله نمایندهٔ آن بود در ۹اوت سال ۱۹۱۹ قرارداد انگلیس-ایران‌را امضا کرد.

این قرارداد قدم اول در راه استعمار علنی ایران و قطع ارتباط تجارتی آن با روسیه بود. قدم دوم بعداً برداشته شد. این قدم گرچه ظاهراً با اهمیت جلوه نمی کرد با اینحال برای روابط اتحادشوروی-ایران اقدام خطرناکی بود. این قدم عبارت از تعیین تعرفهٔ گمرکی جدید در سال ۱۹۲۰ از طرف دولت ایران بود. ظاهراً این تعرفه را دولت ایران تنظیم نموده بود ولی در حقیقت امر، پروژهٔ انگلیسها بدست کابینهٔ وثوق‌الدوله به‌زبان فارسی ترجمه شده بود.

این تعرفه برای تجارت با روسیه، معاهدهٔ ۱۹۰۳-۱۹۰۱ ایران-روسیه را تغییر داده و مخصوصاً تنها علیه روسیه تنظیم شده بود. معنای تعرفه جدید تحریم تجارت با شوروی بود. با اجرای این تعرفه، شرایط لازم برای ایجاد مناسبات ایران-شوروی از بین می‌رفت.

در همین اثنا (۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۰) شاهزاده فیروز بنام حکومت ایران با مشاور مالی انگلیس بنام «آرمیتاژ اسمیت» در پاریس معاهده‌ای برای مدت سه‌سال امضا کرد. بعلاوه کمیسیونی برای رهبری ارتش ایران بدست مستشاران انگلیسی تشکیل گردید. تمام این زدو بندها برای طرفداران ایجاد مناسبات با شوروی (جریان‌ملی) ممکن بود بی‌نتیجه بودن فعالیتشان را خاطر نشان ساخته و آنان را در سراشیب قبول نقشه‌های (انگلیس-فئودالها) بکشاند.

در این دوره سیاست انگلیس با نقشه‌های منظمی پیش رفته و برای تحکیم موقعیت خود در ایران سعی به‌قبضه کردن مجلس می‌نمود. برای این امر، مجلسی لازم بود که موافق میل انگلستان ترتیب داده شده و قرارداد ۱۹۱۹ را تصویب کند.

۱. این کمک در شرایط موجود فعلی، نظیر «کمک» آمریکا است. دستگاه حاکمه برای گرفتن «کمک» سرودست می‌شکنند البته ماهیت این «کمک» نمی‌تواند غیرازکمکی باشد که در ۱۹۱۹ دولت انگلستان می کوشید برایران تحمیل نماید. (مترجم)

این مسأله ممکن بنظر می‌رسید زیرا مجلس غالباً در ایران بصورت آلتی دردست فئودالها و مدافع منافع آنان بود. طبقهٔ حاکمه اشراف فئودال نیز بدلیل همدستی با انگلیس نمی‌توانست از اجرای نقشه‌های انگلیسی سرباز زند. گذشته از این، اصول ارتشای دیپلماسی انگلیسی درکشورهای شرق را همواره باید در نظر داشت. رشوه برای ایجاد مجلسی انگلوفیل، بسیاری از اشکالات را مرتفع می‌ساخت. بالاخره در دورهٔ نخست‌وزیری وثوق‌الدوله با اجرای اصول تهدید و تطمیع انتخابات مجلس بعمل آمد. در انتخابات طرفداران انگلیس اکثریت را بردند.

هنگام سقوط کابینهٔ وثوق‌الدوله و تشکیل کابینه مشیرالدوله (۳۰-۲۵ ژوئن سال ۱۹۲۰) وضع بین‌المللی و داخلی ایران از این قرار بود:

در سوم ژوئیه ۱۹۲۰ دولت جدید اعلامیه‌ای منتشر ساخت. در این اعلامیه خاطرنشان شد که تمام امور وابسته به‌قرارداد ۱۹۱۹ تا موقع تصویب این قرارداد متوقف خواهد شد. در این ضمن درموقعیت انگلستان در ایران تغییراتی حاصل شد. زیرا پس از اعلام جمهوریت شوروی در باکو، «دنیکین» فرمانده گارد سفید محرمانه در بندر انزلی که در تصرف انگلستان بود پناهنده شد. فرمانده دریایی شوروی در دریای خزر «رفیق راسکولینکوف» در تعقیب ضدانقلابیون بتاریخ ۱۸ مه سال ۱۹۲۰ انزلی را بتصرف آورد. نیروهای انگلیسی با عجله شروع به‌عقب‌نشینی کردند. با پیاده‌شدن سربازان شوروی در انزلی، نهضت انقلابی ایران در ایالت گیلان شدت یافت. در رشت برهبری میرزا کوچک‌خان حکومت انقلابی بورژوازی ایران تشکیل شد. این حکومت مدعی مخالفت با انگلستان بود. هیجدهم ماه مه یعنی روز اشغال انزلی ازطرف رفیق راسکولینکوف روز تاریخی مهمی است.

این روز اولین روز تزلزل قدرت انگلیس در ایران محسوب می‌شود. نیروهای انگلیسی با سرعت زیادی مجبور به‌تخلیهٔ مناطق شمالی ایران شدند. در ۲۶ ماه مه سال ۱۹۲۰ روزنامهٔ انگلیسی «دیلی کرونیکل» نوشت، «باید دولت پادشاهی خط مشی آیندهٔ خود را تعیین کند. بهرصورت نباید سرسختی نشان داد. برای جلوگیری از

تجدید واقعهٔ «خارتوم» بهتر است ایران را بسرعت تخلیه نماییم» چند روز پس از این واقعه (۲۱ مارس) روزنامهٔ «دیلی‌نیوز» مقاله‌ای از ژنرال موریس درج کرده بود. نویسندهٔ مقاله، نظر دقت دولت انگلیس را به‌وضع مخاطره‌آمیز نیروهای انگلیس در بین‌النهرین جلب نموده بود. موریس تذکر داده بود که این نیروها از دوطرف (از طرف کمال‌پاشا و بلشویکها) مورد تهدیدند. فرماندهی شوروی با تصفیهٔ انزلی و سواحل جنوبی خزر از نیروهای انگلیسی، امکان حملات جدیدی را از این نقاط به‌خاک شوروی برطرف ساخت. منظور فرماندهی شوروی از این عملیات محافظت قفقاز و راههای دریایی بحر خزر بود ولی فرماندهی شوروی درصدد تعقیب نیروی انگلیسی و ادامهٔ جنگ با آنها نبود زیرا در این‌صورت خاک ایران مجدداً بصورت میدان جنگ درمی‌آمد و این برخلاف یادداشتی بود که در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ حکومت شوروی به‌دولت ایران فرستاده بود. نیروهای انگلیسی پس از فرار از انزلی مدتی منتظر ماندند، ولی توسعهٔ نهضت انقلاب بورژوازی درگیلان آنان را مجبور ساخت که باز هم بسوی جنوب عقب‌نشینی کنند.

در اوائل ژوئن سال ۱۹۲۰ با عجله رشت را تخلیه کرده و انبارهای خواربار و لباس را آتش زدند.

یکماه بعد از «منجیل» نیز عقب‌نشینی کرده و برای جلوگیری از پیشروی سریع انقلابیون ایران «پل منجیل» را منفجر ساختند. جالب توجه است که نیروهای انگلیسی برای عقب‌نشینی، محور گیلان-بغداد را به‌گیلان- تهران ترجیح می‌دادند. بنظر می‌رسید که فرماندهی نیروی انگلیس تخلیهٔ تمام نقاط ایران را مورد نظر قرار داده است.

نیروهای انگلیس در نتیجهٔ فشار انقلابیون ایران عقب‌نشینی کرده و در عین حال جاروجنجال زیادی دربارهٔ فشار بلشویکها براه انداخته بودند. در این خصوص «لرد کرزن» وزیر خارجه انگلیس در دوم و نهم اکتبر سال ۱۹۲۰ دو یادداشت متوالی به‌رفیق چیچرین ارسال داشت. ولی موقع آن فرا رسیده بود که نیروهای انگلیس نه از نظر پیشروی ارتش سرخ، بلکه از نظر وضع عمومی ایران و کشورهای شرق، مجبور به‌تجدید نظر در مسألهٔ اشغال ایران گردند.

رفیق چیچرین در یادداشت (۱۶ ژوئیه ۱۹۲۰) خود با اشاره

به‌حوادث ایران اشعار داشت که دولت شوروی هرگز نمی‌خواهد و نمی‌تواند در امور داخلی ایران دخالت کند. این یادداشت به‌شاهزاده فیروز وزیر خارجه ایران تسلیم شده بود.

در ۲۵ ژوئیه، غفارخان وزیر مختار ایران در لندن، با دستور کابینهٔ مشیرالدوله، دربارهٔ تعیین سفیر ایران در مسکو تلگرافی به‌چیچرین مخابره کرد. در ۱۰ سپتامبر آقای علیقلی‌خان مشاورالممالک انتخاب خود را به‌این سمت ضمن تلگرافی به‌رفیق لنین اطلاع داد. در ۲۵ اکتبر مشارالیه از راه باکو عازم مسکو شد. آقای مشاورالممالک از دولت متبوعهٔ خود مأموریت داشت با جمهوری فدراتیو شوروی روسیه معاهده‌ای دربارهٔ تحکیم دوستی بین ملل دو کشور و مناسبات برادری و همسایگی منعقد سازد. باین ترتیب رشته‌های انگلیسی از سال ۱۹۱۷ به‌بعد در ایران تماماً پنبه شد. مناطق مجاور ایران با جمهوری شوروی، از نیروهای انگلیسی تصفیه شده بود. دولت ایران آمادگی خود را برای ایجاد مناسبات تجارتی، پستی، تلگرافی و خطوط آهن با جمهوریهای شوروی اعلام داشت.

اجرای قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران متوقف شد بالاخره دولت ایران سفیر فوق‌العاده‌ای جهت امضای معاهدهٔ دوستی به‌مسکو روانه کرد. ازطرف دیگر، در سپتامبر ۱۹۲۰ کنگرهٔ نمایندگان خلق مشرقزمین در باکو، به‌آرزوهای استقلال‌طلبی ملل اسیر مشرق، صورت متشکلی داد.

تمام این عوامل باعث شدند که انگلستان در سیاست خود در مشرقزمین تجدید نظری بعمل آورد. لرد کرزن در اواسط ماه اکتبر ۱۹۲۰، در انجمن مرکزی آسیایی ضمن نطقی به‌این تجدید نظر اشاره کرد. کرزن گفت، «دوران توسعهٔ انگلیس در آسیای میانه بپایان رسیده، اینک وظیفهٔ ایجاد امنیت و رفع بیم و هراس است. ما باید در میان دریای متلاطم، جزیره‌های آرامی ایجاد کنیم.»

دربارهٔ ایران، اجرای سیاست «ایجاد مناطق امنیت» عبارت از ساقط کردن کابینهٔ مشیرالدوله و ترتیب‌دادن کابینه‌ای بود که تابع صرف انگلستان باشد. پس از کمی از پیروزیهای انقلابیون گیلان بر قزاقان شاه، در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ دولت انگلیس اولتیماتومی به‌ایران

فرستاد. در این اولتیماتوم اخراج افسران روسی از بریگاد قزاق ایران و تعیین مستشاران انگلیسی بجای آنان درخواست شده بود. افسران روسی در بریگاد ایران یادگار دورهٔ تزارها بودند.

روز بعد در ۲۷ اکتبر کابینهٔ مشیرالدوله رد اولتیماتوم انگلیس را اعلام و مستعفی گردید. درخواستهای انگلیس از روی سیاست «کرزن» پرده برمی‌دارد. در این زمان انگلستان خود را مجبور به‌تخلیه ایران دیده و تلاش می‌کرد با اشغال پستهای افسران روسی در بریگاد قزاق ایران، نیروهای مسلح این کشور را زیر کنترل خود درآورد. اجبار انگلستان برای تخلیهٔ کشور ایران از نیروهای خود، در این بود که توقف نیروی انگلیسی در ایران، جنبش انقلابی توده‌های مردم این کشور را تقویت می‌نمود. نظر انگلستان از تسلط بر نیروی مسلح ایران عبارت از تأمین سیادت خود در ایران و سرکوبی جنبش ملی مردم این سرزمین بود.

در ۱۹۱۹ طبق قرارداد سال ۱۹۱۹ مالیهٔ ایران بدست مستشار انگلیس «آرمیتاژاسمیت» افتاده وگمرک ایران نقشه‌های اقتصادی انگلیس (تعرفه گمرکی علیه شوروی) را به‌مورد اجرا می‌گذاشت. اینک می‌کوشیدند تا نیروی مسلح ایران را نیز قبضه کنند. کابینه سپهدار که در اول نوامبر سال ۱۹۲۰ بر سر کار آمد با تعویض افسران روسی بریگاد موافقت بعمل آورد. باین ترتیب در اواخر سال ۱۹۲۰ تمام نیروهای مسلح ایران زیر نظر انگلستان اداره می‌شد. در جنوب هنوز نیروهای مسلح تفنگداران جنوب (اس‌پی‌آر) بر سر جای خود بود. در شمال نیز زمام بریگاد قزاق بدست انگلستان افتاد.

برای «ایجاد مناطق امنیت» تنها یک مسأله باقی بود و آن تحمیل قرارداد به‌مجلس و نگهداری نیروی انگلیسی در قسمتی از ایران بود. برای اجرای این منظور در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۰ اولتیماتومی به‌کابینهٔ سپهدار تسلیم نمودند. در این اولتیماتوم افتتاح مجلس برای تصویب قرارداد درخواست شده بود.

دولت ایران تهدید شده بود که در صورت عدم موافقت با مفاد اولتیماتوم سربازان و بانکهای انگلیسی از ایران خارج شده وکشور ایران را به‌حال خود باقی خواهند گذاشت. ولی دیگر دورهٔ تهدید

اولتیماتوم‌بازی گذشته بود. در اوائل نوامبر ۱۹۲۰ مشاورالممالک مذاکرات راجع به‌انعقاد پیمانی با شوروی را در مسکو شروع کرد.

در ۱۹ نوامبر هنگام دریافت اولتیماتوم انگلیس، بر روی مواد اساسی پیمان، موافقت حاصل شده بود. محافل وسیع ایرانی این موافقت را برای ایران موفقیت بزرگی حساب می کردند.

طبقات مترقی ایران روزبروز بیشتر و با قطعیت زیادتری نسبت به‌سیاست انگلیس و رد قرارداد ۱۹۱۹ ابراز علاقه می کردند. جنبش انقلابی شمال ایران زیر شعار «مرگ بر انگلیس» مانند امواج عظیمی در تمام ایران منتشر می‌گردید. تحکیم موقعیت حکومت شوروی برمناسبات مستعمراتی انگلیس ـ ایران لطمهٔ جبران‌ناپذیری وارد آورد. این وضع، طرفداران مزدور و یا فریب‌خوردهٔ قرارداد ۱۹۱۹ را وادار ساخت تا در روش سیاسی خود با درنظرگرفتن شرایط جدید، تجدید نظر کنند. طرفداران انگلیس در ایران بالاخره متوجه شدند که نمی‌توان روسیهٔ شوروی را بحساب نیاورد. وقت آن رسیده بود که این آقایان موقعیت خود را در برابر شوروی تعیین نمایند.

سپهدار نیز که اولتیماتوم انگلیس‌ها را دریافت کرده بود، در زمرهٔ «این آقایان» بود. سپهدار رسیدگی به‌وقایع اخیر را در صلاحیت مجلس اعیان دید. از این رو به‌تشکیل شورای عالی مرکب از وزرا، شاهزادگان و طبقات دیگر مردم پرداخت. وظیفهٔ این شورا بررسی و تصویب قرارداد بود.

شورا در ۲۶ نوامبر سال ۱۹۲۰ از تصویب قرارداد خودداری کرد ولی در عین حال افتتاح مجلس را لازم شمرد. بعلاوه شورا پیشنهاد کرد که مذاکرات مسکو متوقف گردد.

از این به‌بعد وضع سیاسی ایران پیچیده‌تر شد. معاهدات مضر، اولتیماتوم‌های وقیحانهٔ انگلیس جای تهدید خشونت‌آمیز نظامی و خیانتهای علنی را گرفت. بعلاوه توأم با پروو کاسیون‌ها، کودتا و ترور و با رعایت تزاکت سیاسی ارتشا، سزدوری و خیانت ادامه پیدا کرد.

ولی این‌بار بجای توده‌های درهم و غیر متشکل ناراضی، دسته‌های مبارز سیاسی به‌میدان آمده و با روشن‌بینی بیشتری در راه منافع مسلم خود بصورت قدرت متحد ملی عرض اندام نمودند. در این موقع

اتحادیه‌های کارگری تشکیل و به‌آزمایش نیروهای خود پرداخت. پایه‌های احزاب آینده بنا گذارده شد. سه روز بعد از قرار شورای عالی راجع به‌وقفه درمذاکرات ایران و شوروی (۲۸ نوامبر ۱۹۲۰) کاراخان یادداشتی به‌مشاورالممالک تسلیم و «روتشتین» را بعنوان سفیر شوروی در ایران تعیین نمود. همین روزها خطوط تلگرافی باکو و آستارای ایران که از مدتها پیش قطع شده بود، دوباره وصل و رابطه تلگرافی تهران ـ مسکو برقرار گردید. درنتیجه وضع سیاسی جدید ایران، نیروهای انگلیس تصمیم لازم برای تخلیهٔ ایران اتخاذ نمودند.

در ۲۳ دسامبر، چرچیل درمجلس عوام اظهار داشت:

«سربازان انگلیسی و هندی فقط بعلت پیچیدگی امور داخلی ایران این کشور را اشغال نموده بودند. درصورتی که مزاحم نیروهای انگلیس نگردند و عبور ازگردنه‌های کوهستانی امکان‌پذیر شود، نیروهای ما ایران را تخلیه خواهند کرد».

در ۱۸ ژانویه ۱۹۲۱ روزنامهٔ «مورنینگ پست» نوشت: «تخلیهٔ سربازان انگلیس از مناطق شمالی ایران، هنوز شروع نشده است ولی تخلیهٔ این مناطق قریب‌الوقوع بنظر می‌رسد». ادعای «مورنینگ پست» صحیح نبود زیرا تخلیهٔ ایران واقعاً شروع شده بود. در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۲۱ نیروهای انگلیسی از قوچان و مشهد خارج می‌شدند.

روز قبل از تخلیهٔ مشهد، شعبهٔ بانک شاهی این شهر نیز به‌تهران منتقل شد. گرچه تخلیهٔ شهرهای ایران از نیروهای انگلیس شروع شده بود ولی گویی نیروهای انگلیس در انتظار امری بودند و بهیچوجه در تخلیه شتابزدگی نمی کردند.

واقعاً هم در ژانویهٔ ۱۹۲۱ نیروهای انگلیس بهمراهی فئودالهای ایران تشبثاتی برای ایجاد وضع سابق درشمال ایران بعمل آوردند. در اینموقع سرحدات قفقاز و مناطق نفت باکو در مقابل مهاجمین بلادفاع بود. درچنین موقعیتی دولت ایران نیز از جمهوری شوروی تقاضا می‌نمود تا سربازان روسی ازگیلان فراخوانده شوند.

در جواب تقاضای ایران (۲۳ ژانویه) دولت شوروی یادداشتی ارسال و متذکر شد که برای تخلیه سربازان شوروی از مناطق مزبور فقط یک مانع وجود دارد، آنهم اقامت سربازان انگلیسی در خاک ایران

است. واحدهای ارتش سرخ فقط برای دفاع مرزهای شوروی دربرابر نیروی انگلیس درگیلان اقامت دارند.

مقاومت شوروی در مقابل کابینهٔ ایران کاملا بنفع دولت ایران بود زیرا بهترین وسیله برای تخلیه ایران از نیروهای بیگانه بود.

در اواخر ماه مارس ۱۹۲۱ کابینهٔ انگلوفیل سیدضیاءالدین از حکومت شوروی درخواست کرد که تخلیهٔ ایران را از سربازان شوروی موکول به‌تخلیه نیروهای انگلیس نگرداند. این تشبث با عدم موفقیت روبروگردید. این تشبثات، روش جدید مزورانهٔ فئودالهای ایران (دوستان انگلستان) را درمناسبات با شوروی نشان می‌داد.

در جواب یادداشت شوروی، دولت ایران نمایندگی «رفیق روتشتین» را در ایران موافقت کرد ولی بمحض اینکه نامبرده به‌مرز ایران و شوروی رسید دولت ایران از ورود وی به‌خاک ایران جلوگیری کرد. تلگرافی در این باره به‌رفیق روتشتین مخابره شد و ضمن آن دولت ایران شرط اجازهٔ ورود نامبرده را به‌تهران، تخلیهٔ قوای شوروی ازسواحل بحر خزر تعیین نمود. روتشتین از قبول شرایط دولت ایران سرباز زد و نظر دولت شوروی را دوباره متذکر گردید که «سربازان شوروی فقط پس از تخلیه ایران از نیروهای انگلیس فرا خوانده می‌شوند».

نظر شوروی در قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ نیز مورد موافقت قرار گرفته بود. غیر از جنبهٔ تزویر و ریاکارانهٔ کابینهٔ سیدضیاء این عمل بمنزلهٔ بهم زدن اساس قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیز بود.

پس از مذاکرات زیادی بالاخره روتشتین به‌تهران روانه شد. (۲۵ آوریل ۱۹۲۱)، در این روزها دومسألهٔ اساسی در سیاست ایران پیش آمده بود.

۱. امضای پیمان ایران و شوروی در ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱.

۲. کودتای سیدضیاءالدین در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (روز امضای پیمان ایران و شوروی) سیدضیاءالدین در تهران بیانیهٔ کذائی خود را منتشر ساخت.

پیمان ایران و شوروی، الغای تمام امتیازات روسیه تزاری را در ایران و همچنین الغای تمام قراردادهای سری و علنی بین روسیهٔ تزاری و دول دیگر را دربارهٔ ایران، اعلام داشت. شوروی قبول کرد که

از اشتراك در هر امری که‌به حاکمیت ایران خللی وارد سازد خودداری نماید.

دودولت متعهد شدند که در امور داخلی یکدیگر مداخله ننمایند. برطبق پیمان مزبور، دولت‌شوروی بانک استقراضی ایران را با تمام دارایی آن و تمام اموال منقول و غیرمنقول آن بلاعوض به‌ملت ایران واگذار کرد.

بعلاوه املاك و اموال دولت سابق روسیه را در ایران بشرح زیر به‌ملت ایران واگذار نمود.

۱. راههای شوسه انزلی — تهران — قزوین — همدان.

۲. راه‌آهن جلفا — تبریز — صوفیان — دریاچهٔ ارومیه.

۳. اسکله های دریاچهٔ ارومیه، انبارها، کشتیها وزورقهای حمل و نقل در این دریاچه.

۴. خطوط تلگراف و تلفن.

۵. انبارها، ایستگاه برق، و مؤسسات دیگر بندرانزلی.

۶. املاك هیأت مذهبی پراوسلاو درشهرارومیه.

بعلاوه دولت‌شوروی از مطالبات روسیه سابق که بعنوان وام از دولت ایران بستانکار بود، صرفنظر نمود. همچنین امتیازات اتباع و دولت روسیه سابق را تماماً در ایران ملغی کرد. برطبق مواد پیمان مزبور، به‌دولت ایران اجازه داده شد که در بحرخزر نیروی دریایی تأسیس کند.

مناطق آشوراده و فیروزه نیز به‌ایران واگذار گردید.

پیمان، به‌طرفین اجازهٔ عبور ترانزیتی کالا را از خاك یکدیگر می‌داد. به‌هردو طرف پیمان، حق استفادهٔ مشترك از رودخانه های مرزی داده شد. در پیمان، دولت شوروی امتناع خود را از اصول کاپیتولاسیون در ایران اعلام داشت. برای توسعهٔ مناسبات ایران‌وشوروی برقراری روابط کنسولی و انعقاد معاهدات پستی و تلگرافی پیش‌بینی شد. همچنین برای ایجاد و توسعهٔ روابط تجارتی نیز انعقاد قراردادهایی در نظرگرفته شد.

تعهدات مهم ایران برطبق پیمان ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ از این قراراست:

۱. دولت ایران، امتیازات و املاکی را که برطبق پیمان به‌مردم ایران واگذار شده‌اند، نمی‌تواند، به‌تملک هیچ دولت و فرد ثالثی در آورد. این امتیازات و املاک برطبق مادهٔ ۱۳ پیمان، ملک طلق مردم ایران محسوب می‌شود.

۲. دولت ایران متعهد می‌شود از ایجاد تشکیلاتی که علیه شوروی و یا ایران مقاصد مضری را تعقیب کند جلوگیری نماید.

پیمان ایران و شوروی که تفاوت فاحشی با قراردادهای ظالمانهٔ گذشته داشت و برپایهٔ احترام متقابل و تساوی حقوق طرفین منعقد شده بود، در افکار عمومی مردم ایران تأثیر عمیقی بخشید. در نتیجهٔ انعقاد پیمان مزبور، نفرت توده‌های انگلیسی علیه انگلیس و انگلوفیلها به‌اوج شدت رسید.

اهمیت این **پیمان** از نظر قوای ملی ایران که با فئودالها و متفقین آن (انگلستان) در مبارزه بودند، باندازه‌ای زیاد بود که کابینهٔ انگلوفیل ایران از انتشار تمام مواد آن جلوگیری کرد.

درسال ۱۹۲۱ متن پیمان ایران‌وشوروی مانند کتابچهٔ مخفیانه‌ای دست‌بدست می‌گشت. در این موقعیت انگلیس پی‌برد که قرارداد سال ۱۹۱۹ نمی‌تواند برای مناسبات انگلیس و ایران مثمرثمر گردد.

برای جلوگیری از توسعهٔ نهضت انقلابی ایران اصول سیاسی دیگری را در پیش گرفت.

«اسرار» کودتای سیدضیاءالدین در این تغییر اصول سیاسی نهفته است. عقد پیمان ایران و شوروی کفه ترازوی سیاست ایران را علیه انگلستان پایین آورد.

انگلستان برای ایجاد موازنه، وزنهٔ «لغو قراردادی را که خود بسته‌بود» برکفهٔ ترازو افزود.

سیدضیاء برای فریب افکارعمومی با رویه کاریهای لیبرالیزم و تخفیف احساسات منفی مردم نسبت به‌انگلستان، روز امضای پیمان ایران و شوروی بیانیهٔ پرجار و جنجالی منتشر ساخت. در بیانیهٔ مزبور، اصلاحات وسیع اراضی، و تغییر وضع مالیاتی، توسعهٔ فرهنگ و «تربیت نسل جوان با روح دموکراتیک»، دفع شر بیگانگان، ایجاد ارتش قوی و جلوگیری از دخالت خارجی در امور ایران، وعده داده شد.

ضمناً الغای قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس — ایران اعلام گردید. ظاهراً کودتا را بدون دخالت انگلیسها انجام دادند و کارها بدین‌طریق روبراه شده بود.

در ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱ واحدهای دیویزیون قزاق تهران را اشغال، سپهدار و سایر اعضای حکومت را زندانی نمودند. کودتا انجام گرفت.

ولی حقیقت امر غیراز این بود. در رأس واحدهایی که تهران را اشغال نمودند، مستشاران انگلیسی قرار داشتند و «عملیات» نظامی را اداره می‌کردند.

اغتشاشات قبایل ایران که در هرکودتایی سرمی‌زد، این بار در اثر تدابیر محافل انگلیسی صورت نگرفت. موافقت بختیاریها با کودتا، آن را قرین موفقیت ساخت.

مدارکی دردست داریم که بیانیهٔ معروف سیدضیاء که منظور از انتشار آن یک پروو کاسیون سیاسی بود، در سفارت انگلیس نوشته شده است. «بیفایده بودن قراردادسال ۱۹۱۹» که در این بیانیه اعلام شده بود بیهوده نیست. درنتیجهٔ انعقاد پیمان ایران و شوروی، این قرارداد نه‌تنها بی‌فایده بلکه خیلی هم بی‌فایده بود. سیدضیاءالدین برای اینکه صورت ظاهر کودتا را بیاراید، برای اینکه نفرت مردم را نسبت به‌دستیاران فئودال انگلیسی تخفیف دهد، با نظر مقامات انگلیسی چند تن از طرفداران آن را زندانی ساخت. ظاهر امر گویا پیروی از اصول ملی ایران — خارج از تأثیر روسی و انگلیسی — بود ولی حقیقت آن تضعیف تمایلات نهضت دموکراتیک ملی بسوی دوستی شوروی و ازبین بردن این تمایل بود. اولین دورهٔ مشکل مناسبات ایران و شوروی با عقد پیمان ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بپایان رسید. در این دوره نیروهایی از دولت و ملت ایران به‌میدان آمدند که برای مبارزه با امپریالیزم بین‌المللی، هماهنگی منافع ایران و شوروی را درنظرگرفتند. این نیروها پی بردند که اصول سیاست خارجی شوروی شرط لازم برای وحدت ملی و آزادی ایران است ضمناً بثبوت رسید: تا موقعی که اشراف فئودال بر مسند حکومت ایران تکیه زده و ازکمکهای مادی و معنوی امپریالیزم انگلیس، این دشمن آشتی‌ناپذیر استقلال ایران، برخوردارند و تا موقعی که فئودالیزم بطور

قطع ریشه کن نگردیده است، آزادی ملی و رشد نیروهای تولیدی کشور ایران غیرممکن خواهد بود.

منتشر شده است:

تاریخ مشروطهٔ ایران
احمد کسروی

تاریخ مشروطهٔ ایران از نوشته‌های برجستهٔ کسروی است. این کتاب ارزنده و مستند که دارای جنبه‌های پژوهشگرانهٔ فراوانی است، سهم قهرمانان جنبش بزرگ مشروطه را که از میان تودهٔ مردم برخاسته بودند، معین می‌کند و گوشه‌هایی از نهضت مشروطه را که با وجود اهمیت اساسی آن در تاریکی و ابهام مانده بود، روشن می‌کند. داوریهای کسروی در این کتاب، منصفانه و دقیق و مستدل و مستند است. در **تاریخ مشروطهٔ ایران** رویدادهای ایران از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا آمدن سپاهیان روس به آذربایجان بازگو می‌شود. کسروی که خود شاهد اوضاع ایران در یکی از دوره های پرتلاش آن بوده وجنبش حماسه‌آفرینانهٔ قهرمانان مشرطهٔ ایران را به‌چشم خود دیده و با برخی از آن قهرمانان از نزدیک آشنا بوده است و از طرفی چون زبان انگلیسی را به‌نیکی می‌دانست و از نتیجهٔ پژوهشهای غربیها آگاه و به‌روش تحقیق اروپاییها آشنایی داشت، و با سودجویی از سوابق آموزش خود درمدارس قدیم و آشنایی به‌زبانهای فارسی، ترکی، عربی، ارمنی، پهلوی و پاره‌ای ازگویشهای محلی که پیشوانهٔ علمی نیرومندی برای او بشمار است، توانسته است سنتهای معمول در شیوهٔ تاریخ نویسی را — که وقایع نگاری بود— بشکند و با امانت و صراحت، تاریخ یکی از درخشانترین دوره‌های تاریخی ایران را بنویسد.
کسروی می‌نویسد: «آنچه راکه در این تاریخ آورده‌ام، بیشتر آنها از روی آگاهیهاست که خود میداشتم و یا جسته بدست آوردم، و چیزهایی راهم از کتابها، و روزنامه‌ها، و یادداشتها برداشته‌ام. هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته‌گردیده و درخورآن میباشد که ازسندهای تاریخ ایران شمرده شود.»
تاریخ مشروطهٔ ایران درسه بخش است و پانزده‌گفتار دارد:
درگفتار یکم: ازپیش آمدهای ایران از زمان حاجی میرزاحسینخان سپهسالار تا آغاز جنبش مشروطه، درگفتار دوم: از پیش آمدهای ایران از آغاز مشروطه‌خواهی تا داده شدن مشروطه، درگفتار سوم: حال آذربایجان در پیش از مشروطه. جنبش مشروطه اززمان برخاستن تبریز تا هنگام مرگ مظفرالدین شاه، درگفتار چهارم: از پیش آمدهای نخستین سال مشروطه از زمان مرگ مظفرالدین شاه تا هنگام بازگشت اتابک به‌ایران، درگفتار پنجم: از تأثیر

جنبش مشروطه در شهرهای ایران،از دبستانها و روزنامه‌هایی که در ماههای، نخست جنبش بناگذاشته شد، درگفتار ششم: از نیرنگهای اتابک برای بهم زدن دستگاه مشروطه و از رویدادهای زمان زمامداری او تا جدا شدن ملایان از مشروطه خواهان، درگفتار هفتم: از ایستادگیهای ملایان‌در برابر مشروطه‌خواهان و از دیگر رویدادها از هنگام جدا شدن ایشان از توده، تا کشته شدن میرزاعلی اصغرخان اتابک، درگفتار هشتم: از رویدادهای سه‌ماهه —از زمان کشته شدن اتابک تا هنگامی که زمینه به‌آشوب میدان توپخانه آماده‌گردید، درگفتار نهم: از آشوب میدان توپخانه و دیگر رویدادها تا به‌توپ بستن مجلس، درگفتار دهم: از دگرگونی که در جنبش آزادیخواهی پس از نه‌ماه از آغاز آن پدید آمده بود و از برخی روزنامه‌ها، درگفتار یازدهم: از فاجعهٔ توپ بستن مجلس و آنچه پس از آن در تهران رخ داد، درگفتار دوازدهم: از جنگهای تبریز، از آغاز آن تا هنگامی که عین الدوله به‌آنجا رسید و از دیگر رویدادهای آن زمان، درگفتار سیزدهم: ازگفتگوهایی که با عین‌الدوله رفته و جنگهایی که با او و سپهدار رخ داده تا هنگامی که اسلامیه بهم خورد، در گفتار چهاردهم: از فتح شهرهای آذربایجان توسط مشروطه خواهان و از دیگر پیشامدهای آن زمان تا هنگامی که لشگرها دوباره‌گرد شهر راگرفتند، در گفتار پانزدهم: از جنگهایی که بار دیگر در پیرامون شهر تبریز با دولتیان می‌رفت و از رویدادهای دیگر تا زمانی که جنگها پایان یافت... سخن رفته است.

تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان
احمد کسروی

تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان دنبالهٔ **تاریخ مشروطهٔ ایران** است و جلد دوم آن بشمار می‌رود. می‌دانیم که پس از رفتن محمد علی‌شاه به‌باغشاه و توپ‌بستن مجلس به‌همدستی لیاخوف وکشتن تعدادی از آزادیخواهان از جمله میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ اصفهانی... طرفداران مشروطه روزگار سختی راگذراندند و بتدریج در اغلب شهرها به‌ناچار شعلهٔ مشروطه‌خواهی به‌خاموشی گرایید.
کسروی می‌نویسد: «... تا کم کم آوازهٔ ایستادگیهای تبریز پراکنده‌گردید... روزنهٔ امیدی در دلها پدید آمد و هر زمان مژدهٔ نوینی از تبریز رسیده بر استواری آنان افزود... تبریزیان دولتیان را از شهر راندند.»
تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان چهاربخش دارد و هر بخش دارای چندگفتار است. در بخش نخست: از شورشهای اسپهان وگیلان، آشفتگی کاری و پذیرفتن محمدعلی میرزا مشروطه را...گشادن تهران، خلع محمدعلی شاه، کشته شدن بهبهانی و میرزاعلی محمدخان، پیش‌آمد پارك اتابک، سال پر اندوه ۱۲۹۰، بازگشت محمدعلی میرزا به‌ایران، سرکشی صمدخان،گرفتاریهای آذربایجان، اولتیماتوم روس و ایستادگی مجلس، بسته شدن مجلس، جنگهای خونین تبریز... در بخش دوم: از رویدادهای پس از روز پنجم دیماه ۱۲۹۰ (پنجم محرم ۱۳۳۰) که تبریز به‌دست روسها افتاد و وقایع ننگینی رخ داد سخن‌گفته شده است: آدمکشیهای صمدخان، دارزدن پترسخان و آقاسیر کریم و حاجی نقی و دیگران، والیگری محمد ولیخان در آذربایجان، جنگهایی که با سالارالدوله رفته وکشته شدن یفرسخان و نیز سرگذشت یار محمدخان‌گرد آزادیخواه کرد که به‌یاری دلیران آذربایجان شتافت. در بخش سوم: از گرفتاریهای دولت، پیش آمدهای آذربایجان، کابینهٔ علاءالدوله، جنگ جهانگیر اروپا و پیش آمدهای ایران، آمدن عثمانیان به‌آذربایجان، دنبالهٔ جنگهای روس و عثمانی در آذربایجان، مجلس سوم وکارهای آن، جنگها با آسوریان و داستان سلماس و ارومی، آشفتگی کارهای تهران، آمدن انگلیسها به‌ایران و آخرین پیش آمدهای جنگ جهانی اول در ایران بحث شده است. در بخش‌چهارم: ازکابینهٔ صمصام‌السلطنه، کابینهٔ وثوق‌الدوله، جنگ با جنگلیان، آنمارکارسمینقو، زمینه‌های قیام شیخ محمد خیابانی، قیام خیابانی، تبدیل نام آذربایجان به‌آزادستان وکشته شدن خیابانی به‌دسیسه‌های مخبر السلطنه سخن‌گفته شد است.

انقلاب مشروطیت ایران
م. س. ایوانف
ترجمهٔ کاظم انصاری

ایوانف معتقداست، ایران در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم مورد حملهٔ استعمار قرار گرفت و در آغاز قرن بیستم به‌شیوهٔ نوینی به‌یک کشور نیمه مستعمره تبدیل شد. او از رقابتهای استعمارگران جهت سلطه بر شرق و بویژه بر ایران سخن می‌گوید. انگلیس برای حفظ منافع استعمارگرایانهٔ خود در هندوستان؛ می‌کوشید بیش از پیش ایران را به‌انگلیس وابسته سازد. و این هدفها از طریق تحمیل قرار دادها جدید عملی می‌شد. از طرفی چون روس تزاری در دربار قاجاریان و بین نظامیان نفوذ فوق‌العاده داشت؛ از اینرو اصطکاک منافعی بین دولتهای روس تزاری و انگلیس پیش آمد. هنگامی که سرمایه‌داری در اروپا نضج می‌گرفت؛ و جهانخوارانه ارکان کشورهای ضعیف را متزلزل می‌ساخت، دربار قاجار به‌خواب قرون وسطی رفته بود. و پیوسته فقط امتیاز می‌بخشید، و مالیات وضع می‌کرد و توده‌ها راگریبانگیر فقر می‌ساخت. ایوانف با تحلیل علمی، ریشه‌های نهضت مشروطیت ایران را بررسی می‌کند و تأثیر جنبشهای جهانی را در مشروطه باز می‌گوید. او دربارهٔ تضاد منافع امپریالیستها در ایران می‌نویسد:

«... آنچه مربوط به‌تضاد انگلیس و روسیه در ایران می‌باشد این است که رشد جنبش انقلابی در ایران، و وحشت از اینکه جنبش ممکن است تکان شدیدی به‌جنبش انقلابی هند بدهد، کار را به‌جایی رسانید که این تضاد تاحدی کنار گذاشته شد. وضع دیگری نیز به‌این امر کمک کرد، و آن نفوذ اقتصادی و سیاسی آلمان بود، که از اوایل قرن ۱۹ در ایران و شرق نزدیک آغازگردید. طرح آلمانی ساختمان راه آهن بغداد که طبق پروژه های امپریالیستهای آلمانی بایستی راه نفوذ اصلی آلمان به‌کشورهای شرق نزدیک و میانه باشد، برای منافع انگلیس و روسیهٔ تزاری، دورنمای خطر عظیمی بشمار می‌رفت، در سال ۱۹۰۶، کمپانی کشتیرانی آلمانی برنامهٔ حرکت مرتب ماهیانه سهمی بین آلمان و بنادر خلیج‌فارس ترتیب داد.»

ایوانف در سالهای ۱۹۴۷ — ۱۹۴۳ در ایران زیسته است. از جمله کتابهای دیگر او دربارهٔ ایران: تاریخ مختصر ایران، تاریخ انقلاب ایران، تاریخ نوین ایران، و ایلات فارس را می‌توان نام برد.

انقلاب مشروطیت ایران
دکتر محمد اسماعیل رضوانی

انقلاب مشروطیت ایران که دست کم درتاریخ ایران بعداز اسلام درخشانترین ومهم‌ترین رویداد اجتماعی وسیاسی است؛ درواقع مقدماتش از اواسط وبه‌قولی از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار شروع شد و تأسیس دارالفنون، و افتتاح باب‌مراودات نسبتاً منظم ایرانیان با اروپا و پیدایش نهضت‌فکری در قفقاز و ترکیه و صدها عامل دیگر موجب پیدایش تفکر مشروطه‌خواهی در ایران شد. ومناسبات اقتصادی و اجتماعی‌آن روزگاران و شیوهٔ حکوست حکام در ولایات که مردم‌را روز به‌روز فقیرترمی کرد و تحت فشار می‌گذاشت، نطفهٔ مشروطه را در عمق جامعهٔ ایران پرورش داد و مردم که حیثیت‌اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را روز به‌روز ازدست داده و اغلب راه دیار غربت را در پیش می‌گرفتند و در خارج ازکشور به‌انواع مصایب دچار می‌شدند؛ دراشاعهٔ تفکر مشروطه‌خواهی کوشیدند. و نهال مشروطه با خون هزاران ایرانی آبیاری شد و برخود ببالید و اتش برآشیانهٔ دزدان و مزدوران و بدخواهان ملت زد، حالا دیگر نوبتی هم بود، نوبت فرار محمد علی‌شاه‌ها و دارودستهٔ ددمنش دستگاه اجنبی‌پرور او بود.

انقلاب مشروطیت ایران دکتر رضوانی نخست ازشیوهٔ ورود مظاهر تمدن اروپا به‌ایران و دگرگون شدن اندیشه‌ها بحث می‌کند. از جمله بحثی دارد دربارهٔ مطبوعات دورهٔ ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار، پس از عواملی که موجب طغیان توده مردم‌گردید، یاد می‌کند. ظهور انقلاب، محمدعلی‌شاه‌و مشروطیت ایران و قیام تبریز وظهورستارخان از دیگر مباحث انقلاب‌مشروطیت ایران است. مؤلف دربارهٔ واقعهٔ میدان توپخانه که منجر به‌آبروریزی بیش‌از حد محمدعلی‌شاه واعوان وانصار او و روشن شدن قضایای پشت‌پرده شد، چنین می‌نویسد:

«روز نهم ذیقعده عده‌ای از اوباش واراذل شهر تهران که متأسفانه همیشه هستند و همیشه هم عامل اجرای سیاستهای مختلف می‌شوند نخست به‌بهارستان هجوم نمودند و تیری چند شلیک کردند؛ از آنجا به‌میدان توپخانه رفتند و خیمه وخرگاه برپا ساختند و آنجا را مرکز عملیات خود قرار دادند تا مقدمات حملهٔ خود را به‌مجلس و آزادیخواهان فراهم سازند و بنیاد مشروطیت را براندازند. شیخ‌فضل‌الله را نیز بمیان جمعیت خودکشاندند و پیوسته فریاد می‌زدند «ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم» از این سو آزادیخواهان نیز در اطراف مجلس به‌سنگربندی پرداخته با جانفشانی آمادهٔ دفاع شدند. شهر بدو لشکرگاه تقسیم‌شد. خوشبختانه اراذل توپخانه به‌حرکاتی پرداختند که آبروی خود را بردند.»

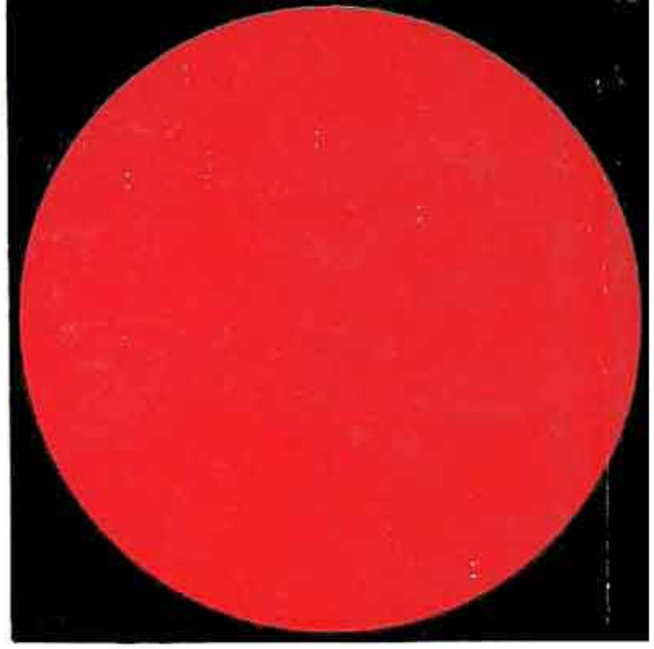

سه مقاله دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران

م. پاولویچ
و. تریا
س. ایرانسکی

ترجمهٔ
م. هوشیار

سیری در اندیشه سیاسی کسروی
حجت‌الله اصیل

سیری در اندیشه سیاسی کسروی، با اتکا به‌آثار کسروی و بررسی آرای وی در باب اقتصاد و جامعه و دین و خرد و آموزش‌وپرورش و... شیوهٔ اندیشهٔ او را دربارهٔ سیاست شرح می‌دهد. نخست فرازونشیب زندگی کسروی در سه دوره از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۹، یعنی از تولد تا سی‌سالگی، از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ که دوران اشتغال او در مشاغل دولتی است، و از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۴ که دورهٔ اوج بینش انتقادی کسروی و سرانجام پایان زندگی اوست.
مبانی فکری کسروی و نظریات او در باب اقتصاد، حقوق سیاسی زن، آموزش‌و پرورش، تجدد فکر دینی، منشأ و غایت حکومت، حکومت جهانی، مکتبها و مسلکهای سیاسی، مسألهٔ شرق و غرب، از مباحث اساسی **سیری در اندیشه سیاسی کسروی** است.
کسروی در آثار خود آدمی است نکته‌گیر، معترض و بت‌شکن و تقریباً در تمام زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، حتی اقتصادی و علمی و تحقیقی وارد می‌شود. تحقیقات کسروی در زمینهٔ تاریخ مشروطیت ایران از اعتبار علمی و تحقیقی فراوانی برخوردار است. کسروی «... همچنین ناظر فقروجهل و پراکندگی ملی و مذهبی است و از چیرگی غرب، بویژه در زمینهٔ فکری و معنوی، سخت هراسان است. بهمین جهت، علیه تابساانیها و نابهنجاریها بپا می‌خیزد و دربارهٔ همهٔ مسائل مبتلابه جامعهٔ ایرانی به‌تفکر و بررسی می‌پردازد و اغلب باورها و ارزشهای موجود را مورد انتقاد قرار می‌دهد، حاصل تلاش پیگیر او بنیانگذاری مکتب فکری و دینی نوی است که در آن همهٔ امور و اندیشه‌ها و رفتارها، با موازین عقلی سنجیده می‌شود و آرمانهای بشری درمتن یک مدینهٔ فاضله مطرح می‌شود و خرد و دانش و اخلاق، داور اعمال و راهبر زندگی و اجتماعی است...» ص ۳

فهرست سالانهٔ انتشارات خود را منتشر کرده‌ایم.
علاقه‌مندان می‌توانند به‌آدرس «تهران ــ شاهرضا ــ اول وصال‌شیرازی ــ شمارهٔ ۲۸ ــ دایرهٔ روابط عمومی مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر» با ما مکاتبه کنند تا فهرست سالانه را برای ایشان ارسال داریم.

تکثیر: سایت کمونیستهای انقلابی
www.k-en.com
info@k-en.com